فہرست منتخبات ابوالفضل

تمت



گوناگون نیایش مرد آوری را که وجود بشر را از کارخانهٔ عنایت کسوت
حیات پوشانیده و تیره درونان کوے ضلالت را چراغ ہدایت
برراه افروخته رباعی نامش بزبان گفتنم از بیخردیست ✤

وصفش بدهان گفتنم از بیخردیست | فی الجمله چنانست که دانم گفتن ✤
انصاف چنان گفتنم از بیخردیست | وجهان جهان نیاز مرشمع سفارت

را که سرفرازان انجمن خرد و یقین را فروغ ایمان و نور دین
بخشید و جانبازان بساط معرفت و کمال را پروانهٔ جمال
جهان آرائے خود گردانید رباعی آن سرور کائنات و آن فخر بشر ✤

جبریل امین ز قرب او وسیت | خاک کف پاش سرمهٔ دیدهٔ جم ✤

خاشاک سرائش افسر اسکندر + بر دانشوران و سخنوار پسند و ژرف نگاهان پایهٔ بلند پوشیده نماند که چون از بوقلمونی روزگار و نیرنگی زمانهٔ ناهنجار واقعهٔ شهادت اورنگ نشین بارگاه شکوه و تمکین و ره نورد شاهراه علم و یقین **قطعه** عالم و عامل و علامهٔ عصر + عارف و کامل و فیاض زمان + آصف عهد فلاطون زمن + شیخ ابوالفضل وزیر خاقان + ناهوشیاری زمان و زمانیان شد و تیغ قضا زندگانی گسار آن برگزیدهٔ انفس و آفاق گشت عالم در چشم جهانیان تیره نمود و قبای حیات در بر اهل معنی تنگ آمد **بیت**

شهنشاه جهان را در وفاتش دیده پر نم شد
سکندر را اشک حسرت ریخت کی افلاطون عالم شد

مفاوضات آن صدرنشین چار بالش فضل و کمال که کارنامهٔ قضا و قدر و دستور العمل مدارج کمال است پراگنده افتاده بود منکه عبدالصمد افضل محمد امام در والا دید آن ارسطوی سکندر منش و رای رابطهٔ همشیره زادگی نسبت فرزندی داشتم و منظور نظر تربیت او بودم این گلدستهٔ فرهنگ را دست آویزی شرف بجهت ادراک سعادت خود دانسته در فراهم آوردن آن کمر سعی بر بستم و در انتظام آن نظر همت بر گماشتم اگرچه من هیچ ناشناس را چه یارا که جرم قمر را پیراهن از کتان دوزم و بهشت را بگل خر زهره آرائش دهم و خورشید را بمشعل افروزم و نمایش ماه را بسجنجل کنم لیکن این پردگیان خیال و ابکار افکار را از کمال صباحت و ملاحت پیش ازین طاقت مستوری ندیدم خواستم

که جمال اینهارا بر صاحبان سخن و طالبان این فن جلوه گر سازم و این عروس زیبا و خریدهٔ رعنا را مشاطگی نموده به مردان معنی وانمایم لاجرم بهزار تکاپوی و جستجوی فقره فقره از هر جا بهم رسانده‌م و بنوشتن آن دست را نگارستم و دیده نکته بین را که خو کرده تماشای عرائس معنوی است جلای وافر بخشیدم و عنوان هر یک را بقدر دریافت خود نگاشته سه قسم ساختم نخستین مکاتبات و فرامین که از زبان حضرت شاهنشاهی به ملوک ایران و توران و امرای عالیشان رقم زدهٔ کلک معنی سنج گردانیده اند دوم عرائض و خطوط که خود بحضرت خاقان زمان و خوانین بلند مکان نگارش فرموده اند سوم خطب و اختتام و انتخاب کتب و بیاضها و نثرهای دیگر و بعضی مطالب و مقاصد که که در حیز عبارت در آورده اند همگی را در فرصتی اندک انتظام دادم و فراوان بهره اندوختم و تاریخ اتمامش بدینگونه از کشور عدم بشهرستان وجود جلوه گر ساختم و از نهانخانهٔ ضمیر برفراز پیدائی آوردم رباعی این نسخه که زو علم و ادب نامی شد

یک موج ز بحر طبع فهامی شد	در ساعت نیک چون سرانجام گرفت
تاریخ مکاتبات علامی شد	سبحان الله این چه نازنینان عرش افزای

اند که بر منصهٔ شهود جلوه گری را مستعد اند و دلفریبی را چالاک تا بلند نظری باید که از نظارهٔ اینها دل را که خلوتکدهٔ پردگیان قدس است پیرایهٔ نورانی پوشاند و چشم را که تا بدان کاخ و ملاغ است از آفتاب جمال شان پرتو نگین سازد

امید که همواره این نوباوهٔ تاکستان دانش و نونهالان چمن بینش در سایهٔ بهار انصاف پرورش یافته بسبزی و شادابی فائز گردند

خطاب گیهان خدیو حق پژوه عدالت گزین کوه شکوه سپهر ظل الٰهی گوهر معدن شاهنشاهی جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی به عبدالله خان اوزبک سپهدار ملک توران

سپاس قدسی اساس مبدعی را سزد که عالم گوناگون را با چندین شیون و فنون که عبارت از صور علمیهٔ اوست به نیروی قدرت ابداعی از نهانخانهٔ بطون بپایگاه ظهور آورده طوائف انام را گاه در قهرمان فرمانروایان معنی که نفوس قدسیهٔ انبیا و رسل علی نبینا و علیهم الصلوٰة والسلام اند در وحدت ارادی منخرط ساخته انتظام و التیام بخشید و گاه در سطوت جلال مسند آرایان صورت که اساطین سلاطین اند انسلاک داده بوحدت قهری نظام کارگاه ظاهری را آرایش داد پس جهان جهان نیایش بر روان قافله سالاران شاهراه مقصود که سالکان مراحل معنی و ناسکان مشاعر صورت را از هامون ضلالت و بیابان اختلاف بدار الملک اهتدا و ایتلاف آورده مسعود العافیت و محمود العاقبت بنجلوتخانهٔ بقا شتافته اند باد و عالم عالم تائیدات علوی و توفیقات سماوی قرین روزگار بزرگان والانژاد که زمان حال را از شورش فتن و آشوب حوادث زمن نگاهداشته همگی همت علیا مصروف بران دارند که جمهور انام را از متفق و مختلف

در بساط امن و بسیط عافیت داشته و معموری خراب آباد عالم صورت می کوشند
گرد آنان در هنگامهٔ وفور نشاط و شمول انبساط که زمانه را سعادت بود و خاطر
را بهجت و نزهت آباد کابل بمشاهده و مطالعهٔ لوحهٔ صفوت و صفا و دیباچهٔ
قربت و اصطفا که کارنامهٔ نگارستان یکتادلی بود مسرور و منشرح شد و شمائم
نورانی خلت و ولا در روائح روحانی انبساط وضیا که از شقائق حدائق مبانی
ریاحین مضامین معانی آن مشام فیض ابتسام روح طراوت تازه گرفت و دماغ
فردوس انتسام ضمیر نضارت بی اندازه پذیرفت ریاض محبت و قرابت و یکجهتی
سرسبز گشت و اساس خلوص و وفاق صمیمی استحکام یافت الحق این سجیهٔ رضیه
که در حقیقت ملاقات روحانی و مکالمهٔ زبانی است مسرت افزای دل مشتاق و طرب
پیرای ضمیر صافی همان تواند بود و مجالست صوری و مصاحبت ظاهری را بدل
عدیم البدل توان شمرد و آنکه رقم پذیر خامهٔ مواخات شمامه بود که در تأکید مبانی مصالح
و تصفیهٔ مناهل وفاق از جانبین اهتمام رود و هند و کوه فیمابین باشد بر منظر استحسان
جلوه نمود و پیدا است که امری شریف‌تر در عالم کون و فساد و نشاء تعلق غیر از
تودد و توفیق‌شان نداده اند که انتظام سلسلهٔ کائنات بآن منوط و مربوط است
و هرگاه این معنی در طبقهٔ سلاطین که اساطین بارگاه جبروت اند بظهور آید هر آئینه
مستمر برکات و منتج حسنات حال و مآل خواهد بود و الوف نفوس و صنوف ذی حیات
در مهاد امن و بسیط عافیت آرام خواهند یافت در اظهار مراسم مصالحت

و ابراز لوازم مصادقت مارا بایستی بار و شد که همگی همت حق طویت ما از بدایت
انکشاف صبح سعادت بر خلاف اکثری از فرمانروایان گذشته با اصناف
بنی نوع هموار بر منهج ایتلاف وارتباط بوده و هرگاه بای این وادی آن قدر الا
شده باشد در تمیز تبه چند از چند بر ذمه همت مراقبت این نسبت و مراعات این رابطه
باید کرد لهذا درین ایام حاکم ایران نظر بر سوابق معرفت و سوالف حقوق آشنائی
داشته یادگار سلطان شاملو ار فرستاده استعانت نموده بود بموقف قبول رسید
و نیز شاهرخ مرزا آرزوی آن داشت که در کابل یا در کشمیر یا در سواد بجور و تیراه که از
ولایت سرحد است جاگیر داشته باشد ملاحظه قرب جوار فرموده ملتمس او باجابت
مقرون نشد در صوبه مالوه جاگیرش مقرر کردیم و نیز مرزایان قندهار را بدرگاه
والا طلب داشته ملتان را که در بزرگی و وسعت برابر آنست مرحمت
فرمودیم و حراست آن دیار که از قدیم داخل ممالک محروسه است بملازمان
بابری تفویض یافت که مبادا جنود توران آن حدود را از منسوبات ایران اندیشیده
قصد نمایند و نیز خلط عظیم درمیان ولایت آن والا شکوه و ممالک محروسه
واقع شود و نیز یکی از اوباش بد طینت در کوهستان بدخشان سر بشورش
برداشته مدعی آن شد که فرزند شاهرخ مرزا ام و زمینداران آن ناحیه به او
پیوستند هر چند عبد الله خان فرستاده استمداد نمود توجه نفرمودیم تا آنکه آواره دشت ادبار
شد از انجا که پاس سخن ناگزیر همت والاست چون نخستین حرف صلح درمیان آمد

دل چنان می خواهد که صورت این سانحه چنان بمعنی گراید که شایان بزرگ
کردهای ایزدی باشد فی الواقع اگر تحقیق آن سخنان دلاویز که قاصد و نامه
گذارش نماید صورت بندد ازین چه بهتر والا جای مقرر باید ساخت تا دران قمر ارگاه
بزم یکجهتی آراسته شود و بی میانجی و غیری مقاصد دینی و دنیوی و مطالب صوری
و معنوی به بیان تنقیح و طراز تحقیق روشن گردد و چنان بسمع همایون رسیده
که جمعی از مگس طینتان بودن ما را در حدود پنجاب دست آویز سخن ساخته آئینه
مخالف مبانی دوستی باشد مذکور می کردند حاشا امری که در خلوت سرای دل نباشد
بپیشگاه زبان ظهور یابد و آنچه بطراز تقریر و تحریر پیوند و عمل بر خلاف آن رود با آنکه
آب و هوا و سیر و شکار این دیار خوش آمده بود چنان بخاطر میرسد که بصوب دار الخلافت
آگره نهضت فرمائیم تا زبان ژاژخایان بسته آید و آنکه تحریر رفته بود که نسبت بشاهرخ میرزا
همان غبار در خاطر ست موجب تامل شد که هرگاه در بواطن قدسیه فرمانروایان
والاشکوه که مطالع انوار آلهی و مظاهر اطوار صفوت و صفا اند غبار اکفاء و همسران
انطباع و استقرار نمی پذیرد و از سایر طبقات چگونه قرار گیرد علی الخصوص
که منشای آن خوردسالی و نادانی باشد چرا بزلال عفو و صفح محو نگردد و از خودکامی که
مورد تقصیرات نسبت باین دودمان والا شده بود و بمکافات آن سرگشته بادیه
غربت شد چون پناه باین درگاه آورده و نقوش ندامت از ناصیه حال او ظهور
داشت درگذرانیده شد و آنکه ایما رفته بود که التجا نمودن شاهرخ میرزا و فرزندان

محمد حکیم میرزا باین آستان دولت از آثار محبت آن نقاوهٔ دودمان مجد و علا
است چگونه ورود این منتسبان خاص را باینجانب آنچنان تصور نموده اند
و آنکه بمقتضای محبت و یگانگی تفصیل فتوحات رقم پذیر خامهٔ اتحاد شده بود آن را از
نتائج حسن نیت آن والاتراد شمرده خوشوقت شدیم و آنکه مصحوب مولانا حسینی
نگاشتهٔ کلک محبت بود که فرزند عزیز بموجب خوردسالی خواهشی چند که نه درخور
او باشد نموده است دل نگرانی دارد که مبادا غبار ملال بر دامن محبت نشسته
باشد و در استعذار آن تفصیلی رفته بود قاصد پیشتر از ورود در اثنای راه در آب فرو رفته
مضمون معلوم نشد خاطر حق گزین از سنوح آن تاسف داشت روابط قرابت
قدیم با ضوابط محبت جدید بدان گونه انتظام و التیام یافته است که اگر بالفرض چیزی
می بود غبار ملال بر دامن مصادقت نشیند فرزندان را با پدران حقیقی نازگونه
می باشد خصوصاً آن والا دستگاه اگر با پدران مجازی نیز بعضی بظهور آید چه دور است
سعادتمند فرزندی که رضاجوئی پدر وجه همت او بوده در نگاهبانی این سررشته تکاپوی
نماید همان جلائل عهود و شرائف مواثیق که بذریعهٔ ایلچیان کاردان مرة بعد اخری
قرار یافته در خاطر حق گزین مرتسم و منقش است در سنه [illegible] و آئین کرام از برای
ابقای ارکان دوستی و یکجهتی عامهٔ حقیقت گزینان فتوت منش را اعتبار آن وافی
و کافی است و آنکه مرقوم بود که بعضی یورشها بآمدن احمد علی اتالیق موقوف است
بوضوح پیوست حقیقت پدرود کردن او جهان گذران بسمع شریف رسیده باشد

که بعد از رخصت این امر ناگزیر پیش آمده نیک ذاتی و آگاه دلی بود اگر به محفل قدسی رسیدی بسا اسرار مصادقت و غوامض موافقت از زبان است گو او معلوم آن والا گهر می شدی هر اراده که اکنون ضمیر صواب اندیش باشد از مکامن قوه بفعل آورند و هر گونه معاونتی که لازم نشاء دوستی باشد و بنجار حقیقت طراز رسد ابلاغ نمایند که دران مساعی مشکور لوامع ظهور دهد الحمد که از عنفوان جلوس بر اورنگ فرمانروائی تا حال که سنه عاشر است از قرن ثانی و اول انکشاف صبح اقبال و مبدأ ابتسام بهار اجلال ست همگی نیت حق اساس این نیازمند درگاه الهی آنست که اغراض خود منظور نداشته همواره در انتظام و التیام جهانیان کوشد و از میامن این کردار سعادت پرتو مملکت وسیع هندوستان که بر چندین فرمانروایان والاشکوه انقسام یافته بود در حیطه تصرف و احاطه اقتدار ما در آمد و طبقات انام که در جبال مرتفعه و قلاع حصینه و محال مشکله تارک استکبار و استجبار بر زمین اطاعت نیاورده راه مخالفت می سپرند بمقتضای درستی نیت طریق ارادت و اطاعت مسلوک دارند و طوائف الناس را با یکدیگر با وجود تباین اوضاع و تخالف اطوار روابط پیوند پدیدار شد چون سخن دلاویز نتائج درستی نیت و راستی گفتار وحسن اعمال باینجا کشید ناگزیر بند که برخی از نعم الهی نیایش ایزد و ستایش داد ار بتقدیم رسانیده بزم یکجهتی را شادی آمود می گرداند بر مرآت ضمیر انور

که انطباع پذیر اشراقات عالم قدس است مخفی و محتجب نماند که در نزول ورود
موکب والا بصوب ممالک پنجاب اتفاق افتاده اگرچه نخستین نظر به سیر و شکار
این حدود بود اما تسخیر ولایت دل پذیر کشمیر که تا این زمان قدم سلاطین
روزگار دران سرزمین بهشت آئین که در استحکام و استحسان سهیم و عدیل
ندارد و در نزاهت و لطافت ضرب المثل نظارگیان و شوار پسند است نرفته
نیز مرکوز باطن بود که همواره بیداوی حکام آن دیار به مسامع قدسیه میرسید
بتائیدات سماوی بهادران نبرد کیش و غازیان شهامت اندیش در اندک
فرصتی آن ملک را در احاطه تصرف در آوردند اگرچه حکام آن دیار در جنگ
وجدل تقصیر نکردند اما نیت حق اساس چون محض خیر بود باحسن وجوه مفتوح
شد و خود هم دران سرزمین خجسته آئین که از عطیات مجدده الهی بود رسیده
شکر پروردگار بجا آوردیم و نیز چون سیر و شکار کابل و گلگشت آن عشرت سرا
مانوس طبع بود تا اقصای کوهستان کشمیر و تبت سیر نموده نوادر آن نگارستان
صنع الهی بچشم عبرت بین نظاره کرده از راه ولایت پکلی و دمتور که از تصادم
جبال و تراکم کریوه و مغاک بحدی است که افکار آسمان سیر و اوهام بلند پیما
عبور ازان طرق با دشوار میدانند که جریده بعرصه دلنشین کابل رسیده شد
و نیز از مکنونات خاطر حق پرست آن بود که حاکم ٹھٹه را که غربی مملکت ماست و از قرون
برساحل دریای شور است و برزیر دستان آن مرز بوم راه معدلت نمی سپرد

نخستین نصایح هوش افزا فرموده بشاهراه فرمانبرداری رهنمون گردد و اگر از
نامساعدت بخت گوش نصیحت نیوش نداشته باشد آن ولایت را که ملکی
است وسیع و ولایتی است آباد ان بیکی از دادگران فرمان پذیر سپرده آید
چون عقل صلاح اندیش و دیده دوربین و گوش شنوا نداشت داستان موعظت
را افسانه انگاشته از بادۀ خودکامی سر رشته هوشمندی گسیخت لشکری شایسته
بآن ناحیت فرستادیم تا قریب دو سال بهادران اخلاص مند از هر گونه فطرت
و ترددات اهتمام نموده چه در دریا و چه در صحرا اقسام جنگ و جدل کردند چون همگی
نیت بر رفاهیت عالمیان بود بهمه جا نصرت و فیروزمندی قرین حال فرخنده مآل
آن گروه عقیدت منش گشت و از انجا که آئین قدیم است که کار معامله ناشناسان
کوته بین تباه گردد حاکم آنجا را شکست بر شکست افتاده و چون در نهاد او مایۀ
سعادت بود بر نهار و پیمان اولیای دولت قاهره درآمد و تمامی آن مملکت وسیع
و قلاع آن دیار داخل ممالک محروسه شد و با آنکه چندین جنگ و جدل کرده بود
بعد از انکه بخدمت مشرف شد از ناصیۀ احوال او نقوش سعادتمندی فرا گرفته
باز آن ملک را که بجنگ عظیم بدست آمده بود باو مکرمت نمودیم و نیز از مطویات
ضمیر ثواب اندیش تنبیه و تادیب افغانان وحوش سیرت بهائم سریرت که از
مور و ملخ بیش بودند و در جبال حصینه سواد بجور و تیراه مساکن ساخته همواره متعرض
قوافل ره نوردان توران می شدند آن نیز بمقتضای عدالت صورت شایسته

پذیرفت اکثری حلقهٔ اطاعت و انقیاد بگوش هوش کشیدند و گروهی ازان
قطاع الطریق که بخار شقاوت و انحراف در دماغ آنها پیچیده بود پایمال
فیلان کوه نهیب شدند و بسیاری به حبال سطوت قهر آلهی اسیر گشته بفروخت
رفتند و نیز از مکنونات بطون حقیقت شیون افلاح و اصلاح بلوچان بدنهاد
بود که پیوسته در خوف و رجا و انحراف و اطاعت مانده بر بادیه پیمایان ایران راه
می گرفتند و لغیار اتمغا نام نهاده بنده را تا خدارائی برگ و مایه می ساختند انهم
بدستور دل پسند نقش نسبت دهر گونه صورت و لپذیر که در سجنجل ضمیر مخفی بود خوشتر
ازان بر منصهٔ ظهور جلوه نما شد و از برکات نیک نیتی با آنکه رایات اقبال در
پنجاب بود سلطان مظفر حسین گجراتی که با چهل هزار کس دم نخوت می زد بسعی
مجاهدان نصرت مند گرفتار آمد و جمیع سرکشان و گردن فرازان آن دیار زنهار
خواسته غاشیهٔ خراج بر دوش کشیدند و از بدایع سوانح آنکه در هنگام آوردن
او بعتبهٔ خلافت خود را خود کشت و همانا مصلحت چنان بود که خاطر مهر گزین
بر کشتن آدمی و هدم بنیان ربانی ملاحظهٔ تمام دارد و غالب آن بود که چون در پیشگاه
نظر می آوردند بسلامت می ماند و نیز باهتمام مبارزان پیکار طلب سومنات مشهور
چونه گڈه و سائر ولایت سورت که جنوبیه و یه بر ساحل دریای شور ست در حوزهٔ تصرف
درآمد و نیز برهان الملک برادر نظام الملک که معظم ولایت دکن داشت و از حوادث
روزگار پناه باینجانب آورده بود مادام که معدلت آن بلاد بمسامع حق نیوش

می رسید اورا به عواطف جلیله مستمال فرموده تسخیر دکن را موقوف داشته بودیم
چون خبر طغیان ستم رسیدگی رعایای دکن رسید امرای ولایت مالوه و خاندیس
حکم والا را کاربند شده برهان الملک را حکومت آن ولایت داده معاودت
نمودند چون کوتاه حوصله بود و تاب باده مردآزمائی نیاورده دم استقلال زد و ازانجا
که بمسلک ناسپاسی شتافتن استیصال خویش نمودن است در اندک زمانی آنجز
ازو و فرزندان او نماند و سران آن دیار یکی از منتسبان آن سلسله را برداشته
نخوت آرا شدند بتائیدات ایزدی عساکر ظفر طراز بسرکردگی غرهٔ ناصیهٔ عظمت
و اقبال قرهٔ باصرهٔ دولت و اجلال فرزند سعادتمند سلطان مراد را رخصت
فرمودیم بسیاری آن ملک وسیع را که بهندوستان دیگر است در حوزهٔ تصرف درآوردند
و نیز نبردآزمایان حقیقتمند در اقصای بلاد شرقیه ولایت وسیع اوڈیسه را که متصل
دریای شور است تسخیر نمودند چندین هزار سپاهی امان یافته در سلک ملازمان عتبهٔ
خلافت درآمدند چون تعداد نعمای ایزدی داستانی دراز است برای انبساط
خاطر آن عظمت دستگاه بهمین قدر بسند نموده بر دیباجهٔ اعلان می نگارد که چون
مولانا حسینی بملازمت استسعاد یافت دران نزدیکی بکاربرد ازان اشغال
سلطنت اشارت شد که بزودی رخصت ارزانی دارند درین اثنا چندی از
واژگونی بخت در عرصهٔ دلنشین کشمیر آغاز فتنه و فساد نموده با دولت خداداد
دم مخالفت و منازعت زدند و موکب اقبال با جمعی از مقربان بساط عشرت

برسم شکار برآمده بر مظاهر قدرت ایزدی چشم عبرت بین کشوده بود که آن شور و شر
مسموع شد باوجود طغیان باد و باران بطریق ایلغار متوجه شدیم و پیشتر آنکه
غازیان نصرت مند قطع کریوها نموده بآن ملک درآیند بعضی از سعادتمندوزان
حقیقتمند که بحسب ضرورت دران طوفان بی تمیزی افتاده بودند قابو یافته
سر سرگروه آنهارا آوردند چون موکب اجلال نزدیک شده بود مجدداً بآن
باغستان بیخزان عبور افتاد و بر آن گل زمین فیض بخش استلذاذ صوری و معنوی
نمود فرستادن ایلچی در تعویق ماند و چون رایات همایون مراجعت نمود در
اثنای راه خبر واقعه مولانا حسینی رسید که بابتلای استلا درگذشت موجب مزید تاسف
گشت بنابراین بعضی سخنان محبت افزا به سلالة الاولیاء العظام و خلاصة
الاصفیاء الکرام خواجه اشرف که از قدیمان این دودمان والا است گفته
فرستاده شد تا همه حقیقت حال را مشهود ضمیر انور گردانند و هم مبین رابطهٔ عهود و
مواثیق که بوسائل تنصیص و ترصیص یافته بود گردد و ترصد از جلائل مآثر محبت
محبت و یگانگی آنکه پیوسته به مژده های مسرت افزا حدیقهٔ باطن را طراوت بخشند

منشور حضرت شاهنشاهی بعبدالله خان اوزبک

رابطهٔ خلت و صفا و واسطهٔ محبت و ولا یعنی کلام مصادقت التیام و پیام موالات
التیام که در مطاوی رقیمه کریمه و فحاوی نمیقه انیقه عالیمرتبت معالی منقبت سلطنت
و ابهت پناه رفعت و شوکت دستگاه فارس مضمار شهامت و ایالت مرتقی مدارج

نصفت و عدالت نقاوهٔ دودمان عزّ و علا عضادهٔ خاندان مجد و اعتلا مطلع اشعهٔ بوارق آلهی مجلی انوار شوارق آگاهی مشید ارکان شجاعت و حشمت موسس بنیان بسالت و عظمت مسند نشین محفل عز و اقبال صدر آرای بارگاه جاه و جلال اَلفائزُ مِن مَبادیِ الفِطرةِ بمعالی الہمم * المختصّ بمیامنِ الفوز بجلائلِ النِّعَم قطعه گوهر افزای نگین و تیغ عبدالله خان *

آنکه تفتیش برده از آئینهٔ امید زنگ	اشهبِ اورا بمیدانِ تهور کار شیر
ادهم اورا بدریای وغا کام نهنگ	لازالت ارکانُ محبّتهٖ مشیّدةً بالدّوام

و قوائمُ دولتهٖ موسسةٌ بحسنِ الانتظام مندرج و مندمج بود و نسبت قرابت و محبت سابقه را تاکیدی و تشئیدی و قواعد صداقت صمیمی را تمهیدی رفته بود و بظهور پیوست مورث صفای خاطر و مثمر انجلای باطن و ظاهر شد مبانی یکجهتی و یگانگی استحکام پذیرفت و قوائم دوستی و یکتادلی انتظام گرفت بر مرآت ضمیر انور و خاطر ضیاگستر که از اشراقات عالم قدس و الهامات معالم انس انطباع می پذیرد مخفی و محتجب نماند که از ابتدای جلوس بر اورنگ جهانبانی تا حال که مبادی قرن ثانی است بمساعدت توفیق ازلی و معاضدت تائید سماوی در خاطر حق پرست چنان جلوه نمایش داده که مقصود از سلطنت و فرمانروائی و اُبّهت و کشور کشائی تقدیم مراسم شبانی و اقدام لوازم پاسبانی است نه جمع مال و منال کردن و در حظوظ فانی و مستلذات جسمانی فرو رفتن لهذا طریق سلوک و سلوک

طریق نیازمند درگاه الٰہی با دوست و دشمن و خویش و بیگانه بغیر از مدارات و مواسات و
معاطفت و مماشات امری دیگر نبوده و ہموارہ توجہ خاطر در ترفیہ احوال و آسودگی اوضاع عموم
خلائق و جمہور انام مصروف است و عنان توجہ باطن باین مقصد بلند و مطلب ارجمند معطوف
حق جل و علی شاہد است و کفیٰ باللّٰہ شہیدا که تسخیر و تفتیح ممالک ہندوستان که مساحان
ربع مسکون و سیاحان کوہ و ہامون سواد اعظم و چار دانگ عالم تشخیص کردہ اند و از
سه طرف بدریای محیط اتصال دارد بمقتضای ہوا و ہوس نبودہ است بل پیش نہاد ہمت غیر از
رعایت ملہوفان و حمایت مظلومان امری دیگر مخطور نگشته و از این نیت روی ہمت
ہمایون بہر جا که آورد دولت و اقبال بعزم استقبال پیش آمد و عنان عزیمت مبارک
بہر جا که معطوف داشت فتح و نصرت بطریق استعجال اقبال نمود ہرگاه شیمه
قویمه و سجیه مرضیه ما با سائر عباد اللّٰہ چنین باشد خصوصا با آن سلطنت و شکاه
که از عمده تائید یافتگان درگاه کبریای الٰہی اند و مع ہذا روابط آشنائی جانبین
و ضوابط محبت فیما بین متحقق و متمکن است و قرابت قریبه و محبت سابقه ضمیمه نسبت
لاحقه شده باشد بر ہوشمندان حق شناس ظاہر است که یکی از این روابط در التیام
محبت و ولا کافی است فکیف که اینہمه دواعی جمع شده باشد غیر از دوستی و یکجہتی
منظور نظر حق بین حقیقت آئین نخواہد بود و پیدا است که میامن و برکات این
موافقت و موالات وسیله انتظام احوال عالم و عالمیان و نظام اوضاع جہان
و جہانیان خواہد شد و ایمائی که در وادی موانع ارسال رسل و رسائل قوم شده بود

هرچند در نظر عقل دوربین سخنوران باب ناکردن ترجیح بر سخن کردن بنیاد داشت
اما اغماض ازان وادی در رنگ تطویل کلام دران مقام ناملائم پنداشت
باین قطع که از اجلهٔ اکابر دین منقول ست اکتفا نمود شعر

قِيلَ اِنَّ الْاِلٰهَ ذُوْ وَلَدٍ	قِيلَ اِنَّ الرَّسُوْلَ قَدْ كَهَنَا
مَا نَجَى اللّٰهُ وَالرَّسُوْلُ مَعًا	مِنْ لِسَانِ الْوَرَىٰ فَكَيْفَ اَنَا

الحمد لله که از بدو انکشاف صبح ایجاد و تکوین و ظهور شعشعهٔ نیر سلطنت سعادت قرین همواره مطمح نظر بر منهج تویم ملت و دین و مسلک مستقیم حق و یقین بود لاجرم بموجب اَلْمُلْكُ وَالدِّيْنُ تَوْاَمَانِ ارتقای مدارج سلطنت همایون و اعتلای اعلام دولت روزافزون کمال دینداری مارا دلیلی قاطع و حجتی ساطع است الله تعالی همگنان را در مرضیات خود راسخ دم و ثابت قدم داراد چون جوامع همم سلاطین عدالت انتما که صدرنشینان ارائک اعتلا اند آن است که کافهٔ خلائق و جمهور انام که بدایع ودایع حضرت صمدیت اند در مهاد امن و امان بوده در لوازم عبادات الٰهی و مراسم معاش خیرخواهی جهد بلیغ نمایند بنابرین در بندیت در تنصیص و انتظام این ممالک وسیعه و فسیحه که مقر چندین سلاطین عالی مقدار و حکام والا اقتدار بود سعی می نمود بعنایت ایزدی که شامل حال این نیازمند درگاه آلهیست از سرانجام مهام این ممالک فراغ کلی دست داد و داکنه و محال که از زمان

طلوع نیر اسلام الی ہذا الایام حوافر خیول سلاطین کشور کشای و لمعات سیوف خواقین فرمانروای پیرامون آن نگردیده بود مساکن و مواطن اہل ایمان شد و کنائس و معابد اہل کفر و خذلان مساجد طاعت و مشاعر عبادت ارباب ایقان گردید المنۃ للہ تعالیٰ و تقدس کہ آنچنان کہ دل می خواست انتظام والتیام یافت و حسب المدعا سامان سرانجام پذیرفت جمیع سرداران و گردن کشان از جنود ہنود و غیرہم حلقۂ اطاعت بگوش اعتقاد کشیده داخل عساکر نصرت مآثر شدند و طوائف انام را باہم ارتباط و انضباط تمام دست داد مانیز بمصداق احسن کما احسن اللہ الیک ہمگی توجہ بہ تمہید قواعد رافت و تاسیس مبانی نصفت و اشاعت انوار عاطفت مبذول داشتہ حدائق آمانی و آمال ایشان را از رشحات سحاب مکرمت و احسان و قطرات مطرات فضل و امتنان تازه و سرسبز می داریم و پیش نہاد خاطر فیاض آن بوده است کہ چون ازین مہمات فراغ کلی حاصل شود بمدرقۂ عنایت الٰہی و ہدایت ازلی کفار فرنگ کہ در جزائر دریای شور در آمده سر بشور انگیزی برآورده اند و دست تعدی بر زائران حرمین الشریفین زادہما اللہ تعالیٰ شرفاً دراز کرده و جمعی کثیر انبوه گشتہ سنگ راه زائر و تاجر شده اند خود بتوفیق ایزدی متوجہ شده آنرا را از خار و خس پاک سازیم ولیکن چون شنیده می شد کہ بعضی از امرای عراق نسبت بوالی خود در مقام بی اخلاصی شده از عروة الوثقای حسن عقیدت

که با عث ارادت ایشان به جناب علیه بود عدول نموده بعضی بی اندامیها
کرده اند در خاطر اشرف گذشت که یکی از فرزندان کامگار نامدار را
که با نور سعادت از ناصیه حال ایشان روشن نتیجه رشد از زایچه طالع
اقبال ایشان هویداست بدان جانب تعیین فرمائیم و تا خاطر از معاضدت
آن جمع نشود با امر دیگر متوجه نشویم الحال که سلطان روم عهود و مواثیق
جد و پدر خود را کان لم یکن انگاشته نظر بر ضعف صوری والی عراق کرده
و فوجها افواج فرستاده اند قطع نظر از آنکه از شاهراه سنت و جماعت تجاوز
ورزیده اند به محض انتساب بخاندان نبوت خود متوجه گردیده معاونت و نصرت
سیما که تعارف اسلاف منظور باشد علی الخصوص درین وقت مسموع
میشود که فرمانروای ایران علی قلی سلطان احمد اوغلی را با تحف و هدایا التماس
کمک و مدد روانه باین جانب کرده است بر همت والانهمت ما واجب و
لازم است که عنان عزیمت بصوب عراق و خراسان منعطف سازیم و بخاطر
چنین می رسد که چون رابطه محبت و نسبت قرابت بآن سلطنت دستگاه
از قدیم الایام است و تجدید از فرستادن مکتوب محبت اسلوب به مصحوب
سیادت و نقابت پناه میر قریش ضوابط وداد و قواعد اتحاد استحکام گرفته است
در آن زمان که حدود خراسان مخیم سرادقات اقبال و مضرب خیام عز و جلال
گردد آن سلطنت پناه نیز از ولایت خود متوجه شده بآن حدود تشریف ارزانی

دارند تا آن سرزمین مجمع البحرین عز و علا و مطلع السعدین مجد و بها گردد
بالمشافهه بی وساطت قاصد و پیغام اساس محبت و یگانگی مستحکم ساخته
بعضی سخنان دلاویز و اسرار حقیقت آمیز که مخزون و مکنون خاطر است و
شرح خداشناسی و حق پرستی که بقدر استعداد با فاضت فیاض علی الاطلاق
دریافته است مذکور مجلس انس سازد و از نفائس حقائق الهی و شرائف
دقائق آگاهی که بر خاطر عاطر آن ابهت دستگاه پرتو انداخته باشد نیز استماع
نماید که خلاصهٔ زندگانی و زبدهٔ کامرانی مصاحبت اشباح انسانی و مؤانست
اجسام روحانی است فکیف که اینمعنی در میان دو برگزیدهٔ خدا و دو نظر کردهٔ
بارگاه کبریا متحقق شود هر آئینه اینمعنی باعث شمول فیض و عموم فضل خواهد بود
و دران زمان که بعنایت الهی این آرزو بوقوع آید چون همت منظوران
الهی و سرفرازکردهای خدا بر تحصیل رضای حق تعالی است نه استحصال نام و تسلط
بر افراد انام بنابر آن مرکوز خاطر حق جو آنست امید که مطلب و مقصود ایشان
نیز آن باشد که در یکی که حق شناسی و حق طلبی بیشتر باشد آن دیگری استرضای
خاطر او را لازم دانسته در مقام کمال یکجهتی بوده از صلاح او درنگذرد و ولی الحال
که نسبت یگانگی و اتفاق بر عالمیان ظاهر و آشکار شده است درباره امداد
و کمک حاکم عراق و خراسان انچه صلاح دید ما و شما خواهد بود از مکمن بطون بعالم
ظهور خواهد آمد و معذرتی که درباب قضیهٔ فرزند شاهرخ میرزا قمر زده قلم

محبت نگار شده بود مستحسن خاطر انصاف گزین افتاد والحق که مشار الیه بواسطۂ خوردسالی ما و خودپسندی ما از رهگذر کم فطرتی و بدمصاحبتی منشای چندین امور نالائق گردیده بود که هر کدام از آنها بانفراده مستدعی آن بود که کار او باین حد رسد چه اولاً بواسطۂ اغوای بعضی کوته بینان از لوازم اطاعت و مراسم عبودیت ما بسیار تساهل نموده و ثانیاً با آن عظمت دستگاه قطع نظر از مواد مودت و قرابت که میان ما و آن رفعت دستگاه واقع است از روی حالت و رتبت طرف نسبت نمیتوان شد بی ادبانه پیش آمد و ثالثاً بجد بزرگوار خود که چندین حقوق دینی و دنیوی بر ذمۂ او داشت آنچنان سلوک نمود هر تنبیهی که نسبت باو واقع شد از قسم القای ربانی و الهام یزدانی بود الحال چون شاهرخ میرزا از خواب غفلت بیدار و از غرور بادۂ مستی هوشیار شده التجا و اعتصام بعروة الوثقای عاطفت ما نمود غیر از انکه بتفضلات و تلطفات عز امتیاز بخشیم امری دیگر محظور نمی گردد و مامول از مراسم مودت و قرابت آن عظمت دستگاه نیز آنست که از زلات اقدام او اغماض نمایند بجهت تشیید مبانی محبت و استحکام قواعد مودت افادت و حکمت پناه زبدۂ مقربان هواخواه عمدۂ محرمان کار آگاه حکیم همام را که مخلص راست گفتار و مرید دوست کردار است و از ابتدای ملازمت ملازم بساط قرب بوده و دوری او را

بهیچ وجه تجویز نکرده بودیم بر سم رسالت فرستادیم چون در ملازمت ما و رآن
نسبت متحقق است که مدعیات را بیواسطهٔ دیگری بموقف عرض رساند اگر
در مجلس شریف ایشان هم همین اسلوب مرعی باشد گویا فیما بین مکالمه بیواسطه
خواهد بود و بجهت پرسش واقعهٔ غفران پناه رضوان دستگاه اسکندر خان
انار الله برهانه سیادت مآب نقابت نصاب میر صدر جهان را که از اعاظم
ساداتِ کبار و اجلهٔ اتقیای این دیار است مقرر کرده بودیم بواسطهٔ بعضی امور
در حیز تراخی افتاده بود درینولا برفاقت حکمت پناه مشار الیه را فرستادیم
و نموذجی از تحف و هدایا به تحویل عمدة الخواص محمد علی بموجب تفصیل علیحده
ارسال نمودیم باید که بمقتضای غرای تهادوا و تحابوا عمل فرموده همواره از طرفین
طریق ارسال رسل و رسائل و اتحاف تحف مسلوک باشد و از فرغانه
طلب داشتن و فرستادن کبوتران پری پرواز و آمدن جلیب عشقباز طائر
ذی بال شوق در انتعاش و اهتزاز آمده استشمام شمائم یکجهتی و وداد نمود
اگرچه توجه باین مشتی پرندها در نظر اولی لهو و لعب مینماید لیکن در نظر ثانوی
چرخ و بازی آنها یاد از نسبت شوق و مناسبت ذوق ارباب وجد می دهد
و موجب توجه به مبدأ می شود و گرنه حضرت واجب تعالی بر سرائر ضمائر آگاه است
اشتغال صوری احیاناً امثال این امور بر کمال توجه بمبدأ جل نیایش بیش نیست
و بر مجرد بال و پر ظاهری التفات خاطر حق اندیش نه امید که همواره بارسال شرائف

صحائف محبت و جلائل رسائل مودت تحریک سلاسل اخلاص و تاسیس مبانی اختصاص نمایند سبیت نامه بر حرف اختصاص تمام + کرده شد والسلام والاکرام

نامه حضرت شاهنشاهی بعبدالله خان اوزبک تخت نشین ملک توران

استشمام گلدستهٔ بهارستان یکدلی و یگانگی و استطلاع کارنامه نگارستان دوربینی و فرزانگی که آراسته نخلبندان بوستان سرای آشنائی و نگاشتهٔ نقش پیوندان نگارخانهٔ دل افروزی و دل کشائی آن والا دودمان خجسته خاندان گوهر افسرای افسر و اورنگ پرده کشای چهره دانش و فرهنگ صدرنشین ایوان شهریاری چابکخرام پیشگاه سپهداری سپه سالار نبردگاه دلاوری و دلیری شهسوار جولانگاه شیری خدیو کامگار کشور دادگستری نوآئین نامدار جهان دانش پروری فروزنده چراغ خاقانی و فرازندهٔ چتر کیانی بود در خجسته هنگامی که کوس نوروزی آوازهٔ جهان افروزی در گنبد نیلگون بلند ساخته و نیر اعظم عطیه بخش عالم یعنی آفتاب جهانتاب که سلطان چار بالش ایام و قهرمان هفت اقلیم عناصر و اجرام است سایهٔ فرخی و فرخندگی بر تارک جزو کل انداخته بود و باد بهاری روح نباتی در کالبد نورسان شهرستان آب و گل دمیده و ابر آذری پای نورسیدگان لشکر بهار را از گرد راه شست شو داده پیرایهٔ خوشدلی و خرمی و سرمایهٔ دلکشائی و شادمانی شد نهال و وستی از سربلندی

گرفت و آئین یکتا دلی تازه ارجمندی یافت سخنان دلاویز دوستی و خویشی
و یگانگی و نیک اندیشی که بخامهٔ عنبرین شمامه نگارش یافته بود و بکلک گوهر
گذارش پذیرفته بوضوح پیوست و مستحسن افتاد بر دل دانش پسند و دیدهٔ
آسمان پیوند که گنجینهٔ راز خداوندی و آئینهٔ چهرهٔ هوشمندی است پوشیده
نخواهد بود که این نیازمند درگاه الهی درین سی سال که به نیروی آسمانی بخت
کامرانی رسیده همیشه پیشنهاد دانش و بینش آن داشته که اینهمه جهانگیری و
و فرمانروائی و تیغ گذاری و کشورکشائی برای بجا آوردن گیرودار شبانی و
سرکردن کار و بار پاسبانی است نه گرد آوردن گنجهای زر و سیم و آراستن
تخت و دیهیم و پابگل ماندن بخواهشهای ناپایدار و سر فرو بردن به گریبان
آرزوهای نااستوار چنانچه همیشه با دوست و دشمن و خویش و بیگانه جز نیکی و نیکخواهی
چیزی دیگر نبوده و همواره در آسودگی جهانیان از خورد و بزرگ مهربانی
با مردم روزگار از دور و نزدیک کوشش می نمود خدا آگاه است که پاک ساختن
چاردانگ هندوستان و خس و خاشاک رفتن ازین بوستان که از سه پهلو
بدریای شور پیوسته است از سر خودخواهی و خودکامی نبوده بل پیش نهاد آرزو جز
نوازش خاکساران و گدازش ستمگاران نشده و ازین نیت بهر سوی که رو
آورده کارهای دشوار بآسانی کشائش یافته و چهرهٔ آرزو از پردهٔ امید بخوبی
نمایش پذیرفته هرگاه شیوهٔ فرخندهٔ ما با دیگر بندهای خدا چنین باشد بآن والا دودمان

که از بزرگان باریافتگان درگاه خداوندی اند و بانمعنی پیوند دوستی قدیمی و خویشی نزدیکی درمیان باشد بر هوشمندان خورده بین پیداست که یکی از نیکونهادی یگانگی و یکدلی پسند است چه از آنگاه انهمه دواعی یکجهتی باشد پیداست که جز یگانگی درمیان نخواهد بود و این یکتادلی سرمایهٔ آبادی جهان و پیوند جهانیان خواهد بود و آنکه در دیر فرستادن نامهای گرامی و عدم اظهار لوازم دوستی ایمانی از موانع غریبه رفته بود همچنان در پردهٔ کتمان پوشیده و پنهان ماند چه دل نگرانی ایشان از گفتهٔ دشمنان بدکردار و سرکشان روزگار چون برین خواهد داشت و گفتگوی چندے از سخن سازان بیباک و تبهکاران کج نهاد ناپاک نظم

بیخردی چند ز خود بیخبر	عیب پسندند بر غم هنر
دود شوند ار بدماغی رسند	باد شوند ار بچراغی رسند

که از تیرگی درون و کوتاهی دریافت دراینجا ساخته بودند و گروهی از ساده دلان هیچمدان را ره گردان کرده سخنان ناشایسته را بفتراک این کس بسته اند خود چه گنجایش انمعنی داشته باشد چه دروغ بیفروغ این گروه بی سرانجام بر مردمی که اندک پرتو دریافت دارند پیداست آن والا دودمان که برگزیدهٔ درگاه خداوندی اند و دوراندیشی و باریک بینی ایشان بر همه روشن چه گنجایش داشته باشد که گوش هوش

برین سخنان ناسزا انداخته از نامه و پیغام دوستی باز ایستند اگر چندی
از راندهای درگاه و دور ماندهای گمراه از هندوستان آزرده دل
رفته باشند و براه سالوسی درآمده دروغ را راست وانموده خواهند که راه
سخنی یابند و خواهش دم زدنی کنند و بران شوند که گرد ملال بر دامن
دوستی نشینند و سرچشمهٔ یگانگی بخاشاک بیگانگی انباشته شود سزاوار دوستی
آن بود که ایلچیان دانا فرستاده مغز سخن می شگافتند و از ته کار آگاه
می شدند و خدا نخواسته باشد اگر بوئی ازین سخنان دور از کار می یافتند
روش دوستی آن بود که دانشوران سنجیده را فرستاده از چگونگی آن می پرسیدند
باری گذشت آنچه گذشت اکنون چون لالهزار دوستی بتازگی خرم و سرسبز
شده دل بی غش بران شد که اندکی از سرگذشتهای پیشین نگاشته خامهٔ
رازساز دپوشیده نماند که از نیرین کتاب و سنت بر ساحت ضمیر آگاهان
تافته و بشهادت نظر دقیق و اشارت ارباب کشف و تحقیق اعتضاد یافته
و بالجمله باتفاق اهل ملل و نحل مقرر شده است که عمده در موجبات شرف و تربت
و رفعت منزلت نوع گرامی انسان که مثال اقبالش بتوقیع وقیع فضلناهم
علی کثیر ممن خلقنا مزین است گوهر شب چراغ عقل ست که شناخت خداوندی
باو وابسته است و دریافت کارگاه آفرینش باو باز پیوسته و باتفاق
ارباب عقل و اصحاب نقل نورانیت آن گوهر شب تاب را بادشاهان بزرگ منش

وشہنشاہان والانژاد ازہمہ روشن تر دارند و دانشوری تاجداران
بخت بلند و بختیاران دانش پسند ازہمہ بیشتر است چہ ہرگاہ در کارخانۂ
آفرینش ہرکس را فراخور احتیاج و استعداد دانش می دادہ باشند
ہر آئینہ این طائفہ علیا بہ مزید فہم و ذکا موصوف خواہند بود واکنون کہ
دانش پناہ بینش دستگاہ مولانا میرزا جان کہ سرآمد دانشمندان نامدار و
یگانۂ اوستادان روزگار از اکابر علمای دین و اعاظم اصحاب یقین است
ہرچند بادشاہان دانشور را ہمنشینی باین نوع مردم می باید پیدا است
جائیکہ خردور بین و دانش خدا آفرین آن عظمت دستگاہ خواہد رسید
فہم افادت پناہ مذکور بآن نخواہد رسید وچون بر فطرت صاحبان این
دُر یکتا لازم است کہ این یاقوت بی بہا و فیروزہ خاتم کبریا را معطل نگذارند
وہموارہ در مسالک معاش و معاد استعانت و استمداد ازو طلبند خصوصاً
در وقت صحبت باخواندہ ہای سیاہ دل وسیہ کاران تیرہ درون کہ از برای خواہش
جاہ وزبردستی وخودی وخود پرستی چشم بر کاغذ دوختہ اند وفرمان آسمانی
ونامۂ جاودانی را کہ فرستادۂ خدا و رسانیدۂ پیغمبر اوست از شاہراہ گردانیدہ
برنگ دیگر وامی نمایند ومجملات نصوص را تاویلات وتسویلات نمودہ میخواہند
کہ در فرمانروائی وکارگذاری شریک بادشاہی باشند ازین رہگذر دل
دانش گزین ہموارہ در تحصیل مرضیات الٰہی می باشد وچون اختلافات

بسیار در هر باب بسمع شهنشاهی میرسد و مطالب علمی و عملی علما بپایهٔ اعلی رسیده
و بپایهٔ یقین می نماید و همواره استکشاف غوامض مسائل دین و تنقیح
دقایق ائمهٔ مجتهدین و مستنبطات عقاید سلف و مآخذ اقاویل خلف و تمهید
مدار خلاف و تصفح مواقع اختلاف و منشای خلافی که درین یک هزار سال
میان علمای امت متنازع فیه بود چنانچه کتب متداولهٔ مبسوطه بتفاصیل
آن مشتمل است مینماید و در مبادی احوال گفت و گوی آیینی با تشیید رونق
کساد بازار نادانان که به تلبیس و تزویر در لباس ارباب دانش درآمده
اعتبار تمام پیدا کرده بودند میشود و موجب پیش آمد تهمتی از ارباب دانش
اعتبار گرفتن آنها که بواسطهٔ بدنفسی طایفهٔ اولی در زوایای خمول بودند
گردید و این نادانان دانانما بموجب قبح سریرت و سوء سیرت خود متمرد
طریق گشته بعضی مقدمات نالایق را شهرت داده موجب مزید آشوب اینچنینی
امرای بنگاله که در اقصای ممالک شرقیهٔ هندوستان تعیین بودند و بموجب
بدطینتی و لؤم فطرتی ارادهٔ بغی جوهر دماغ ایشان را فاسد داشته و مدتی
بود از در خانه دور بوده دست آویزی برای نیامدن در خانه و باغی شدن
می جستند می شوند چنانچه این بی سعادتان گاهی نسبت ادعای الوهیت
و گاهی نسبت دعوای نبوت باینجانب نموده خود را در گرداب بلا و معرض خیبه
عنا انداخته رسوای خاص و عام شدند و خاک مذلت و گرد خجالت بر فرق روزگار

خود انداختہ بدار البوار شتافتند فی الواقع ساحت قدس مساحت جناب
کبریای الہی را با خس و خاشاک امکان چہ نسبت و در سراپردۂ عصمت نبوت
پای بندان عقال ہوا و ہوس را چہ مناسبت باعث تعجب می شود کہ
در مجالس ارباب دولت کہ از تائید یافتگان درگاہ الہی اند امثال این
مقدمات بر سبیل احتمال ہم چرا گذرد و سفیہان بی صرفہ گو را برای چہ اجازت
امثال این مقدمات باشد و حقتعالی شاہد است کہ چون ہمگی ہمت مصروف
بر تحصیل رضای الہی است از سخنان مذکورۂ ارباب نفاق غباری در مشرب
عذب خاطر راہ نمی یافت چہ ہرگاہ حضرت واجب الوجود از دست طعنہ کوتہ دستان
کم بین خلاص نشدہ باشد و حضرت انبیا و رسل از سرزنش بیخردان بدآئین
نجات نیافتہ باشند سائر بندہای خدا را ازان چہ اندیشہ و از بدنامی چہ ملاحظہ
باشد الحمد للہ و المنہ کہ ہمیشہ پیش دید دانش و بینش فرمودۂ خدا و پیغامبر
او بودہ و روز افزونی بخت ہمایون گواہ حال بس است اللہ تعالی ہمگنان را
در مرضیات خود ثابت قدم و راسخ دم داراد چون ہمگی ہمت سلاطین
عدالت انتما آنست کہ در رضای خالق و آسودگی خلائق بودہ بنوعی سلوک
نمایند کہ خلق خدا از آسیب ارباب شرارت در امن بودہ در لوازم عبادت
الہی و مراسم معاش خود فارغ البال باشند بنابراین محض از برای رفاہیت
کافۂ رعایا و عامۂ برایا کہ بدائع ودائع الہی اند درین سی سال در پاک کردن

زمین هندوستان چندان کوشش بجا آورده که جاهای دشوار از چندین
راجهای فرمانروا و سرکشان ناسزا بدست آمد و همگی سرانجام آن بدانگونه
که بایستی شد چنانچه بتخانه های هندوان بدکیش خانقاه درویشان
خدااندیش گردیده و بجای آواز ناقوس بت پرستان بانگ نماز بلندی
گرفت و همه کارهای اینجا چنانچه دل می خواست همچنان شد و از روی خواهش
سامان و سرانجام پذیرفت و همه سرداران و گردن کشان کمر بندگی بر میان
جان بستند و گوشوارهٔ فرمانبرداری در گوش فروتنی کشیدند و به لشکر فیروزی
اثر در آمدند و اینهمه مردمان گوناگون را باهم پیوند دستی داده و مانیز سر نیاز بر زمین
خاکساری و تارک امید بر درگاه خداوندگاری نهاده بوستان آرزوی
این مردم را بسرچشمهٔ داد و دهش سرسبز و شاداب ساختیم و پیش نهاد خاطر آن
بود که چون این کار و بار سرانجام یابد شوریده بختان فرنگ که در جزایر
دریای شور در آمده سر بشور انگیزی بر آورده اند و سنگ راه دریانوردان
هفت کشور شده سیما بر زائران حرمین الشریفین آزار بسیار میرسانند خود یورش
نموده آن راه را از این خار و خاشاک پاک سازیم لیکن چون شنیده می شود
که بعضی اوباش قزلباش از جادهٔ عقیدت و اخلاص بیرون آمده بوالی خود
بی ادبیها کرده اند بخاطر حق جو میرسد که یکی از فرزندان کامگار را بدان جانب
تعیین فرمائیم قطع نظر از آنکه از شاهراه سنت و جماعت انحراف دارند رعایت

خاندان نبوت برذمت همت ما لازم است علی الخصوص که حقوق اسلاف
سابقه درمیان باشد و تا خاطر ازین رهگذر جمع نشود نهضت بجائی نکنیم و
الحال که سلطان روم عهود و مواثیق جد و پدر بزرگوار خود را کان لم یکن
انگاشته نظر بر ضعف صوری والی عراق انداخته بدفعات افواج فرستاده اند
و درینوقت مسموع میشود که والی عراق سلطان قلی احمد او غلی را بجهت
طلب کمک باین جانب فرستاده اند بخاطر چنان می رسد که عنان عزیمت
به صوب عراق و خراسان منعطف سازیم و اعلای اعلام امداد و اعانت بر وجه
اتم و احسن نمائیم و در دل چنان می گذرد که چون آئین یگانگی و یکدلی با آن
دودمان والا سالها است که هست و تجدید مراسم محبت و لوازم قرابت از
فرستادن مکتوب محبت اسلوب مصحوب سیادت پناه سعادت دستگاه میر قریش
استحکام یافته است می خواهم که چون نزدیک خراسان رسیده شود آن والا دودمان
نیز از انجا از راه دوستی آمده دران سرزمین سپهر آئین بدیدار گرامی شادکام
سازند و بگفت و شنود والا و نیز پرده گشای چهره یگانگی گردند امید که سخنان
خدادادی و رازهای پنهانی که در دل ما جا گرفته یک بیک گفته شود و انچه از
دوربینی و خداپرستی در دل آن والا دودمان پرتو انداخته باشد نیز شنیده آید
و خوش وقتی و فرخنده جائی که اینچنین دو برگزیده خدا فراهم آمده زبان راز
بگشایند و سخنان دل نواز باهم بگویند و چون پسندیده سرافراز کرده های خدا

جز خواهش برآوردن نام بلند و سرفرازی نمودن بر بنده های خدا دیگر
نیست دل چنان می خواهد و امید که ایشان نیز همچنین می خواسته باشند که
در یکی که خداشناسی و خدااندیشی بیشتر باشد آن دیگری پیروی و دلجوئی
او خواهد و در یکدلی و یکروئی او فروگذاشت ننماید و الحال که نسبت یگانگی
و اتفاق بر عالمیان ظاهر شد در بارهٔ امداد و کمک اهل عراق و خراسان
موافق صلاح دید آن حشمت دستگاه عمل خواهد آمد دیگر آنچه از فرزندان شاهرخ میرزا
نوشته اند خوب نوشته اند سخن آنست که از آنجا که خوردسالیها و خودپسندیهای
او بود و با اینهمه کوتاه بینی همنشینان بدسرشت ازو چندین ناشایستگی شده بود که
هر کدام از آنها باین پایه می رساند چه از آن بی پروائیها که از بندگی ما کرد
و چه از آن گستاخیها که با آن والا دودمان نمود هر چند از دوستی و خویشی
که بما دارند چشم پوشیده شود او را چه پایه آن بود که بی ادبانه پیش آید و چه از آن
بداندیشیها که به پدر کلان بزرگوار خود نمود هر چه باو رسید از خدا رسید بیگمان
شایسته اینهمه افتادگیها بود اکنون چون شاهرخ میرزا از خواب پریشانی بیدار
شده و از سرگرانی مستی هوشیار گشته باینجا رسیده است جز مهربانی نمودن و
از کارهای او فراموشی کردن چیزی دیگر در دل نمی گذرد و امید از دوستی و خویشی
آن والا دودمان نیز چنان است که از گستاخیهای او چشم بپوشند و جهت تشیید
مبانی محبت و استحکام قواعد مودت افادت و حکمت پناه زبدهٔ مقربان هواخواه

عمدہ محرمان کار آگاہ حکیم ہمام کہ مخلص براست گفتار و مرید درست کردار است و از ابتدای ملازمت ملازم بساط قرب بودہ و دوری او را بہیچ وجہ تجویز نکردہ بودیم برسم رسالت فرستادیم چون در ملازمت ما او را آن نسبت متحقق است کہ مدعیات را بیواسطہ دیگری بموقف عرض می رساند اگر در مجلس شریف ایشان ہم ہمین اسلوب مرعی باشد گویا مکالمہ فیما بین بیواسطہ خواہد بود و بجہت پرسش واقعہ غفران پناہ رضوان دستگاہ اسکندر خان انار اللہ برہانہ سیادت مآب نقابت نصاب میر صدر جہان را کہ از اعاظم سادات کبار و اجلۂ اتقیای این دیار است مقرر کردہ بودیم و بواسطۂ بعضی امور در حیز تراخی افتادہ بود درینولا برفاقت حکمت پناہ مشار الیہ را فرستادیم و انموذجی از سوغات تحویل عمدۃ الخواص خواجہ محمد علی بموجب تفصیل علیحدہ ارسال نمودیم ترقب آنکہ بمقتضای عہد اتحاد و اتحاد عمل فرمودہ ہموارہ از طرفین طریق ارسال رسل و اتحاف تحف مسلوک باشد دیگر از فرستادن کبوتران پری پرواز و آمدن حبیب عشقباز شہپر مرغان شوق در جنبش آمد و گل نزار خواہش گل گل شگفت اگرچہ بحسب نمود جز بازی بینش نمی نماید اما در معنی یاد از مواجید ارباب ذوق میدہد و معہذا اشتغال صوری باین مشتہے پرند چون بدیدۂ خوردہ بین بازمے نگرد جز پردہ برچہرہ راز نیست و تجریدی

پر و بال چشم امید باز نه امید که همواره هم برین آئین بنامه و پیام خوشدل و شاد کام می ساخته باشند بیت چون قلم آمد بلفظ شاد کام

ختم شد خطِ محبت والسلام

نامه حضرت شاهنشاهی بشاه عباس تخت نشین کشور ایران

ستایش و نیایش عتبۂ کبریای احدیت جل جلال قدسہ مشابہ ایست که اگر جمیع نقاط عقول وجداول فهوم باجنود مدرکات و عساکر علوم فراهم آیند از عهدۂ ادای حرفی ازان کتاب یا پرتوی ازان آفتاب نتوانند بر آمد اگرچه در دیدۂ تحقیق جمع ذرات مکونات در حمد ایزدی اند که از زبان بیزبانی بر آمدۂ تشنه لبان و تفسیده زبانان بیدای ناپیدای احمد حقیقی را تر زبان و سیراب دهان دارند پس همان بهتر که کمند اندیشه از کنگرۂ جلال صمدیت که جای پاکان آویختۂ اوست کوتاه داشته در حلائل نعوت گروه قدسی شکوه حضرات انبیا و رسل علی نبینا و علیهم التحیة و السلام در آمده اولا اشرف حالات و ثانیاً نبائل عطیات که جمهور انام را از گریوۂ ضلالت و غوایت بشاهراه عنایت و هدایت آورده اند بر منابر تبیان ادا نموده و شرح معالی احوال و مکارم اخلاق طائفه مقدسه اهل بیت که رازداران اسرار کبریا و پرده کشایان سرائر انبیا اند بران افزوده از ذروۂ عزت استدعای رحمتی تازه کرده آید لیکن چون بدیدۂ انصاف ملاحظه می کند مدارج

این مظاهر کونی و آلهی و معالی این مجامع انفسی و آفاقی را که مستهلک در حقیقت حق و فانی در بقای مطلق اند ظل محامد کبریای خداوندی و پرتو صفات علیای ایزدی می یابد شائسته آنست که ازان داعیه نیز دست باز داشته نکته چند از مقاصد متعارفه ارباب دانش و بنیش که بموجب حکمت عملی انتظام سلسلهٔ امکانی بآن منوط است در دیباجه اظهار نهد که هر آئینه درخصوص روان گرم روان مسالک دین و سیراب دلان مناهل یقین که از روی اجداول ظهور و بطون بیش نهاد همت قدسی اساس داشته اند باین دست آویز نیاز مستفیض سعادت خاص می گردد المنة لله تقدس و تعالی که مشاهده صفوت نامهٔ گرامی که مصحوب یادگار سلطان شاملو مرسل شده بود در اواسط ایام بهار و مناظر اعتدال لیل و نهار اهتزاز بخش باطن مهر آگین شد با وطرب آمیز شقائق و ریاحین در و باغ روزگار پیچیده بود که این گلدسته محبت و ولا نکهت رسان مشام یگانگی گشت انچه در توقف تسطیر تماثیل خلت و وداد رقم پذیر کلک ظهور شده بود بغایت در موقع خود جلوه استحسان داد فی الواقع روابط معنوی چنان اقتضا می کرد که اهتمام دیرنکشد لیکن از صادر و وارد مسموع شده باشد که چگونه مشاغل عظیم و محاربات قویم با سلاطین ممالک هندوستان و اساطین این مرز و بوم که مساحان جداول آسمانی چار دانگ هفت اقلیم گفته اند اتفاق افتاده بود و در نمیدت هدید این سواد اعظم با نهنیه

وسعت و فسحت کہ درمیان چندین رایان خودرای و فرمانروایان سپہ آرای
انقسام یافتہ بود و ہموارہ بر سر تمرد و تجبر بودہ باعث تفرقہ خواطر خلق اللہ
می شدند بہ تیرو توفیقات آسمانی بہ تسخیر اولیای دولت قاہرہ درآمد و از
کریوہ ہند و کوہ تا اقصای دریای شور از سہ طرف جمیع سرکشان گردن فرازان
از فرمانروایان زبردست و راجہا و رایان بدست و افغانان کوہ نشین
کوتاہ بین و بلوچان بادیہ پیمای بادیہ گزین و سائر قلعہ نشینان و زمیداران
شمولاً و استقلالاً در ظل اطاعت و انقیاد درآمدند و در التیام صدور و ائتلاف
قلوب طبقات انام شر الف مساعی مبذول شد و بلمیامن توفیقات غیبی
آنچہ در پیشگاہ ضمیر حق گزین می تافت بر وجہ اتم پرتو ظہور داد اکنون صوبہ
پنجاب مستقر رایات منصورہ شدہ مکنون خاطر حقیقت مناظر بود کہ یکے از
طرز دانان بساط عزت روانہ شود درین اثنا ہمی چند سانح شد اعظم آنہا
استخلاص عموم رعایا و کافہ سکنہ ولایت دلپذیر کشمیر از ایادی فیہ متسلطہ
اوباش بود با وجود غایت استحکام و انسداد طرق و ارتفاع جبال و تراکم
اشجار و وفور کریوہ و مغاک کہ عبور مواکب او ہام بی ارتکاب مصاعب از انجا
صعب تواند بود با ستیثاق عروۃ الوثقای توفیقات الٰہی و استمداد ارواح
حضرات ائمہ معصومین سلام اللہ علیہم بہ آئین شگرف حکم بر و رعساکر عالیہ
فرمودہ شد و چند ہزار خار اتراش چابکدست منزل بمنزل پیش می رفتند

ودر قلع احجار وقطع اشجار ید طولی نموده در تفتیح و توسیع طرق مسالک
می کوشیدند چنانچه در اندک فرصتی آن ولایت دلکشا مفتوح شد و
عموم رعایا از الویهٔ معدلت استظلال نمودند و چون آن عشرت آباد
که ممدوح جمهور نظارگیان حسن پسند است از عنایات مجددهٔ الهی
بود خود نیز دران گل زمین فیض بخش رسیده بحدائ شکر بجا آوردیم
تا بکوهستان تبت سیر کرده از راه ولایت پکلی و دمتور که راهیست در
نهایت صعوبت عبور نموده بعرصهٔ کابل و غزنین مخیم عساکر اقبال شد
و تنبیه افغانان سباع سیرت قطاع سیرت که در ولایت سواد بجور
و تیراه و بنکش سنگ راه مترددان توران بودند و تادیب بلوچان
و دیگر صحرانشینان بهائم طبیعت ثعالب خدیعت که خار راه مسافران
ایران می شدند نیز بطریق استطراد روی داد و اصل در توقف بعد از
سنوح واقعهٔ ناگزیر حضرت شاه علیین مکان انار الله برهانه عدم انضباط
احوال ایران و هرج مرج آن دیار بود که بقضای سبحانی وقوع
یافت و درینولا که ایلچی خجسته پیام رسید معلوم شد که آن اختلال روی
در کمی نهاد هر آئینه باستماع این خبر خاطر نگران روی باطمینان آورد
و در باطن حقیقت تاسیس مهر بخیت که درینوقت محض بسیدن شایان
آئین مروت و فتوت نباشد درین هنگام چنان پرسش بظهور رسد که

هرگونه کمک و امداد که مطلوب باشد بوقوع آید لیکن چون مهم قندهار
درمیان بود و میرزایان قندهار در لوازم معاونت و معاضدت آن
دودمان عالی تکاسل و تقاعد می‌نمودند و در مواقع حوادث و مکاره
که محل استطلاع عیار جوهر وفا و وفاق است قطعاً آثار یکجهتی و یگانگی
بظهور نیاورده اند و نیز بمامن ارفع ما که موطن صاحبان ناز و نعیم است
توسل شائسته تبقدیم نرسانیدند مخطور حواشی باطن بود که اولا قندهار
را بکسان خود بسپاریم و میرزایان آنجا اگر نشاء دولت روزافزون داشته
باشند و از ماجرای سوالف ایام نادم گشته اعانت و خدمت آن جانشین
نقاوه طیبین و طاهرین را ملتزم شوند و در صورت افواج قاهره با
ایشان متفق شده هرگونه امدادی که مرکوز خاطر آن قرة العین باشد
بجا آورند لیکن چون میرزایان قندهار از منتسبان این خاندان قدسی
بودند بی آنکه استفسار شود فرستادن جیوش منصوره در نظر عوام کوتاه بین
مشتبه به عدم ارتباط می شد ازین اراده منحرف گردید درین اثنا رستم میرزا
ورود سعادت نمود و صوبهٔ ملتان که بچندین مرتبه زیاده از قندهار بود باو
اختصاص یافت و مظفر حسین میرزا شمول عواطف و روابط آشنائی را
شنیده والده و پسر کلان خود را اینجا فرستاده عزیمت آمدن وارد بعد از
آمدن او عساکر فیروزمند در قندهار بوده هرگونه امداد و معاضدت طلبند

بآسانی خواہد نمود و چون در آئین سلطنت و کیش مروت اتفاق مقدم
بر اختلاف و صلح اصلح از حرب است علی الخصوص نیت حق طویت ما کہ از
مبادی انکشاف صبح شعور تا این زمان ہموارہ اختلاف مذاہب و افتراق
مشارب منظور نداشتہ طبقات انام را عیاد اللہ دانستہ در انتظام احوال
عموم خلایق کوشش نمودہ ایم و برکات این نیت علیا کہ مقتضای طینت
عظمی است مرۃ بعد اخری مشاہدہ و ملحوظ گشتہ در نیولا کہ ممالک پنجاب مخیم
عساکر عز و جلال گشت مکرر اعاظم جازم شدہ بود کہ انہاض الویہ عالیہ
بجانب ماوراء النہر کہ ملک موروثی است اتفاق افتد تا ہم آن بلاد در
تصرف اولیای دولت در آید و ہم معاونت آن خلاصہ خاندان نبوت
بطرز دلخواہ سمت ظہور یابد درین اثنا بتواتر و توالی ابہت پناہ شوکت دستگاہ
عبداللہ خان والی ملک توران مکاتبات محبت طراز کہ مذکر قرابت سابق
و ممہد مودت لاحق باشد بوساطت ایلچیان کاروان فرستادہ محرک سلسلہ صلح و صلاح
و موسس مبانی وداد و وفاق گشت چون در جنگ زدن با کسے کہ در
صلح زند در ناموس اکبر شریعت غرا و قسطاس اعظم عقل بیضا ناپسندیدہ
و ناسنجیدہ است خاطر ازین اندیشہ باز آوردہ شد و غریب تر آنکہ ہنوز از و اژان
آنصوب اخبار تدارک اختلال ایران و ایرانیان کہ موجب اطمینان تمام
گردد شنودہ نمی شود و قرار داد خاطر دولت اساس آن صفوت نژاد انکشاف

صریح نمی نماید مامول آنکه خاطر مهرگزین مارا متوجه هرگونه مطلب و مقصد
خود دانسته طریق و آئین مراسلات را مسلوک داشته حقایق احوال [illegible]
را ابلاغ نمایند و امروز که ایران زمین از دانایان کاردیده و عاقبت بین
بسیار کم شده آن نقاوهٔ اصلاب کرام را در انتظام ملک و التیام احوال
جمهور انام جهد بلیغ باید نمود و در هر کاری مراتب حزم و مآل اندیشی بکار برد
و به تسویلات ارباب بغض و اکاذیب سخن آرایان مفسد خاطر خود مشوش
نساخت و بردباری و اغماض نظر از زلات اقدام ملازمان موروثی و بندگان
جدیدی شیمهٔ کریمهٔ خود ساخته ارباب اخلاص را پیش آورد و اصحاب نفاق
را بنور مهربانی زنگ زدای ظلمت شد و در قتل آدمی و هدم بنیان ربانی
احتیاط تمام بتقدیم رسانید که بسا دوستان جانی به حیله سازی دشمنان
خودکام از بساط قرب دور شده خونابهٔ اجل نوشیده اند و بسا دشمنان دوست‌نما
لباس عقیدت پوشیده در تخریب اساس دولت کوشیده اند در مراقبهٔ ضمائر
و سرائر این مردم توجه موفور مبذول داشت و دولت مستعار این نشاء فانی
را بمرضات الهی معاضد و معاون گردانید و طبقات خلائق را که ودایع
خزانهٔ ایزدی اند بنظر اشفاق منظور داشته در تالیف قلوب انام کوشش
فرمود و رحمت عامهٔ الهی را شامل جمیع ملل و نحل دانسته بسعی هرچه تمامتر خود را
به گلشن همیشه بهار صلح کل در آورد و همواره نصب العین مطالع لمعهٔ دولت افزای

خود باید داشت که ایزد توانا بر خلایق مختلف المشارب و متلون الاحوال
در فیض کشوده پرورش می نماید پس بر ذمت همت والای سلاطین
که ظلال ربوبیت اند لازم است که این طرز را از دست ندهند که واد جهان
آفرین این گروه عالی را برای نظام نشأ ظاهری و پاسبانی جمهور عالم
آورده است که نگاهبانی عرض و ناموس طبقات انام نمایند آدمی زاد در کار
دنیا که گذران و ناپایدار است دیده و دانسته خطا نگزیند و در کار دین و
مذهب که باقی و مستدام است چه گونه مساہله نماید پس حال هر طائفه از
دو شق بیرون نیست یا حق بجانب اوست دران صورت خود مستر شدان
انصاف مسند را جز تبعیت گزیر نتواند بود و اگر در اختیار روش خاص سهوی
و خطائی رفته است بیچاره بیمار نادانی است محل ترحم و شفقت است نه جای
شورش و سرزنش و در فراخی حوصله در اهتمام باید زد که بمیامن آن وسعت
صورت و معنی و فسحت عمر و دولت پرده کشا است و از نتائج این شیمه
دولت افزا آنست که در هنگام کم فرصتی و استیلای قوت غضبی دوستان
باشتباه دشمنان پامال نشوند و دشمنان دوست نما را روای مکر و فریب
نماند و در پاس قول خود بر مسند سعی نشست که ستون بنیان فرمانروائی
است و تحمل و بردباری را مصاحب دائمی خود گردانید که اساس دولت پایدار
در ضمن آن منطوی است و بر ضمیر دلپذیر مخفی نماند که اراده چنان بود که یکی از مخلصان

حریم عزت را مصحوب یادگار سلطان فرستاده شود تا اوضاع ایران از قرار واقع
دیده بعرض مقدس رساند درین اثنا در ولایت کشمیر جمعی از شور بختان بغی
وطغیان ورزیدند و ماجریده با معدودی از ملتزمان رکاب سعادت اعتصام
در شکارگاه بودیم که این خبر رسید باشارهٔ ملهم اقبال خود بطریق ایلغار بآن
ناحیت روان شدیم هنوز رایات منصوره به کشمیر در نیامده بود که بهادران
نصرت منش که بضرورت همراه این فرقهٔ طاغیه شده بودند قابو یافته
سر آن سرمایهٔ فساد بدرگاه والا آوردند و چون این ملک بمیامن برکات
قدوم عالی مهبط امن و امان گشت معاودت فرموده بدار الملک لاهور
نزول اجلال شد درین هنگام حاکم سیوستان و ٹهٹه و نواحی سنده که سر راه ایران است
بالشکر نصرت قرین از بخت برگشتگی در پیکار بود و راه عراق مسدود و بنابر آن
فرستادن ایلچی در توقف افتاد اکنون که خاطر اقدس از همه امور فراغ
یافت و سیوستان و ٹهٹه در سلک ممالک محروسه در آمد میرزا جانی بیگ
حاکم آنجا باستانه بوسی استسعاد یافت چون نقوش ندامت گذشته و حروف
عقیدت آینده از لوح پیشانی او ظاهر بود آن ملک بجنگ گرفته را باز باو
مرحمت فرمودیم و راه عراق و خراسان نزدیک تر و امین تر از سابق پدید
آمد مشار الیه را رخصت فرمودیم و سلالة الکرام مخلص معتمد ضیاء الملک را
فرستادیم و چندی از مقدمات محبت اساس و کلمات خیریت اقتباس

بزبان او تفویض یافت که در وصد تسرای خلوت انس ابلاغ نماید و نیز حقیقت احوال ایران را اقرار واقع فهمیده معروض دارد و برخی از سوغات این دیار به تحویل خواجه ابو ناصر فرستاده شد که تفصیل علیحده بگذراند مرجو آنکه این دولتخانه را خانه خود دانسته برخلاف ایام گذشته سلوک فرمایند و ارسال رسل و رسائل را که ملاقات روحانی و مجالست معنوی است همواره از شمائل یکجهتی شمارند حق سبحانه تعالی آن نقاوهٔ خاندان اصطفا و ارتضا و خلاصهٔ دودمان اجتبا و اعتلا را از مکاره آخر الزمان محفوظ و مصئون داشته بتائیدات غیب الغیب موید و مشید داراد والسلام

نامهٔ شاهنشاهی بوالی ولایت کاشغر

ایزد جهان آرای را ستایش و آفرین که نزهتگاه عالم را بفروغ آگهی هردم پذیرای نور گردانید و این شگرف انجمن را بلوامع دادو دهی فرمان روایان والاشکوه آسودگی کرامت فرمود آئین آگاه دلان بیدار بخت آن تواند بود که شناسای همین بخشش‌های الهی شده سجود نیایش بدرگاه داور بیهمال نمایند و بگزیدگی اندیشه و سنجیدگی کردار سپاسگذاری را اساس نهند و سرآمد کارهای شائسته آنکه چراغ قدردانی افروخته باندازهٔ آن دوستی و خیرسگالی بجا آورند بنابرآن چشمداشت از آن نقاوهٔ دودمان عز و علا و عضادهٔ خاندان مجد و اعتلا آنست که نظر بر وفور عنایت ایزدی که دربارهٔ این نیازمند عتبهٔ

کبریا است سلاطین روزگار و اورنگ نشینان زمان سلسلہ جنبان مصادقت
و یکجهتی شده همواره بارسال رسل و رسائل محبت پیرای خاطر مقدس میگردند
آن گوهر اکلیل سعادت باوجود چندین روابط بیشتر از همه طریق مراسلات
گشاده چهره آرای خوب کرداری شوند خصوصاً که گلستان همیشه بهار کشمیر
در حوزهٔ تصرف اولیای دولت قاهره درآمد و قرب مسافت دست داده باشد
راه صفوت کدهٔ محبت و یکتائی کشوده از نفائس هندوستان که مجمع هفت اقلیم
است هرچه خواهش باشد بے حجابانه استدعا نمایند و مارا استظهار سترگ دانسته
اشجار جویبار بخت مندی را سیراب سازند و درین هنگام که عرصهٔ دلپذیر کشمیر
مورد رایات گیتی کشا شد چنان بمسامع اقدس رسانیدند که در پیشین زمان
سعادت منشی و هوشمندی شاه محمد را برسم رسالت فرستاده بودند باعث
مزید عاطفت ضمیر آسمان پیوند شد چون در سنوات حوادث زده از راه حجاز
بدرگاه مقدس رسید نوازش کرده روانه فرمودیم تا جلائل مکارم و جزائل عاطفت
ما دلنشین آن قرة العین سلطنت گرداند و دیگر چنان به پیشگاه باطن قدسی مواطن
پرتو امید بود که یکے از نظر زدانان محفل همایون را بایلچی گری خطا رخصت فرمائیم
آنچه از مصلحت دید آن دودمان اجلال باشد بموقف ابلاغ رسانند
از انجاکه وقوف بر احوال زمانیان شمع افروز دیده وری است همواره جویای
سوانح اقالیم بوده ازان نسخهٔ دانش افزا داستانے می خواهیم مدتے است که از خطا

خبر منقح درمیان نیست آنچه از اوضاع آن ناحیت معلوم شده باشد بتفصیل رقم زدهٔ کلک اختصاص گردانند که فرمان فرمای کیست و با که آویزش وارد و روش پاسبانی و معدلت پژوهی بر چه حال است و از دانایان حکمت اندوز و تجربه کاران و جنگجویان ذوفنون که امروز دران ولایت بزم افاضت گرم دارند چه کسانند و بر چه کیش اند و از نادره کاران هنرپرور و از صنعتهای غرائب بخش کدام غازهٔ شهرت بر روی وارد و بجهت آنکه برخی از سخنان دلاویز رازبانی نیز گذارش نماید معتمد الخواص ابراهیم را فرستادیم و قتا حاشیرازی که از بازرگانان جهان نوردست و باین عتبهٔ اقبال بازگشت دارد ارادهٔ سیر خطا میکند زیاده چه نویسد

نامهٔ حضرت شاهنشاه بشرفای کرام مکهٔ معظمه منوره

صانها الله تعالی عن توائم الانفس و الآفاق

الحمد لله و کفی و السلام علی محمد المجتبی المصطفی و علی عباده الذین اصطفی سیما علی معشر الشرفا چون همگی توجه خاطر اشرف و اقدس مصروف بر آن است که طوائف انام از خواص و عوام و کافهٔ برایا و سائر رعایا که ودایع بدایع حضرت منعم اند جلت نعماؤه مرفه الحال و منشرح البال بوده در ادای مراسم عبادت و لوازم اطاعت مواظبت نمایند و بوجه من الوجوه دست تسلط و تعدی ابنای روزگار بجمال خلق الله خصوصاً عجزه و فقرا دراز نگردد و خلائق بقدر

بوسیلۂ جمیلۂ ما از موائد نعم وافره که بعنایت الٰہی تقسیم آن مفوض بما شده محظوظ و متلذذ باشند سیما ساکنان آن خیر البلاد و متوطنان آن احسن البقاع علی الخصوص زمرۂ منتسبان خلاصۂ آن موقف مقدس که محل ورود جنود ملایک و غایت مقصد و مقصود صدر نشینان متکئین فیہا علی الارائک است مشمول فیض و عواطف ما باشند بنا بر علی ہذا اقرار یافته که هر سال یکی از ملازمان درگاه جہان پناه را که به مزید حسن ظن متصف بوده باشند میر حاج ساخته بادرارات و انعامات از نقود و اجناس بقدر تفاوت درجات و تناسب طبقات آنجا فرستاده باشیم چون در سنہ تسع و ثمانین و تسع مایۃ بعضی نمکحرامان قدم از جادۂ اطاعت بیرون نهاده طریق بغی بیموده بودند و باعث تفرقۂ خاطر عباد الله گشته بنا بر آن بجهت دفع و رفع فیئۂ باغیه و تخلیص عجزه از مکاید اشرار متوجه ممالک پنجاب و کابل شده بودیم بتائیدات الٰہی و بتوفیقات نامتناہی با عساکر بسیار و اقبال بشمار تا کابل سیر واقع شد در روزی چند کابل مخیم سرادق اجلال گشت الحمد لله که تادیب و تنبیه مخالفان باحسن طریق کرده شد و هر کس که بخبث باطن و قبح سریرت خود خیال فتنه کرده بود دیگتم عدم فرو رفت مجدداً بمقتضای مراحم ذاتیه و مراسم جبلیه عفو جرائم محمد حکیم میرزا نموده کابل را باو عنایت فرمودیم و بشکر طبیله و راحیات حراسم شریعت غرا مساعی جمیله نماید و در ترفیۂ احوال عباد الله نہایت جد و جهد بجا آورد و از انجا مراجعت فرموده دار الخلافۃ العالیہ

اگره مستقر رایات ظفر آیات شد و بواسطهٔ کثرت و شناعت این طائفه
باغیه در سال مذکور ازارسال خیرات و مبرات حرمان دست داد امید که
من بعد قضای آن معنی نشود و دیگر مصحوب شیخ عبدالنبی و مخدوم الملک
و حکیم الملک جدا جدا سوای مبلغی که در طومار مرقوم شده مرسول نمود
که بشرفای عظام و قضات کرام و بعضی مصارف شریفه دیگر بمشارکت
احدی رسانند باید که تفصیل آن مبلغ به کیفیتی که مشار الیهم رسانیده باشند
به مهر شرفا و قضات رسانیده فرستند که ملاحظه نموده شود و چون حکم شده بود
که بعضی اشیای غریبه و نفیسه که در نظر آید و مبلغ وافی نکند بعضی مبلغ معهود را
صرف آن کرده ابتیاع خواهند نمود بنابر آن تعین آن مبلغ واقع نشده
دیگر چنان بمسامع علیه رسید که بعضی اشرار و فجار به نسبت فضائل مآب
کمالات اکتساب شیخ سین الدین محمد هاشمی شیرازی بمقتضای نفس عدو
و حسد تهمتی کرده در مقام ایذا و اهانت مشار الیه شده بودند و در آن اثنا
مذکور ساخته بودند که در رساله که بنام نامی ما موشح ساخته فرستاده بود بعضی
سخنان که موافق شریعت اطهر و مطابق ملت ازهر نبود مندرج بود مخفی نباشد
که آن محض افترا و بهتان و عین کذب و طغیان بود نعوذ بالله من
شرور انفسهم اصلا و قطعا از مشار الیه امری و حرفی که مخالف معقول و منقول
بوده باشد بسمع اشرف و اقدس نرسیده و از آن باز که بعتبه بوسی مشرف شده

بغیر از صلاح و تقوی و اتباع شریعت محمدی صلی اللہ علیہ وسلم امری
معلوم خاطر اقدس نشده باید که امثال این مردم شریرهٔ فجره وحسده مرده
را تنبیه و تادیب نمایند و مشارالیه را از دست ظلم و ستم اهل فتنه و فساد نجات
بخشند عجب از بعضی ناقصان که افترا های صریح که هیچ بله و صبیان تصدیق
ننماید اصغا نموده درصدد آزار این نوع مردم می شوند باید که امثال این
نوع مردم را از ان امکنهٔ شریفه بیرون آورده راه ندهند و خاطر اشرف
ما را متوجه انتظام احوال ستوده مآل خود دانسته دران بقاع قدسیه باوعیه
ماثوره اشتغال نموده تا هنگام ملاقات حقائق احوال و سوانح ایام را می نوشته
باشند که هر آئینه باعث مزید توجه عالی خواهد بود

مفاوضهٔ حضرت شاهنشاهی بدانایان فرنگ

سپاس بیقیاس نثار بارگاه بادشاه حقیقی که مملکتش مصئون از صدمهٔ
زوال است و سلطنتش مامون از لطمهٔ انتقال قضای بدیع تمامی زمین و آسمان
گوشه ایست از اقطاع ابداع او و بیدای ناپیدای لامکان قطعه ایست از جهان
اختراع او و مدبری که انتظام عالم و نظام بنی آدم بدستیاری عقل بادشاهان
عدالت پیشه و پای مروی عدل شهریاران نصفت اندیشه منوط و مربوط ساخته
مقدری که برابطهٔ محبت و ضابطهٔ مودت طنطنهٔ ایتلاف و التیام و دبدبهٔ امتزاج
و استیناس در افراد کائنات و انواع مکونات انداخته و درود نامحدود و هدیهٔ

ارواح طیبهٔ معاشر انبیا و رسل که سالکان اصوب طرق و هادیان اصلح سبل
اند عموماً و خصوصاً باو بعده بر ضمائر ارباب بصائر که مقتبس از انوار ولایت
و متجلی از اشعهٔ حکمت و درایت اند مخفی و محتجب نیست که درین عالم ناسوت که
که مرآت عالم لاهوت است هیچ چیز بر محبت فائق نیست و هیچ امری بر مودت
لائق نه چه مدار صلاح عالم و نظام کون را بر تودد و تولف نهاده اند و در ماورای
که آفتاب محبت پرتو می انداز د جهان دل و جان و عالم روح و روان را
از ظلمت بشری می پرداز د خصوصاً وقتیکه در سلاطین روزگار که صلاح این
طائفه صلاح عالم و عالمیان است متحقق شود و بناءً علی هذا همگی همت عالی نهمت
بر آن مصروف است که روابط محبت و وداد و ضوابط ارتباط و اتحاد میان
عباد الله موکد و مشید باشد سیما در طائفهٔ عالیهٔ ملوک که بمزید عنایات الهی
شرف اختصاص دارند خصوصاً بآن سلطنت مآب خلافت قباب مورد تجلیات
معنوی محی مراسم عیسوی المستغنی عن التوصیف و التعریف که تفوق نسبت
بوساطت همسایگی متحقق است و رعایت حقوق جوار محبت بآن عمدهٔ سلاطین
نامدار محقق و موکد و از اشرف مقتضیات محبت جانی و اکمل موجبات مودت
روحانی تالف صوری و تانس ظاهری است چون بواسطهٔ بعضی موانع عظما
و بواعث و قلایع کبری احراز مشاهدهٔ جسمانی در پردهٔ توقف میماند امری که
خلف آن شرف تواند شد ارسال رسل و رسائل است که ارباب فطنت و ذکا

آنرا قائم مقام مکالمه و نائب مناب مجاوبت میدانند امید که علی التوالی و
تواتر ارباب رسل و رسائل از جانبین مفتوح باشد و سوانح احوال و لطائف
آمال از طرفین مبین و منشرح گردد بر ضمیر منیر واضح خواهد بود که باتفاق جمیع
ارباب ملل و نحل و اصحاب دین و دول مشخص و معین و مدلل و مبرهن است
که نشاء صوری دنیوی در برابر نشاء معنوی اخروی چه قدر دارد و عقلای روزگار
و کبرای هر دیار در تکمیل این حالت فانیه ظاهریه چه قدر مساعی جمیله و دواعی
جزیلیه باقدام می رسانند و خلاصهٔ اعمار و زبدهٔ اوقات را در استحصال مقاصد
صوریه بچه طریق صرف می سازند و در مستلذات سریع الزوال و مشتهیات
قریب الانتقال چگونه مضمحل و منهمک اند الله تعالی ما را بمحض عنایت ازلی
و هدایت لم یزلی خود با چندین مشاغل و عوائق باطنی و روابط و علائق ظاهری
در طلب خود کرامت فرموده با آنکه ممالک چندین سلاطین عالی مقدار را
در حوزهٔ تصرف ما آورده بمقتضای عقل در انتظام و التیام این ممالک بر نهجیکه
جمیع رعایا و کافهٔ برایا مرفه الحال و منشرح البال باشند سعی باید نمود و توجه
برین باید داشت اما الحمد لله که استرضای الهی و شوق ما هو الحق سرمهٔ مطالب
و فاتحه همهٔ مآرب است و چون اکثر ابنای روزگار اسیر ربقهٔ تقلید اند هر که طریقهٔ
آبا و اجداد و اقارب و معارف مشاهده مینماید بی آنکه تامل در دلائل و براهین
نماید آن کیش که در اهل آن نشو و نما یافته اختیار می کنند و از شرف تحقیق که

علت غائی ایجاد عقل است محروم می ماند بنابرآن دراوقات طیبه بادانایان
جمیع ادیان صحبت داشته از کلمات نفیسه و مقاصد عالیه هر کدام مستفید و
مستفیض می شویم چون تباین السنه و تغایر لغات درمیان است لائق آنکه
بارسال این طور کسی که آن مطالب عالیه را باحسن عبارات خاطر نشان
کند مسرور سازند و بسمع همایون رسیده که کتب سماوی مثل توریت و انجیل
و زبور بزبان عربی و پارسی درآورده اند اگرآن کتب مترجم یا غیرآن که نفع
آن عام و فائده آن تام باشد دران ولایت بوده باشد بفرستند و برینمولا
بجهت تاکید مراسم وداد و تشئید مبانی اتحاد و سیادت مآب فضائل اکتساب
صادق العقیدة والاخلاص سید مظفر را که بمزید التفات و عنایت سرفراز و
مخصوص بوده فرستادیم سخنی چند بالمشافه خواهد گفت اعتماد نمایند و همواره
ابواب مکاتبات و مراسلات رامفتوح دارند والسلام علی من اتبع الهدیٰ
شهر ربیع الاول سنه نه صد و نود و نه نگاشته شد

فرمان حضرت شاهنشاهی بجوان بخت والاقدر دانیال شاه مراد در وقت مراجعت از کشمیر

شکر ایزد جهان آرا را که یورش عرصهٔ دلکشای کشمیر خاطرخواه بانجام
رسید و مخالفان دولت قاهره بجزای خود رسیدند و آن گلستان همیشه بهار
ازخس و خاشاک اهل فتنه و فساد پاک شده از آغاز اورنگ آرائی سلطنت
و عنفوان تخت نشینی و معدلت روائی ما هوشمندان آگاه دل اندکی بقلاوزی

بخت بیدار تواند پی برد که حضرت دادار جهان بخش خرد آفرین چگونه مرحمتهای
بزرگ و لطفهای شگرف که در حوصلهٔ روزگار در نیاید بما عنایت فرموده است
و مجدداً آنچه از جلائل عنایات الٰهی و عطایای نامتناهی که درین یورش
نسبت باین نیازمند درگاه الٰهی بظهور آمده شکر آن بکدام زبان گفته آید که
شرح شمهٔ ازان در وسعت آباد دل نگنجد هرگاه چنین باشد اندکی از بسیار آن
در دفترها کجا گنجایش داشته باشد لیکن رحلیست سنجیده و روشی است پسندیده
که بزرگان خدا اولیا اند کی از عطایای الٰهی برای مخلصان درگاه و هواخواهان
دولت می گویند تا بقدر خود ها شکرانهٔ این موهبت و الا نمایند و ثانیاً چراغی
در راه تاریک سرگردانان بادیهٔ ضلالت افروخته بشاهراه عقیدت و اخلاص
رهبری فرمایند از انجمله آنکه در دوازدهم ماه امرداد الٰهی سنه سی و هفت که اشتداد
برسات و طغیان باد و باران بود و برنجیکه کهن سالان ولایت پنجاب کمتر از تقسیم
باد و باران در پنجرو و نشان میدادند به محض القای ربانی و الهام یزدانی
عزیمت کشمیر بخاطر جهان کشا افتاد و نهضت فرمودیم باوجود آنکه جمیع اولیای دولت
را مرضی نبود و آنها که بمزید عنایت اختصاص داشته رخصت سخن کردن در
بارگاه اعلی خاقانی ما داشتند بروشی که سخن سرایان مزاج دان بعرض رسانند
ناملائمی هوا و فراوانی باد و باران را بعرض می رسانیدند چون رهنمای اینکار
شگرف ایزد جهان آرا بود بمسامع قبول نیفتاد و بتاریخ مذکور توجه فرمودیم و از

بدایع عجیبه آنکه درهمان روز دولت افروز که رایات اقبال از لاهور
نهضت فرمود درهمان تاریخ گل بخت برگشته مراد یادگار نابکار قرابت
مرزا یوسف خان به بعضی اوباش کشمیر اتفاق نموده بغی ورزیده تا
فتنه و فساد شد و از غرائب عظیمه آنکه درهمان روز که به کشتی نشسته از دریای
لاهور عبور می فرمودیم مُلهم غیبی بزبان گوهر بار ما داد که یکی از باریافتهای
مجلس مُعلّی ناگهانی پرسیده شد که این بیت از کیست و درحق کدام گل
بمیغز گفته شده است بیت کلاه خسروی و تاج شاهی * بهر کل کی رسد
حاشا و کلّا * رایات اقبال چند منزل رفته بود که خبر طغیان آن گل گشته
رسید و دانسته شد که مشیت ایزدی درین برآمدن آنست که سزای آن
بدکردار را داده شکر الهی بجا آورده شود درینکار اهتمام رفت مخلصان را
پایهٔ اخلاص افزود و گمراهان بی اخلاص را راه اخلاص پدید آمد و از
امور عجیبه آنکه دران هنگام که خبر شورش کشمیر و بیراهی آن بیدولتان
مخذول العاقبت رسید ایزد بیچون بزبان ما آورده که او را از
همان لشکر او جمعی وقت یافته بجهنم آباد خواهند فرستاد و غریب تر آنکه فرمودیم
که ظهور این توفیق شائسته دربرآمدن نیر نورانی سهیل یمانی خواهد بود و
این بیت بزبان مقدس آمد بیت ولدالزناست حاسد منم آنکه طالع من
ولدالزنا کُش آمد چو ستارهٔ یمانی * مکرر فرمودیم همین که سهیل یمانی

طلوع نماید آن کم اصل را سزا داده خواهد شد مادر او چون از لولیان است
در اصل او خطائی رفته است که چنین ناشایستیها ازو سر میزند نزدیک
بر آمدن آن ستارهٔ اقبال بعضی افغانان اخلاص اندیش که در سلک
مخالفان منسلک بودند باتفاق بعضی ترکمانان حقیقت کیش که هم ازان
گروه بودند دوش آن مخذول را از بار گران سر کل بمعیر او نجات دادند
و از عطیات آلهی آنکه چنان بزبان ما رانده بود که از آغاز فساد تا بگوی عدم
رفتن او زیاده از دو ماه و کمتر از چهل روز نخواهد کشید چون اهل محاسبه حساب
کردند پنجاه و یک روز مدت فتنهٔ او گشته چه در دوازدهم امرداد ماه آلهی سنه
سی و هفت روز آغاز بید ولتی او بود و سه شنبه سی و یکم شهریور زمان فرو رفتن
او بهاویهٔ نیستی است چون کشمیر مستقر رایات دولت گشت آغاز اشتداد زمستان
بود قریب یک ماه برای آسودگی رعایای آن دیار توقف واقع شد
دران اثنا بر زبان الهام ترجمان می گذشت که چه خوش باشد که در هنگام نهضت
بجانب هندوستان چون عساکر گردون مآثر از پکلی بگذرد و دران وقت
برف بارد تا هندوستانیان که داخل معسکر اقبال اند و باریدن برف ندیده اند
محظوظ و مسرور گردند و هم آسیبی از کثرت برودت بآن گرم سیران نرسد
چه گذشت پکلی جائی است که هم روی به کشمیر دارد و هم جانبی بهند بنازم
لطف پروردگار خود را که چگونه عنایت ها بجا می کند همان زمان که ما بدولت

بعد از یک ماه ازین سخن از یگلی گذشته بودیم که در اثنای راه برف باریدن گرفت و دوران روز دو سه دفعه برف بارید و سرمه بینائی اهل غوایت گشت مراسم سپاس الٰهی چگونه ادا توانم کرد بعد از مرور چندین الطاف الٰهی بید رقهٔ اقبال ایزدی نوزدهم دی ماه الٰهی به لاهور نزول اجلال واقع شد چون مهمات این حدود بعنایت الٰهی سرانجام یافت بخاطر اقدس چنان می رسد که چون کافهٔ خلائق هندوستان که خوکردهٔ دیدار نوربخش ما بوده‌اند مدتی است که محروم‌اند برای خورسندی آنها پیشتر از نوروز عالم افروز که دو ماه و چیزی مانده بتوفیق ایزدی متوجه هندوستان شویم و گاهی بخاطر الهام پرور چنان اقتضا می کند که بعد از فراغ جشن نوروزی اندیشهٔ ممالک کشائی از مکمن بطون بمنصهٔ ظهور آید باید که شکرانهٔ این مواهب عظمی بجا آورده مسرت پیرای خاطر گردد فقط

فرمان حضرت شاهنشاهی بخانخانان در واقعهٔ بیربر

اعتضاد خلافت و فرمانروائی اعتماد سلطنت و کشورکشائی فص خاتم شجاعت و بختیاری آب گوهر حقیقت و جان سپاری سیف مسلول بازوے شاهنشاهی رمح مصقول معرکهٔ دشمن کاهی طراز آستین ابهت و اجلال گوهر سریر دولت و اقبال مخزن اسرار خلیفهٔ الٰهی مجمع اطوار خدادادی و دولتخواهی مقدمة الجیش معارک جانستانی تقدمة العیش محافل کام بخشی و کامرانی مونس

وحدت فزای حضور محرم خاص الخاص سرائر سرور رفیق دار الملک طریق دانائی
حریف رحیق بیت المعمور دلگشائی خلف الصدق اعاظم و اعالی واسطة العقد
مفاخر و معالی مطرح انظار عنایت مورد الطاف قدسی سرایت قدوهٔ خوانین
بلند مکان عمدهٔ مریدان سعادت نشان یار وفادار فرزند برخوردار مبارز الدین
خانخانان سپه سالار بشمول شرائف عواطف سلطانی و وفور جلائل مراحم
جهانبانی عز افتخار و شرف استظهار یافته بداند که درین ایام عیش و نشاط
و هنگام جشن و انبساط که اسباب خرمی آماده و ابواب بی غمی کشاده از مطرف
نوید فتح و نصرت بگوش الهام نیوش می رسید بحسب تقدیر چشم زخمی به لشکر
فیروزی اثر که بجهت تسخیر ولایت سواد بجور و تیراه تعیین شده بود رسید باوجود
آنکه تمام ولایت مذکور در حوزهٔ تصرف در آمده بود افاغنهٔ ملاعنه که در خلال جبال
مختفی و متواری بودند و روسای لشکر بملاحظهٔ حزم و تدبیر تعاقب می کنند و اکثر
آن مخذولان را بقتل و نهب رسانیده متوجه آستانه بوسی می شوند چون امری
از پردهٔ غیب ظاهر شدنی بود زمام احتیاط از دست دانایان لشکر رفته در شعاب
صعاب بوقت گران بار روان می شوند و ترک از انتظام می افتد و از اطراف
کتل آن ناعاقبت اندیشان بقدری دست درازی می کنند و مردم سراسیمه
شده راه راست را از دست داده جمعی کثیر از کوه می افتند درین اثنا عمدهٔ
محرمان راز و زبدهٔ مصاحبان و معاز صاحب فطرت عالی عنوان مثال همیتائی

نقاوۂ مقربان درگاه خلاصۂ ملازمان هواخواه انجمن آرای حریم بادشاهی باریک بین دقائق آگاهی همدم دلکشای مجلس خاص محرم خلوتسرای وفا واخلاص رنگ آمیز رموز عشق و محبت نخلبند حدائق خلوص صدق وعقیدت طالب بیقرار راه حقیقت طلبی وحق جوئی عاشق اطوار حق گذاری وحقگوئی نقشبند طراز معنی آفرینی نکته پیوند بساط همزبانی وهمنشینی دقیقه یاب سرائر سلطانی رمزشناس عالم مزاج دانی گره کشای خاطر مشکل پسند صیقل نمای آئینۂ ضمیر آسمان پیوند سر حلقۂ دائرۂ نکته سازان سر دفتر انجمن سخن پردازان جلیس انس انیس خلوت قدس مصاحب دانشور راجه بیربر که خود را در محبت ما در باخته بود و پیش از فدا شدن در راه اخلاص ما فدا ساخته با وجود تعلق دنیوی کمال بی تعلقی داشت و با گرفتاری ظاهری سراسر رقم آزادگی می نگاشت ناگهان ازین جهان فانی و خاکدان ظلمانی رخت اقامت بربست و قالب عنصری او در هم شکست وسلوک براهی که همه را ناگزیر است اختیار نموده بجلباب خفا و نقاب عدم مختفی و محتجب گردید ازین واقعۂ جان فرسا و حادثۂ اندوه افزا عیش محفل سپهر مشاکل منغص و مکدر شد و خاطر دریا مقاطر غبار آلوده گردید اگرچه معراج گرم روان شاهراه وفا و وفاق آنست که در کار قبله گاه خود جان نثاری وجانسپاری نمایند لیکن چشمداشت آن بود که در خدمات بلند و ترددات ارجمند بمعنی بظهور رسد از حدوث این مصیبت اتفاقی ملالت تمام روی نمود و اقسام

حزن واندوه پیرامون خاطر اقدس گشت افسوس هزار افسوس که بادهٔ آتش
خم خانه دردآلود است ونبات این شکرستان هلاهل اندوه عالم سرابی آتش
تشنه فریب ومنزلی است پر فراز ونشیب مستی این بزم را در پی خماری است
وعاقبت این سودا را در سر بخاری وواسطه بعضی موانع که آمدن ایلچی ومردم
بیگانه با باشد نگذاشت که خود متوجه شده نعش او را هم بچشم صورت میدیدیم و
آن عطوفات ومهربانیها که ما را با او بود ظاهر می فرمودیم تا ارباب ظاهر را حال
عنایت والتفات ما ظاهر می شد که تا کسی که در راه ما باخلاص عقیدت رفته
ما او را چه قدر می خواهیم اگرچه بدیدهٔ بصیرت این منظور شده خاطر نشان ارباب
معنی گشته است اما چون بعوام کار داریم این گره در دل ماند بیت

کدام دل که ازین واقعه جگرخون نیست	کدام دیده کزین حادثه جگرگون نیست

این تودهٔ خاک گذشتنی وگذاشتنی است واین تیرهٔ مغاک پر کردنی وانباشتنی
وپیوند با همه بریدنی است وخون تابها همه کشیدنی اگرچه همیشه خیال آن مسافر
راه عدم در پیش نظر والا حاضر است وبدایع شمائل آن مجاور عالم قدم بحضور
اقدس ظاهر وازشکستن کالبد خاکی وپنهان شدن شبح سیمابی معلوم که در نظر
دوربین وخرد حقیقت گزین چه تفاوت خواهد بود اما نظر بعالم بشریت که اقتضای
ترکیب عناصر وموالید است ازجدائی ظاهری آن عدیم المثال آثار تالم و
تحسر عظیم در شهرستان باطن بنوعی راه یافته که عبارت در تعبیر آن حال کوتاه است

و اشارت نیز بصدد کوتاهی نمیخواهد لیکن بدیدهٔ سریرت و باصرهٔ بصیرت مشهور است که آنچه از کتم عدم بوجود می آید از ملاء وجود باز بعدم میرود باراده مستقل نظام کل است خموشیدن به از خروشیدن است و آرمیدن به از جوشیدن درین صورت بغیر از رضا بقضای الهی و تسلیم بتقدیر ازلی مسلکی قویم و منهجی مستقیم نیست باید که آن رکن السلطنت نیز راه مصابرت پیش گرفته و از ارادهٔ خود گذشته باراده الهی سازد و بقیهٔ انفاس نفیسه را صرف مرضیات حضرت واجب الوجود نماید و لمحه بفکر حق شناسی و ذکر حق جوئی شتابیده و رسیده اند جمعی که از قید تقلید نجات یافته بسر منزل تحقیق پی می برند در هر زمانی کمیاب و عزیز الوجود اند فرض وقت آنکه بادای وظائف شکر این عطیهٔ عظمی که از مشرب عذب تحقیق بهرهٔ وافر دارد اشتغال نموده وجود باجود ما را غنیمت کبری شمرد و خیال کند که در آن زمان که آن پیشرو قافلهٔ فنا محمل اقامت از این سرای عنا بر نه بسته بود آن یار وفادار از قدوهٔ محرمان راز بوده است و او را در آن وقت از جلائل عنایت الهی می دانستیم الحال خود ملاحظه نماید که غنیمت بودن او در چه درجه خواهد بود حق سبحانه تعالی او را در سایهٔ دولت ابد پیوند ما برخوردار گرداناد و ما را بر تارک سعادت او کامگار بالجمله بعد از سنوح این نائرهٔ غریبه بجهت تدارک و تلافی عمدة الملک راجه تودرمل را با افواج بیکران و جنود ملایک وفود تعیین فرمودیم مشار الیه از روی کمال تدبیر

وتهور در فرصتی اندک تنبیه بر اصل نموده آن ملک را در حوزهٔ تسخیر در آورد
والمنة لله که خاطر از مهام این حدود بالکل فارغ شد انشاء الله تعالی درین
نزدیکی دار الخلافت العالیه مخیم سرادقات اقبال خواهد شد در بنولا که خاطر اشرف
اقدس متوزع شده بود عرضداشت آن رکن السلطنت رسید وچون از
مطاوی آن شمائم ارادت وصفا فایح بود واز فحاوی آن نسائم عبودیت
ووفا لایح فی الجمله اصغای آن باعث اطمینان واطفای نوائر ضمیر انور شد
انچه در باب تسخیر دکن بخاطر آورده بتفصیل نوشته بود بوضوح پیوست وهمه
بشرف تحسین وعز استحسان رسید از وفور دانش وکمال شجاعت او عنقریب
است که خاطر از صوبهٔ گجرات بطوری که نوشته بود جمع نموده تسخیر دکن باحسن وجوه
نماید وباسرع اوقات تمام فیلان ونفائس آن ملک را خود بنظر اشرف
اقدس بگذراند وآرزوی مرکوز خاطر او برآید وآنکه در باب استعفای جرائم کنکا
واستدعای فرمان عنایت نشان بنام او وجگنات وشاهم خان وغیرهم
بطرز مسئولی نوشته بود بدرجهٔ اجابت متلقی گردید ومناشیر عالیه مطابق استدعا
عز اصدار یافت یقین که محانے که جهت کنکار تعین خواهد نمود فراخور خدمتگاری
وصلاح وقت خواهد بود وآنکه در باب فرزندان محمد امین خان وراجه جام
وکنکار خیال نموده است اگر خود نامی آمدند اولی وانسب بود وبهر حال انچه
مقتضای حال باشد بعمل آورد وآنکه در باب فرستادن فیلبانان اعتمادی

التماس نموده بود بمسامع قبول رسید و آنکه در روادی فرستادن شیخ ابراهیم
بصوبه گجرات استدعا نموده بود معلوم آن اعتضادالملک است که در وقتیکه
ما بدولت و اقبال بدارالخلافت العالیه نزول اجلال داریم بجهت تمشیت
مهمات زمینداران آن حوالی باو رجوع می شود و از رفتن او بآن حدود آنقدر
فایده که این خدمات را معطل توان داشت نیست و آنکه از فرزندان خود
نوشته بود که هرگاه آن اعتمادالخلافت متوجه فتح دکن شود ایشانرا بجا نگاهدارد
یا بملازمت فرستد نسبت او و فرزندان او درین دودمان معلی همچنان نیست
که اگر بخدمات حضور مشرف نباشند یک لمحه از پیش نظر دور مانند بی تکلف خاطر
اشرف آن می خواهد که او و فرزندان او همیشه در پیش نظر ما باشند گوش بر خبار
نهضت رایات نصرت آیات داشته باشند اگر درین زودی معاودت مستقر
سریر خلافت واقع شود احسن شقوق آنست که فرزندانرا به خدمت فرستد و
اگر معلوم شود که چند گاه بسیر و شکار پنجاب مشغولیم چون بعد مسافت درمیانست
در گجرات و هرجا که خاطر جمع توان داشت در انجا نگاهداشته متوجه خدمات شود

منشور شاهنشاهی بخانخانان

اِعْتِضَادُ الْمَمَالِکِ الْعُظْمٰی اِعْتِمَادُ الْخِلَافَةِ الْکُبْرٰی رُکْنُ السَّلْطَنَةِ الْقَاهِرَةِ مُؤْتَمَنُ
الدَّوْلَةِ الْبَاهِرَةِ ذُوْالْخَصَائِلِ الرَّضِیَّةِ وَالشَّمَائِلِ الْمَرْضِیَّةِ قدوهٔ خوانین رفیع المقدار
یار وفادار مبارزالدین خانخانان سپه سالار بشمول عواطف شاهنشاهی و فور

مراحم ظل الٰهی مبتهج و ممتاز بوده بداند که درین ایام خجسته آغاز فرخنده انجام
که آوان اواخر حوت و اوائل بهار است و زمان اعتدال لیل و نهار خاصه
فیض آثر را مورد صنوف مسرات تازه و مصدر انواع لطائف بی اندازه
می یابد و طراوت و نزاهت آب و هوا باعتدال رسیده و ابتسام و اهتزاز بهارستان
بکمال نشو و نما پیوسته کوس نوروزی سلطنت عالم آرائی و جهان افروزی در گنبد
نیلگون انداخته و آفتاب عالمتاب فیض رسان مزاج عناصر و موالید گشته
جنبش صبا جانهای آرمیده را سلسله جنبان شوق آمده و طراوت هوا تازگی بخش
دلهای ارباب ذوق شده و باد بهاری روح نباتی در قالب نوباوه های عالم
آب و گل دمیده و ابر آذری پای نورسیدگان لشکر بهار را از گرد راه شست و شو
داده و صدای آب نهر از معنی آبدار بگوش هوش آشنایان دریا دل رسانیده
آسمانیان را با زمینیان انظار رحمت و آثار [illegible] بهم پیوسته پدید آمده و آبای
علوی با امهات سفلی اتساق و انتظام تازه گرفته و اجسام [illegible] با [illegible] اجرام
سمای ارتباط و التیام جدید پذیرفته بیست هزار نقش غریب دمی کند ابداع
قوه نامیه در کارخانه تکوین و زبان سبزه نورس بصومعه داران ملمع ازرق
دریا بزبان حال خطاب می کند رباعی زاهد بشگفت گل تو پژمرده هنوز

شد باد روان تو پای افسرده هنوز	از تابش آفتاب در سینه کوه
صد چشمه بجوش و تو افسرده هنوز	لب برگ درختان و گلشن بغفلت گذران

زاویۀ تعب و عنا بلسان وقت این ترانۀ موزون بیرون داده رباعی

خورشید که فیضش گل مقصود دهد	از شاخ ظفر میوۀ بهبود دهد
در میوه نگاه کن که چون اغصانش	حلوای ترا ز آتشش بپزد و دهد

مشهود و محسوس ارباب دانش و بینش است که درینوقت که هنگام رسیدن نیر اعظم است به نقطۀ اعتدال ربیعی مقدسان عالم بالا از الغبار آلودگان خاکدان چه قدر نظر رافت و مرحمت زیاده می‌گردد و متضرعان درگاه صمدیت را کدام سجدۀ نیاز که در ادای شکر این موهبت گوناگون بقبول افتد و کدام سجدۀ خضوع که درین موقف کبریا بشرف اصغا رسد بیت

نه تنها سجدۀ سر دمبدم باد	که هر موی تنم در سجده خم باد

درچنین فصل خوش و روزگار آسوده و دلکش که دماغ عالمیان از روائح معدلت خسروانه معطر و مشام جهانیان از فوائح عدالت پادشاهانه معنبر است و اسباب خرمی آماده و ابواب بهجت بر روی دولت باکشاده زمانه هردم مژدۀ فتح بگوش بشارت نیوش می‌رساند و سپهر از روی مهر هر ساعت نوید نصرتی بمسامع جهانیان می‌افگند ایلچی سلطنت پناه عبدالله خان بدرگاه آسمان جاه رسید و اقسام نفایس و هدایا و اصناف تحف بنظر اشرف گذرانید و ارسال انواع کبوتران دیوان بیگی و نسل و نژاد کبوتران سلطان حسین مرزای را ضمیمۀ اسباب یگانگی و یکجهتی ساخت الحق که مشاهدۀ کبوتران پرپرواز

وآمدن جوانان عشقباز باعث مسرت خاطر اشرف شد خصوصاً حبیب عشقباز که سرخیل عشقبازان ماوراء النهر بلکه سر دفتر شهر پروازان دهر است عشقبازی است که پیش ازانکه زردهٔ بیضه با سفیده پیوند دورمی یابد که این کبوتر چند چرخ خواهد زد و قبل ازان که مربی طبیعت روح حیوانی در بیضه بی مددگاری روزن در قالب کبوتر درآرد می داند که پروازش تا کجاست غرض جالینوسی است در تشریح کبوتر و افلاطونی است در ادراک این نهر نسلهای شاخ کبوتران را بیشتر ازان میداند که نقیب خان انساب طوائف انام را تقبل علی چه نسبت توان کرد که در فن خود بوعلی ست عبداللہ خان ازاندجان وآنچه دو طلب نموده بالکل کبوتران دیوان بیگی وغیره مصحوب میر قریش فرستاد معلوم نیست که در ماوراء النهر دیگر کبوتر مانده باشد همه بسلامت رسیدند تعریف و توصیف پرواز آنها ازان دورتراست که حمامه خامه در هوای آن بال و پر کشاید و طاؤس نگارین زبان در فضای آن بجلوه درآید بیت هر یکی پیکری بجلوهٔ ناز +

راست چون مرغ شوق در پرواز	گرم خواهم چو مغز برنایان +
دور رو همچو عقل دانایان	ره نوردان آسمان و زمین
دانه چینان خوشهٔ پروین	همه گرم بلند پروازی +
از فلک گوی برده در بازی	الحق تا مرغان اولی اجنحه شوق از

آشیانهٔ هوش در طیرانند مثل این کبوتران از کبوترخانه هیچ عشقبازی نه پریده و کبوتران

نامی روزگار در برابر این کبوتران چرخ کنان و معلق زنان بال و پر مساوات نمیتواند گشود اگرچه آن یار وفادار بحسب ظاهر از شرف مجالست و دولت خدمت مهجور و محروم است اما همیشه در همه حال بتخصیص در زمان فرح و انبساط منظور نظر خورشید مآثر بوده یاد آن رکن السلطنت بیش می فرمائیم در روزیکه کبوتران مذکور از نظر اشرف می گذشتند و خاطر ملکوت ناظر از مشاهدهٔ آنها منبسط و فرحناک شده بود آن اعتضاد الممالک العظمی و بتنهایی او را در این کار بسیار یاد می فرمودیم و در خلال این حال توهمی بخاطر پری نژادان زیرک نهاد مذکور رسیده بزبان بیزبانی التماس گذارش پیغامهای خود نمودند ایجابا للملتمسهم رقم زده کلک جواهر سلک می شود که جمیع سرداران کبوتر خیل سلامها و پیامها می رسانند بیت هر که منظور شد سلیمان را ٭ چون نداند زبان مرغان را ٭ خصوصاً آن پیر سال جوان عمل یعنی پرنگار بی بدل سلامی که دلهای ارباب عشق را بچرخ در آرد بل آرمیده خاطران آسوده دل را در حرکت و بازی در آورد میرساند و ابلاغ مینماید که چون فوائد دولت و اقبال بمقتضای خلوص عقیدت و صفای طویت بوسیلهٔ دعاهای سحری ترحم بر احوال ما نموده بمساعدت تائید آسمانی بدرگاه گیتی پناه جهانبانی که خداسپاس و قدرشناس است رسانیده غلغلهٔ شوق جوانی در کاخ و باغ این آرزومند انداخته زندگانی تازه و کامرانی بی اندازه

مرحمت فرموده است ملتمس از هواخواهان درگاه و دولتخواهان بارگاه خصوصاً
از آن عشق اندیش خدا کیش که از عمدهٔ مریدان و زبدهٔ معتقدان این بادشاه
عالم پناه است آنست که بر مزد ایما حسن طلبی درباب منتسبان خاندان مانکند
و سنگ تفرقه در جمعیت قبیلهٔ جمیله مانه اندازد و که منتهای آرزوی جماعت ما
آنست که بتوفیق الٰهی در ملازمت حضرت ظل الٰهی باظهار شمهٔ الف لطائف و
ابراز انواع هنر و اصناف شعبده تدارک و تلافی عمر گذشته خود نمائیم دیگر سلالهٔ
خاندان لطافت و نقاوهٔ دودمان ظرافت رافع ملال واندوهی یعنی پیر صورت
جوان سیرت سبز کهے که دختر بیواسطهٔ مشهور فی الاکناف والاطراف المستغنے
عن الاوصاف سرسبز است سلام عشق التیام می رساند و میگوید که بعد
از آرزوی بسیار و درازی روزگار بسعادت آستانه بوسی متسعد شده زلیخا وار
عشق جوانی درسر افتاده است میخواهی که با فرزندان و ابناء در ملازمت
بوده خدمات پسندیده که مورث انشراح خاطر و ارتیاح باطن و ظاهر گردد
بظهور آرد اگرچه عمرے بمعشوقی نام برآورده بود اما الحمد للہ که آخر بعاشقی اینچنین
معشوقی سرفراز گشت چشمداشت از سبیل عاشقان و طالبان درگاه بادشاهی
خصوصاً ازان پیشوایان ارباب طلب آنست که سرارادت در دامن صبوری
پیچیده اجازت هوا وهوسی که در مجلس بساط انبساط ناخصل پذیر باشد ندهد جهان
بهتر که بسوز هجر بسازد و باحوال وصال مانه پردازد دیگر سرخیل نام زیعنی گلکته شه

اگرچه نام ماوراء النهر بلند دارد اماخراسانی نژاد است و سرخیل کبوتران معتبر کم پر
اگرچه بنام کم پر است اما سرفراز بلند پرواز است زبان حال او بدین بیت
مترنم است بیت هر که سبکبار سبک خیز تر + مرغ سبک پر به پر و تیز تر +
و سرنامداران مشعل کلان که در بالاروی از مشعله کم نیست و بشوق آستانه بوسی
سرگرم است و آن بسیرت مردم یعنی سیه دم نگر و دودل عشقبازان است که
در پی اوست و آن لعبتی پرنگار یعنی ماده کناره دار که تره پاپش یاد از خلخال
لیلی میدهد و زنجیر جنون در پای عشقبازان مجنون وش می اندازد و سائر کبوتران
نامدار خوش سخن نیک رفتار که باصالت نسب و شرافت حسب اتصاف دارند
برخی از آنها پرنگار اتفاق دارند و طائفه پاپهن که متفق اند و بالجمله چون هر یک
زبان حال کبوتران فارغ البال است تمام این کهن سالان نورسیده بهزار زبان
توقع انصاف آن اعتضاد الممالک دارند که مادام که ما پاسبانان و تمام قبائل
خود در سرانه سرپاستان ملک آشیان که بام دولت و کاخ رفعت ماست مشرف
شده ایم تا هنرهای خود بنمائیم و شوقهار ادر پرواز بنیاریم جمعیت ما را متفرق
نسازند و پروین ما را بنات النعش نکنند و قبائل کبوتران بتمام استدعا می نمایند
که اگر کسی به نیت حج میرفته باشد دعای ما را کبوتران حرم که بر گرد کعبه شریفه پرواز دارند
بنویسند دیگر چون آن اعتماد الخلافه را مهمان نو در راه است باید که در باب
آن کمال اهتمام بتقدیم رساند که انشاء الله سبحانه درین صورت کبوتران خوب باو

مرحمت خواہد شد و حصۂ آن مهمان نواز جوانهای نورسیده عنایت خواهیم فرمود اگر درین باب تاخیری نماید از آنچه آن اعتماد السلطنت درباب خود خیال کرده باشد ازان کمتر با و مرحمت خواهیم فرمود

منشور حضرت شاهنشاهی به حکیم همام در واقعۂ حکیم ابوالفتح گیلانی

حکمت مآب فطانت ایاب حق شناس حقیقت اساس واقف مواقف معارف و معانی سالک دوربینی و کاردانی پرده کشای غوامض حکمت آلهی نکته دان رموز سفیدی و سیاهی انیس مجلس خاص جلیس نهانخانه وفا و اخلاص نقاوۂ افاضل انام سلالۂ اکابر کرام جالینوس الزمانی حکیم همام گیلانی بجلائل توجهات ظل آلهی و شرائف تفقدات شاهنشاهی مستظهر و مستبشر بوده بداند که درینولا که نهضت رایات آسمان سای و جولان موکب زمین پیمای بسیر و گلگشت ولایت دلپذیر کشمیر که از عطایای مجددۂ حضرت صمدیت بنسبت باین نیازمند درگاه کبریا شده بود بعزیمت آنکه دران گلستان همیشه بهار که کارنامۂ قدرت پروردگار است نفسی چند بحضور باطن برآورد و صبحی چند جبین نیاز بسجود معبود حقیقی دران سرزمین بگذارد المنة لله که در زمان خوبیهای آن ولایت که از گلهای رنگارنگ و میوه های گوناگون مملو و مشحون بود بادشاهزاده های کامگار برخوردار و خلاصۂ عساکر نصرت شعار از راه شوامخ جبال که طی ره با بال و پر مشکل ازانجا عبور توانند کرد توجه اشرف تصمیم یافت حکم فرموده ایم که چندین هزار سنگتراشان

کوه کن و خار اشگافان فرهاد فن یکدو منزل پیش پیش می رفتند و در تنگنای
کمر کوه راهها پهنا ور می ساختند و قریب یک هزار فیل کوه تمثال بفراغ بال
و وسعت حال گذشت و دیگر خیل و حشم و سرادقات و خیم از دار الخلافت
لاهور تا قریب نیلاب جا بجا و شهر بشهر گذاشته بودیم چون خاطر اشرف از
استلذاذ روحانی و جسمانی و سیر و سلوک عشرت و کامرانی حظ وافر برداشت
عنان یکران عزیمت براه پگلی و دمتور منعطف شد که سایهٔ فلک پایهٔ خود را
بر مفارق ساکنان دیار کابل اندازیم و روزی چند بسیر و شکار آنحدود
پردازیم از انجا که بادهٔ عیش این خمخانه را بخونابهٔ غم آمیخته اند و بنای
بقای این نگارخانه بنیهٔ انسانی را آب و گل فنا انگیخته در چنین وقتی بناگاه
غریب واقعهٔ جانکاه روی نمود که همه عیشها را منغص ساخت و عشرتها را
تلخ گردانید شرحش آنکه موکب عالی در حوالی دمتور با حسن ابدال رسیده
بود بتاریخ روز امرداد هفتم شهریور ماه الٰهی سنه سی و چهار موافق شب پنجشنبه
یازدهم شهر شوال سنه نهصد و نود و هفت بحسب سرنوشت ازلی حکیم نامے
مخلص گرامی قدوهٔ محرمان اسرار زبدهٔ همنفسان حقیقت گذار دقیقه شناس
حقائق معانی حدیقه پیرای بهارستان نکته دانی نمکریز مجلس انس ساقی
بزمگاه قدس طالب دوام آگاهی محو رضای پادشاهی بیدار دل شبستان
ضمائر هشیار مغز انجمن سرائر مستشار دولت ابد مقرون موتمن سلطنت

روز افزون مقرب حضرت سلطانی حکیم ابوالفتح گیلانی ازین سرای فانی
و تنگنای ظلمانی بمرض اسهال ارتحال نمود و حسرت فراوان از فراق
صوری خود در دل اقدس گذاشت هرچند هیکل عنصری و قالب خاکی او
از نظر غائب شد اما شمائل روحانی و لطائف ذاتی او به خجسته ترین صورتی
همواره پیش دیده حاضر است باآنکه باریک بینان عالم قدس مردن نشئه
فانی را زادن عالم باقی گفته اند الحق حقیقت نمای جوهر نفس الامر شده اند
و پیدا است که روح پاک را از گذاشتن ظلمت خانهٔ خاک چه تفاوت و درواقع
بغیر تغیر منزلی و تبدیل مکانی نیست و نظر بعالم اسباب هم غایت امر حقیقت شناسان
و نهایت آرزوی وفا کیشان همین است که در قدم قبله گاه دین و دنیای
خود جانسپاری کنند آن بر وجه اتم وقوع یافت که بحضور اقدس ما وصیت
نمود و سپارش آن حکمت مآب کرد و تا نفس واپسین هشیار بود و حیات مستعار
را با آگاه دلی و خبرداری در قدم ما بسپرد باید که آن هوشمند سعادت پیوند از
استماع این واقعه جزع و فزع که از عادت عوام الناس و دل بستگان
عالم صورت و لباس است ننماید و نظر مستقیم را بلند داشته وقوع آنرا از تقدیرات
خداوندی پنداشته رضا بقضا در دهد که همه را همین شاهراه در پیش است
و بتحقیق هر کاری وابسته بهنگام خویش و ما غم آن غفران پناه را بیش از
خوردیم اکنون استدعای طول حیات ما از واهب العطایا بر همه چیز تقدیم نماید

و از اعاظم متاعب و شدائد مصائب آنکه پیش ازین قصه پرغصه بپانزده روز
بروز فروردین بست و چهارم امرداد ماه الٰهی مطابق سه‌شنبه سوم شوال
افادت و افاضت پناه معارف و حقائق دستگاه علامة الزمانی فهامة الدوری
تذکرهٔ اعاظم حکمای مشائین تبصرهٔ اکابر قدمای متبحرین مجموعهٔ جامع شرائف
انسانی فهرست جریدهٔ جلائل ملکات نفسانی مورد بدائع ذو فنونی مظهر
کمالات افلاطونی کشاف معاقد علوم نقاد جواهر محسوس و مفهوم عضد الدولہ
امیر فتح الله شیرازی بهمان بیماری ازین ظلمت کدهٔ فنا رحلت نمود و
این تحسر و تأسف همچنان تازه بود که واقعهٔ حکیم مغفور پیش آمد چنانچه آن
حادثه فراموش شد اما چون همیشه پیشنهاد خاطر قدسی مناظر ما آنست که مشیت ازلی
و مظاهر ارادات لم یزلی است در مقام ارتضا و اصطبار آمد آن حکمت مآب
که در جمیع امور تابع رضای ماست درین واقعه هم کمال تبعیت اقدس نماید
و خاطر اشرف را متوجه انتظام احوال خود داند که درین نزدیکی عرصهٔ کابل
مخیم سرادقات جاه و جلال خواهد شد و چون بشرف استلام عتبهٔ عرش مقام
مشرف گردد بانواع تلطفات شاهنشاهی و تفقدات بادشاهی امتیاز
خواهد یافت بست و ششم شوال سنه نهصد و نود و هفت بکنار سند سا نزدیک اتک بنگارش یافت

فرمان حضرت شاهنشاهی باعظم خان کوکلتاش

درهنگامیکه خاطر مقدس منتظر آن بود که بزودترین اوقات و خوشترین

ساعات آمده احراز دولت ملازمت که اکسیر سعادت است نماید و مشمول
اقسام عواطف شاهنشاهی و مورد انواع تفقدات اعلی خاقانی گردد
خبر رسید که او متوجه بزیارت حرمین شریفین زادهما الله شرفاً شده است
و اهل عیال و فرزندان را در ان دریای خونخوار همراه برده است باعث
تعجبها شد که مثل او بندهٔ با اخلاص مستحسن الخدمت چندین حقوق ما را منظور
نداشته بی رخصت ما چه گونه متوجه این مطلب شود و مثل او عاقلی بی رضامندی
والدهٔ شریفه خویش که جمیع اهل الله در همه اطوار خصوصاً عبادات سیماً
طاعات چنین بی استرضای او کاری نکرده اند و اینچنین عبادات و عادات
را مثمر ثواب ندانسته اند او که طلب کار ثواب شده با چنین بی رضائی ما چه
بخاطر رسانیده است و در بیناب چه اندیشه نموده هر چند بنظر تعمق تامل میرود
امر یکه باعث چنین بیراه رفتن و یکبارگی راه بیوفائی که در جمیع انام نکوهیده
ترین صفات است گزیدن باشد بخاطر هیچ یکی از دوربینان بارگاه عزت
نمیرسد او کی ارادهٔ این مطلب کرد که ما قبول ملتمس او نفرمودیم فی الواقع
اگر شوق آن مکان مقدس دامنگیر همت شده بود بایستی رخصت طلبید
تا مشقت او و اختیار چندین اخطار این راه دراز منتج گشتی و مثوبات اخروی
را آماده شدی چه بخاطر او رسیده که در مسلک بیرضائی ما و والده خود رفته
اسباب خسران دنیا و آخرت را سرانجام داده و میدهد همانا که مغلوب واهمه

خویش گشته خیالات باطل بخود راه داده همیشه ورت خرد دور بین خود که در زمان تسلط واهمه معزول بوده در کنج خمول میباشد مرتکب چنین امری که عقلاً و نقلاً مستحسن نیست شده است و اگر بارقهٔ جذبهٔ الٰهی در رسیده بود و تا رخصت حاصل کردن موسم و وقت میگذشت خود متوجه این سفر شده بایستی که اهل و عیال و فرزندان خویش را همراه نمی برد و عرضداشت میکرد که مرا شوق حج دامنگیر شده بود و فرصت اندک استمداد از همت علیای شما نموده متوجه شدم اهل و عیال و فرزندان خود را در کنف عاطفت کبرای شما سپردم اگر تا آمدن من از سفر محال جاگیر من بحال دارند که فرزندان قابل اند می توانند که در ایام غیبت من سامان و سرانجام ولایت و مملکت نمایند هر آئینه که از انجا که او را در درگاه ما اعتبار تمام است و خاطر او را بیشتر می خواهیم ملتمس او بعز قبول می رسید و اگر از نشناختگی مدارج علیای عاطفت شاهنشاهی این رای رزین را بخود قرار نمیداد بایستی که فرزندان و اهل را بدرگاه شریف فرستاده معروضداشتی که چون آرزوی طواف آن جای شریف طغیان نموده بود فرزندان را بملازمت فرستاده در بارهٔ هریکی خود التماس میکرد یا برافت کبری می گذاشت که این خانه زادان را بملازمت فرستاده ایم بدانچه رای جهان آرای اقتضا فرماید هر کدام را بنوازش خسروانی عز امتیاز بخشند که هر آئینه صورت مستحسن میداشت چه بلا پیش آمد و چه در دل گذشت که همه طریق خیر را گذاشت و از انجا که خدمات

مستحسن خاندان آنها علی الخصوص جیجی بخاطر اشرف مرکوز است باوجود
چنین اعمال اگر بخاطر آزاری رسد آنهم زمانی بیش نیست اما بیزاری بر ضمیر
الهام پذیر بهیچ وجه نیست ونمی خواهیم که او آواره وشت غربت گردد اگر
از هزاران عنایت وعاطفت ما یک حصه میدانست هرگز این اندیشه را بخود
راه نمیداد ومطعون خاص وعام نمی شد اکنون هم هیچ نرفته است بهیچ چیز
مقید نشده عزیمت استلام عتبه علیه نماید واز آمدن خویش ما را مسرور سازد
وجیجی که از فرقت او حالتی دارد که کس مبینا و مریسے بخاطر آزرده او نهد وخود را
از وبال ونکال صوری ومعنوی نجات بخشد وچون همواره بخاطر اقدس بود
که ایلچی کاردان پیش سلطان روم فرستاده تشئید مبانی محبت واستحکام
مواد مودت وهد اکنون مصمم شده است که فرستاده شود متعاقب این منشور
والاے عاطفت مصحوب فلان یا همراه همین کس که این سجل دولت را می برد
تعیین فرمائیم وهمگی همت مصروف آنست که او ادراک ملازمت نماید چه خوش
باشد که پیش از رسیدن ایلچی او متوجه آستان بوس گردد

دستور العمل شاهنشاهی بعاملان ممالک محروسه ومتصدیان مهمات جزو کل

این منشور الآداب الٰهی ودستور العمل کار آگاهی از منبع عاطفت ومعدن
رافت شاهنشاهی صدور یافته که منتظمان کارگاه سلطنت وکارپردازان بارگاہ
خلافت از فرزندان اقبالمند وسرداران اخلاص منش وامراے عالیمقدار وسائر

منصبداران و عاملان و کوتوالان باین روش عمل نموده در انتظام مهام امصار و قصبات و قریات و سائر کثرات فرمان پذیر باشند اول بطریق اجمال آنکه در جمیع کارها از عادات و عبادات رضای الهی را جویا باشند و نیاز مند درگاه ایزدی بوده خود را و غیر را منظور نداشته شروع در آن کار کنند دیگر آنکه خلوت دوست نباشند که آن طرز درویشان صحراگزین است و پیوسته با عام نشستن و در کثرت بودن عادت نیو که طریق اهل بازار است بالجمله در ماند بود توسط و میانه روی بکار برند و سر رشته اعتدال از دست ندهند یعنی نه کثرت گزینند و نه وحدت و حدت و بزرگ کرده های ایزد بیچون را عزیز دارند و به بیداری صبح و شام علی الخصوص در نیمه شب و روز عادت کنند و در هنگامی که کار خلق خدا نباشد بمطالعه کتب ارباب صفوت مثل کتب علم اخلاق که طب روحانی است و خلاصه جمیع علوم چون اخلاق ناصری و منجیات و مهلکات احیاء العلوم و کیمیای سعادت و مثنوی مولوی روم مشغولی کنند تا از غایت مراتب دینداری آگاه شده در تسویلات ارباب زرق و خداع از جای نروند که بهترین عبادات الهی در نشاء تعلق سرانجام مهام خلائق است باید که دوستی و دشمنی و خویشی و بیگانگی را منظور نداشته بکشاده پیشانی بتقدیم رسانند و به فقیران و مسکینان و محتاجان تخصیص گوشه نشینان و مجردان که در خروج و دخول بسته زبان بخواهش نمیکشایند

بقدر طاقت خیر کنند و به صحبت گوشه نشینان خداجوی رسیده التماس
همت نمایند و تقصیرات وزلات وجرائم مردم را به میزان عدالت سنجیده پایه
هریکی را بجای خود دارند و باین میزان دانش اساس پاداش هریکی نمایند
و بدل دقیقه شناس دریابند که درین گروه کدام تقصیر پوشیدنی و بزبان
آوردنی و سزادادنی است که بسا تقصیر اندک سزاوار جزای بسیار است
و بسا تقصیر بسیار اغماض کردنی است و متمردان را به نصیحت و ملائمت و
بدرشتی ونرمی بتفاوت مراتب رهنمونی کنند و چون کار از نصیحت درگذرد و به بستن
وزدن وبریدن عضوی وکشتن بر تباین مدارج عمل نمایند و در کشتن
دلیری نکنند و تامل فراوان بجا آرند ع که نتوان سر کشته پیوند کرد ٭
و تا توانند آن قابل کشتن را بدرگاه فرستند و حقیقت آنرا معروض دارند
و اگر در نگاهداشت آن متمرد یا در فرستادن آن موجب فساد باشد در تصدیع نصیحت
او را از هم گذرانند و از پوست کندن و در ته فیل انداختن و امثال آنکه
سلاطین کبار کنند احتراز نمایند و سزای هریکی از طبقات مردم فراخور حالت
او باشد که عالی فطرت را نگاه تند برابر کشتن است و پست همت را لت سود مندی
و هرکس را که بر عقل و دیانت او اعتماد داشته باشند رخصت دهند که انچه
ناشائسته بزعم خود ببیند در خلوت بگوید اگر احیاناً گوینده غلط کرده باشد
او را سرزنش ننمایند که سرزنش سدراه گفتن است و کسی را که ایزد بیچون

آن توفیق داده باشد که حق بگوید عزیز دارند که مردم در گفتن حق بغایت
عاجزاند وجمعی که بدذات وشریراند میل گفتن کلمهٔ حق ندارند ومی خواهند
که همانطور در بلا باشند وآنکه نیک ذات است ملاحظه مند میباشد که مبادا
در گفتن من صاحب سمع برنجد ومن در بلیه افتم ونیک اندیشی که زبان خود
را برای نفع دیگران گزیند حکم کبریت احمر دارد وخوش آمد دوست نباشند
که بسیار کار از خوشامد گویان ناساخته می ماند ویکبارگی باینان بد نباشند
که ملازم را خوش آمد گفتن هم ضروری است ودر پرسیدن داد خواه بنفس
خود بقدر وسع اهتمام نمایند بیت بدیوان میند از فریاد او * که
شاید ز دیوان بود داد او * وداسامی دادطلبان را بترتیب آمد نوشته
می پرسیده باشند تا پیش آمده محنت انتظار نکشد وپیشدستان خدمت را
یارای تقدیم وتاخیر نماند وهر که بدی از کسی نقل کند در سزای آن شتاب زدگی
ننمایند وتفحص بکنند که سخن ساز مفتری بسیار است وراستگوی نیک اندیش
کمیاب ودر هنگام غضب سررشتهٔ عقل از دست ندهند وبه آهستگی وبردباری
کار کنند وچندی از آشنایان وملازمان خود را که بفزونی تودد واخلاص
ممتاز باشند مختار گردانند که در زمان هجوم غم وغصه که عقلا دست از سخن باز
میدارند از کلمهٔ الحق صمت نورزند وسوگند خور نباشند که سوگند خوردن خود را
بدروغگوی متهم داشتن است ومخاطب را بدگمانی نسبت دادن وبدنشنام

عادت نکنند که شیوۂ اجلاف است و در افزونی زراعت و استمالت رعایا و تقاوی دادن اهتمام نمایند که سال بسال در امصار و قریات و قصبات افزونی می شده باشد و چنان آسان گیرند که زمین قابل زراعت همه آباد ان شود پس ازان در افزائش جنس کامل کوشش کنند و دستور العمل عامل را جدا نگاشته پیش نهاد خاطر جدگزین خود سازند و بالجمله بجمیع رعایا ریزه ریزه فرداً فرداً وارسیده از قرار هیچ اسم و رسم برنگروند و سعی نمایند که سپاهی و غیر آن در خانه مردم بیرضای ایشان فرود نیایند و در کارها بر عقل خود اعتماد نکنند مشورت با دانا تری از خود نمایند و اگر نیابند هم مشورت را از دست ندهند که بسیار باشد که از نادانی راه حق یابند چنانچه گفته اند

بیت گه بود کز حکیم روشن رای ٭ بر نیاید درست تدبیرے ٭ گاه باشد که کودکی نادان ٭ بغلط بر هدف زند تیرے ٭ و نیز با بسیار کس مشورت نمایند که عقل درست معامله دان داد خداست نه بخواندن دست دهد و نه بروزگار گذراندن میسر شود مبادا جمعی نادان در امری مخالفت نمایند و ترا در کار خدوک شود و از عقل خود و درستکاران که همیشه کمتر باشند باز دارند و هر کاری که از ملازمان او شود بفرزندان نفر باید و هر چه از فرزندان او شود خود متکفل آن نشود که آنچه از دیگران فوت شود تدارک آن توانی کرد و آنچه از تو فوت شود تلافی آن مشکل باشد و عذر نیوشی و اغماض نظر از تقصیرات

خوی او باشد که آدمی بیگناه و بی تقصیر نیست گاه از تنبیه دلیرتر می شود و
گاه بعبرت آوار گی اختیار میکند آدمی باشد که بیک گناه تنبیه باید کرد و آدمے
باشد که هزار گناه ازو باید گذرانید غرضکه کار سیاست نازکترین مهمات سلطنت
است به آهستگی و فهمیدگی بتقدیم رسانند و راه هارا بمردم خداترس و خداآگاه
سپارند و نیک و بد آنرا از آنها پرسیده باشند و همواره خبرگیران باشند که
بادشاهی و سرداری عبارت از پاسبانی است و به کیش و دین خلق خدا
متعرض نشوند که خردمند در کار دنیا که فنا پذیر است زیان خود نه گزیند
در معاملهٔ دین که پاینده است چگونه دیده و دانسته زیان مندی اختیار
خواهد کرد و اگر حق با اوست خود با حق سر مخالفت و تعرض داری و اگر
با تست و او نادانسته خلاف آن گزیده خود بیمار نادانی است محل ترحم
و اعانت است نه جای تعرض و انکار و نیکوکاران و خیراندیشان هر گروه
را دوستدار باشند و خواب و خورش از اندازه نه گذرانند از مقدار ضرور تجاوز
نه کنند تا از پایهٔ حیوانیت فراترک شده برتبهٔ انسانیت اختصاص یابند و تا
توانند کار روز را بشب نیندازند و شب بیدار باشند و با مردم شدید العداوت
نباید بود و سینه را زندان کینه نباید ساخت و اگر از بشریت گرانی بهم رسد
بزودی برطرف سازند که در نفس الامر فاعل حقیقی ایزد بیچون است این
خرخشه ها را برای نظام ظاهر تجویز فرموده اند خنده و هزل کمتر کنند و پیوسته

از جاسوسان خبردار باشند و بسخن یک جاسوس اعتماد نه کنند که راستی
و بی طمعی بسی کمیاب است پس در امری چند جاسوس و خبر وا تعیین کنند
که از یکدیگر خبردار نباشند و تقریرات هر کدام جدا جدا انویسانند و از آن پی
بمقصود برند و جاسوسان شهرت گزین را معزول ساخته از نظر اندازند
و بدذاتان و شریران را جلو دراه ندهند اگرچه این جماعه برای بدکاران
دیگر خوب اند اما سر رشته حساب از دست ندهند و آن گروه را در دل خود همیشه
متهم دارند که مبادا در لباس دوستی قصد نیکان کنند و از نزدیکان و خدمتگاران
خبردار باشند که بوسیله نزدیکی ستم بر کسی نکنند و از چرب زبانان نادرست
که در لباس دوستی کار دشمنی می کنند خبردار باشند که فسادها ازین ره گذر
پدید می آید بزرگان را بواسطه فزونی مشغله فرصت کم است و این گروه
بدکار فراوان از اطراف و جوانب خود خبرگیران باشند و دراز نفسی را
کوتاه ساخته لائق عرض را معروض دارند و در ترویج دانش و کسب کمال
اهتمام نمایند که صاحبان استعداد از طبقات مردم ضایع نشوند و در تربیت
خاندانهای قدیم همت گمارند و از سامان سپاهی و یراق غافل نباشند
و خرج را کمتر از دخل کنند که سرانجام معامله در گرو آنست و گفته اند هر که خرج
او از دخل زیاده باشد احمق است و هر که خرج را با دخل برابر سازد چنانچه
عاقل نیست احمق هم نیست و طرح اقامت نه اندازند همواره مستعد ملازمت

و منتظر طلب باشند و در وعده تخلف نورزند و درست قول باشند خصوصاً
با متصدیان اشتغال سلطنت و همواره در مشق تیر اندازی و بندوق اندازی
باشند و سپاهیان را ورزش سپاه گری فرمایند و بشکار مشغوف نباشند
و بجهت ورزش سپاهگری و نشاط خاطر که ناگزیر نشاء تعلق است گاه گاهی
بآن پردازند و یکبار غله بجنس از رعایا گرفته به نیت گرانی انبار نسازند و
نقاره را وقت طلوع نیر اعظم نور بخش عالم و نیم شب که در معنی آغاز طلوع
از انجاست می نواخته باشند و در وقت تحویل نیر اعظم از برجی ببرجی بندوقچیان
و توپچیان توپ و بندوق سر دهند تا جمهور انام آگاهی یافته شکرانه الهیه
بجا آورند و یک کس را بدرگاه گذارند تا عرائض او را انتظار شرف پیش آورده باشد
و اگر کوتوال نباشد فصول قانون آن را نیک نگاهداشته در ترویج آن
کوشند و روستایانه این اندیشه بخود راه ندهند که کار کوتوالی را چون پردازم
بلکه از عبادات عظمی دانسته اهتمام نمایند بدین تفصیل نخستین باید که کوتوال
هر شهر و قصبه و ده باتفاق اهل قلم خانها و عمارت آن را نویسد و ساکنان
هر محله را خانه بخانه در قید کتابت در آورد که چه قسم مردم اند و خانه بخانه ضامن
گرفته بایکدیگر اتصال بخشند و محلات را قرار داده در هر محله میر محله مقرر سازد که
نیک و بد آن بصوابدید او باشد و جاسوس هر محله قرار دهد که وقایع شبانه روزی
و آمد رفت هر محله را می نویسانیده باشد و مقرر سازند که هرگاه دزدی آید

یا آتشی افتد یا دیگر امری ناخوش سر زند همسایهٔ آن در ساعت اعانت او
نمایند و همچنین صاحب محله و خبرداران اعانت نمایند و اگر بضرورت حاضر
نشوند گناهگار باشند و بخبر همسایه و میر محلّه و خبردار محله هیچ کس مسافرت
نگزینند و کسی را در محله نگذارند که فرود آید و هرجا که مهمان دارد شد از خویش
و بیگانه آمدن او را صاحبخانه به میر محله گوید و خبررسان در دفتر نویسانند
الغرض یک دو خبردار از همان محله تعیین نماید که روز بروز احوال آن محلّه
آمدے نویسانیده باشد از شادی و غمی و آمد و رفت آن محله و هرگاه شخصے
جدید دران محله درآید در ساعت خبردار کنند و بی ضامن محله کس نگذارد که
فرود آید و جمعی که ضامن نداشته باشند آنها را در سرا علیحده آبادان سازند
و میر محله و خبردار آن سرا جدا تعیین سازند و پیوسته احوال دخل و خرج هرکدام
از روی دوربینی دریافته ملاحظه نمایند چه هر کس که دخل او کمتر است و خرج او بسیار
یقین که بی بلائی نیست پیروی نماید و نیکذاتی و خیراندیشی از دست ندهند
و این کاوش را پیرایه انتظام دانند نه سرمایهٔ اخذ و جر و باید که دلالان
هر قسم را ضامن گرفته در بازارها تعیین کنند که هرچه خرید و فروخت شود اعلام
می نموده باشند و مقرر سازند که هر که بی اعلام خرید و فروخت نماید جرمانه
بدهد و نام مشتری و بایع را در روزنامچه نوشته باشند و هرچیزی که در بازار
خرید و فروخت میشود باتفاق میر محله و خبردار محله واقع شود و دیگر آنکه چنین

کس محله به محله و کوچه بکوچه و نواحی شهر بجهت محافظت و چوکی شب تعیین
نمایند و سعی کنند که در محله و بازار و کوچه بیگانه نباشد و تحقیق و پیروی دزدان
از گره بُر و اچکه و غیر آن بواقعی نمایند و اثری از آنها نگذارند و هرچه اسباب
گم شود یا بتاراج رود آنرا با دزد دانش پیدا سازند و الا از عهدهٔ آن برآیند و
اموال غایب و متوفی بتحقیق نمایند که اگر وارث باشد بآنها گذارند و گرنه بامین
سپارند و شرح آنرا بدرگاه نویسند تا هرگاه که صاحب حق پیدا شود باو وصول
یابد درین معامله نیز خیراندیشی و نیکذاتی بکار برند که مبادا چنانچه در بوم روم
شایع است بظهور آید و نهایت پیروی نمایند که اثری از شراب نباشد و نوشنده
و فروشنده و کشنده آنرا باتفاق حاکم آنچنان تنبیه نمایند که مردم دیگر عبرت
گیرند و اگر کسی از بهر حکمت و هوش افزائی چون دوا بکار برد تعرض احوال
او نباید کرد و در ارزانی نرخهای غله اهتمام نمایند و نگذارند که مالداران بسیار
خریده ذخیره نمایند و بجبر ور فروشند و در لوازم جشن نوروزی و عیدها اهتمام
نمایند عید بزرگ نوروز است که ابتدای آن از وقت تحویل نیر نوربخش عالم
در برج حمل است و آغاز ماه فروردین است عید دیگر نوزدهم ماه مذکور که روز
شرف آفتاب است عید دیگر سوم اردی بهشت ماه است عید دیگر ششم
ماه خورداد است عید دیگر سیزدهم ماه تیر است عید دیگر هفتم ماه امرداد است
عید دیگر چهارم شهریور ماه است عید دیگر شانزدهم ماه مهر است عید دیگر دهم

ماه آبان است عید دیگر سیم آذر ماه است و در دی ماه سه عید است هشتم و پانزدهم و بست و سوم عید دیگر دوم بهمن ماه است عید دیگر پنجم اسفندارمذ ماه است و عیدهای متعارف را بدستور معهود نگاه دارند و شب نوروز و شب شرف بطریق شب برات چراغان کنند و در اول شبی که صباح آن عید باشد نقاره نوازند و در روزهای عید بر سر هر شهر نقاره نوازند و زن بیضرورت بر اسپ سوار نشود و گذرگاه‌ها ... دریا برای غسل مردان و آب برداشتن جدا سازند و برای زنان گذرگاهی دیگر مقرر گردانند

فرمان حضرت شاهنشاهی به شهریار خان توبچی

چون پیش نهاد همت اعتدال گزین و نیت معدلت آئین این نیازمند درگاه بی‌نیاز از ابتدای جلوس بر اورنگ شاهنشاهی و استظلال بچتر والای ظل الهی آنست که جمیع سکنه و رعایا و سائر خلائق و برایا که بدایع و ودایع آفرینش و شرائف امانات ایزدی اند جل جناب کبریائه در ظلال عدل و افضال آزاده خاطر و آسوده حال بوده در وظائف شکرگزاری که موجب ازدیاد نعمت و استدامت سعادت است رطب اللسان و عذب البیان باشند المنة لله که روز بروز صورت این معنی از مکامن قوه بمواطن فعل بحسب دلخواه ظهور نموده و همواره امرای اخلاص منش و حکام عدالت نژاد که نقد معاملات ایشان بر محک قبول اشرف رسیده در جمیع اطراف و اقطار ممالک محروسه بر شاهراه

اعتدال سلوک نموده داد داد گستری می دهند و بمیامن خدمات پسندیدهٔ منظور
نظرات تربیت و ترقی گشته بمدارج عالیه و مراتب سامیه ارتقا و اعتلا یافته
چون سبقت عبودیت و خدمتگاری و نسبت دولتخواهی و اخلاص
عمدة الملک رکن السلطنة العالیه مؤتمن الدولة البهیه مستشار المملکة الثقاة ذوی
مقرب الحضرة السلطانیه وافر الاعتماد کامل الاعتقاد مورد العنایة و الاحسان
نظام الدین شهباز خان که مزاج دان بساط اقدس و پروردهٔ نظرهای
خاص الخاص است و از مبادی ملازمت تا این غایت هر خدمتی که بدو تفویض
فرمودیم نوعی که مرضی خاطر اشرف ارفع بوده بتقدیم رسانیده از محض راستی
و درستی بسعادت تمامی روز به ممتاز است درینولا بموجب فرط عنایت و کمال
التفات حکم فرمودیم که حکومت و حراست و اختیار رتق و فتق و قبض و بسط
تمامی کار و بار ملکی و مالی صوبه مالوه که خلاصهٔ ممالک دلکشای هند است از مهام
خالصات و مهمات جاگیرداران و زمینداران و کروریان بتمام و کمال بطریق
استقلال بعمدة الملک مشار الیه مقرر و مفوض باشد که در معموری آن بلاد
و امصار و تکثیر زراعت و محصول و تعمیر مواضع و مزارع و محافظت سپاهیان
و مرمت قلوب شکسته و رعایت خواطر رعایا و قلع و قمع مفسدان و استیصال
متمردان و تقویت ضعیفان و تنبیه ظالمان و تائید مظلومان و جبر منکسران
مساعی جمیله بروجه اکمل و اتم نماید و چنان کند که علوفهٔ سپاهیان و امیران

وتابیان وارباب مناصب بنوعے کہ نام بنام بدرگاہ والا قرار یافتہ موافق
حال حاصل بلا قصور وواصل میشدہ باشد باید کہ امرای عظام وسایر جاگیرداران
وکروریان وزمینداران آن صوبہ عمدۃ الممالک مشارالیہ را اصاحب صوبہ باستقلال
دانستہ از صلاح وصوابدید او کہ ہر آئینہ موافق حساب ومطابق قانون دولت
ابد مقرون خواہد بود بیرون نروند وہرگاہ طلب نماید جاربلجاربیشایبہ تاخیر
واہمال حاضر شوند وعدول نورزند ونیز حکم جہان مطاع شرف نفاذ یافت کہ
ہرکس بصلاح واستصواب آن عمدۃ الملک عمل نکند محال جاگیر او را تغییر داده
بدرگاہ معلّٰے عرضداشت نماید تا دیگری از مخلصان عتبۂ علیہ بجای او نصب
فرمائیم کہ انتظام سلسلۂ جہانبانی واستحکام رابطۂ عالم آرائی باین امور ندکور منسلک
ومنسجم است وہمچنین در جمیع ضوابط وقوانین بادشاہی واوامر واحکام جہانداری
کہ ہریکے اساس بنیان سلطنت ورکن قصر خلافت ست ثابت قدم بوده در
اشاعت واعلای آن آداب آلہی کمال اہتمام لازم داند وخاطر الہام موارد
را متوجہ احوال سعادت قرین خود دانستہ ہمیشہ امیدوار الطاف گوناگون
وعنایات روزافزون باشد وچون مواکب انجم ثواقب شاہنشاہی درین نزدیکی
بہ تسخیر دکن متوجہ است چہ والیان آنجا سالک مسالک غفلت بوده
دست تعدی برارباب ستم کشاده اند ونیز قدر عنایات بادشاہی ندانستہ در لوازم
اطاعت اہتمام ندارند باید کہ آن رکن السلطنت بزودی بآن صوبہ رفتہ سرانجام

لشکر بنوعی نماید که موجب تحسین و آفرین گردد و چون رایات اقبال لشکار گویا نهضت فرماید آن رکن السلطنت را با جمیع جاگیرداران صوبه مالوه حکم قضا امضا خواهد شد که پیشتر در ملک دکن رفته غمخواری آن ملک نماید و در آسودگی و رفاهیت جمهور سکنهٔ دیار دکن از سپاهی و رعیت مساعی جمیله بظهور آرد و هر کس از روی عقیدت پیش از اضطرار روی نیاز بدرگاه والا آورد او را به عواطف ظل الٰهی امیدوار سازد که ذات مقدس ما مظهر عفو و لطف است سنه ۹۹۹

فرمان حضرت شاهنشاهی بعاملان ممالک در منع زکوٰة

متصدیان مهمات حال و استقبال و کارفرمایان کل و جزء ممالک محروسه بدانند درین هنگام سعادت انتظام که از ابتدای جلوس برادرنگ جهانبانی سنه سابعه است از قرن ثانی که آغاز ابتسام بهار دولت و اقبال و زمان انکشاف صبح جلال و جمال است فرمان عدالت عنوان و منشور افاضت بنیان بارقه بر درز و شعشعهٔ ظهور یافت که چون ناموس اکبر و قانون اعظم سلطنت ابدپیوند آلهی جل جلاله و تقدس اسمائه بمقتضای حکمت بالغهٔ ازلی که سلسله جنبان دار و گیر عالم ایجاد و تعبیه پرداز کن مکن دائره کون و فساد است چنان اقتضا کرده که ریاست ممالک و سیاست مدن که عبارت است از ارتباط احوال مقیم و مهاجر و اتساق مصالح کاسب و تاجر بدستیاری بادشاهان عادل و دیده بانی شهریاران دریادل جلوه نما و صورت پذیر باشد و یکی از وجوه خراج که مدار علیه نظام عساکر

نصرت مآثر و جنود دولت و اقبال که حارسان اعمار و اموال و حافظان عقاید و احوال
خلایق اند باج اشیاست که در بازار بیع و شری و چار سوی چون و چرا در آمده
اگر نه سنجیده میزان اعتدال ارباب صیانت و دیانت که نقادان نقود و
اجناس کونی و الهی و مقومان اعراض و جواهر انفسی و آفاقی اند گردد همه
جمیع مصالح بمفاسد انجامد و تمامی محامد بمذام کشد لله الحمد که از مبادی احوال
نصفت اشتمال همگی توجه خاطر عدالت مناظر و تمامی باطن جلالت مواطن ما
در لوازم رفاهیت عموم برایا و مراسم تربیت خاص و عام رعیت الا فی الحقیقة
ودایع حضرت آفریدگارند بی‌مزاحمت ... که باعث انتظام
لوازم عدالت سواد اعظم هندوستان و دیگر ممالک محروسه و منهل اصناف ناز
و نعیم و امن مسافران هفت اقلیم است در ینولا الموجب توسعه مراحم ذاتی و
... حکم نافذ و امر جازم شرف اصدار و عز ایراد یافت که از اصناف
حبوبات و غلات و نباتات از اغذیه و ادویه و روغن و نمک و شکر و اقسام عطریات
و انواع کرپاس و پنبه و اسباب پشمینه و ادوات چرمینه و آلات مسینه و ظروف و چوب و هیمه
و نی و کاه و دیگر اشیا و اسباب و امتعه و اجناس که مدار معاش جمهور انام و
ملاک معیشت خواص و عوام است سوای اسپ و فیل و شتر و گوسفند و بز و
اسلحه و اقمشه که در تمامی ممالک محروسه تمغا و باج و زکوة و صدیک و آنچه از
قلیل و کثیر می گرفته اند معاف و مرفوع القلم بوده باشد و تا این زمان که متصدیان

کارخانهٔ سلطنت امثال این امور معمول می داشتند بملاحظهٔ خبرداری بوده
که دست تطاول اقویا بر ضعفا دراز نگردد و پای تعدی زبردستان کوته اندیش
سرکوب زیردستان خاک نشین نگردد واکنون که هیبت و شوکت و مهابت
بادشاهی در قلوب افراد عالم نشسته و انوار عدالت و رافت در اقطار و
اکناف ممالک تتق بسته بشکرانهٔ الطاف منعم حقیقی حاصلات آنهمه اشیا که خزینهٔ
موفوره و گنجینهٔ معموره است بغیر از آن هفت چیز که بمصالح ملکی مستثنی شده
بتمام و کمال بخشیدیم باید که فرزندان کامگار و امرای نامدار و متصدیان
مهمات صوبها و حکام بلاد و جاگیرداران امصار و عمال خالصات و متقاطعان
مواضع و قصبات و جمیع راهداران و گذربانان و محافظان طرق و ضابطان
مسالک و زمینداران حدود و ناموران ممالک مضمون فرمان عالی را گوشوار
هوش ساخته در اجرای حکم جهان مطاع کمال اهتمام لازم دارند و دقیقه
از دقائق امر لازم الاتباع فرو نگذارند

فرمان حضرت شاهنشاهی براجی علیخان فرمانروای خاندیس

امارت و ایالت پناه ارادت و عقیدت دستگاه نقاوهٔ دودمان عز و جلال
عضادهٔ خاندان مجد و اعتلا زبدهٔ مختصان سعادت کیش خلاصهٔ مخلصان
صلاح اندیش مورد الطاف بادشاهی مصدر آلاف خیرخواهی وافر الصدق
راسخ البرهان عمدهٔ اهل دول راجی علیخان باصناف الطاف بادشاهی و اصناف

اعطاف ظلّ الٰہی مستظہر و مستبشر بودہ بداند کہ الحمد للہ والمنہ بمیامن توجہات سلطانی کہ اثری است قوی از عنایت سبحانی چنین فتحی عظیم و نصرتی فخیم از مکمن بطون بمامن ظہور روی نمود و چون روابط اخلاص و ضوابط اختصاص آن مخلص حقیقی بدرگاہ معلّٰی ثابت و راسخ بودہ موجب مزید آبروی و ازدیاد عزت او و اولاد نظر دوربین ما دو ثانیاً در پیش جہانیان شد و بمکارم توجہات باطن قدسی مواطن شاہنشاہی در معنی مہمات کل دکن و انتظام مہام حکام آنجا با آن مصدر خیر خواہی بازگشت مستحسن آنکہ قدر این عنایت کبری و شکر این نعمت عظمی دانستہ ہموارہ در امتثال اوامر و احکام جہان مطاع کمال سعی و اہتمام نماید کہ کار آن ایالت پناہ روز بروز در افزونی باشد الحق ہمیشہ از آن مظہر خیر اندیشی خدمات پسندیدہ کہ لائق خیر خواہان دوربین و کار آگاہان حقیقت گزین تواند بود بظہور آمدہ ہمین مرکوز و ملحوظ خاطر قدسی مظاہر است کہ انتظام احوال آن سعادت کیش بنوعی کہ اغبار اختلال بر دامن آن نہ نشیند پسندیدہ ضمیر عرش نظیر است از انجا کہ فطرت سلیم و فطانت مستقیم آن ہوشمند سعادت آثار متیقن باطن اقدس ہست باید کہ ہموارہ مطرح نظر راست بین و مطمح ضمیر سعادت گزین باشد کہ بتائیدات الٰہی و فتوحات نامتناہی کہ نقوش ناصیۂ اقبال و رقوم زائچۂ احوال ماست انقیاد و اطاعت حضرت ما دیباچۂ ازدیاد سعادت و ابقای دولت ارباب دین و دول ہست و مخالفت و انحراف از

قبلہ گاہ علیہ ما عنوان شقاوت ابدی و دلیل زوال سرمدی بر اصحاب ملک
و ملل و بر عالمیان ہویداست کہ از ابتدای جلوس بر اورنگ جہانبانی تا امروز
کہ سنہ سابعہ است از قرن ثانی کہ اول بہار سلطنت و نوروز سال اقبال است
بہر طرف کہ لوای عزیمت برافراشتہ ایم و عنان توجہ معطوف ساختہ فتح و اقبال
طلایہ عساکر اجلال و مقدمہ جنود افضال بودہ در نیم رتبہ نہضت رایات عالیات
کہ بجانب پنجاب اتفاق افتادہ بود بجہت تصفیہ کابل و تسخیر ولایت کشمیر و تنبیہ
وحوش افاغنہ و تادیب بلوچان صوبہ قندہار بودہ بتائیدات غیبی ہر ارادہ
کہ در باطن الہام مواطن ما کہ مرآت جہان نمای غیبی است صورت بستہ بود خوبتر
ازان در عالم ظہور آمد اگرچہ استخلاص قندہار و سیستان نیز مکنون خاطر اشرف
بود اما چون عظمت و شوکت دستگاہ شاہ عباس کہ فرمانروائی ایران براوست
رابطہ یکجہتی سابق را منظور داشتہ ایلچیان کاروان مع عرائض اخلاص و
ہدایای گرامی بدرگاہ معلی فرستادہ اظہار اخلاص و انکسار نمودہ استمداد و ہمت
و ہرگونہ استعانت کردہ بود و از قدیم الایام آبا و اسلاف او مبداء ظہور دولت
خود را از عنایت حضرت صاحبقرانی می دانستہ اند چنانچہ استخلاص امرای روم
و استطلاق رؤسای آن مرز بوم باستدعای جد بزرگ شاہ اسماعیل و خروج او بہ نیروی
آن جماعت از جرائد تواریخ ظاہر است و رابطہ حضرت جنت آشیانی با پادشاہ
مبرور مرحوم مغفور معلوم ہمگنان در سنوح کہ ایشان را کار پیش آمدہ باشد فتوت

بادشاهی اقتضای آن نمود که عساکر منصوره از عبور بآن نواحی ممنوع
فرمودیم و قندهار را به میرزا یانی که از منتسبان آن دودمان اند مسلم داشتیم
و سیر کشمیر که از عنفوان حال مطلوب و مرغوب خاطر اشرف اقدس بود بعد از
فتح آن خواستیم که سجدهٔ شکر پروردگار بر آن سرزمین که از عطیات مجدده الٰهی بود
بجا آوریم با وجود جبال مرتفعهٔ متصاعده و اشجار عظیمهٔ متراکمه و طغیان آبهای طوفانی
که در راه بود و مرور عساکر منصوره از انجا محال مینمود بتوفیق ایزدی باموکب
عالی رو توجه بآن حدود فرمودیم و حکم عالی شده بود که چند هزار خار اتراش
چابکدست پیش پیش خانهٔ عالی می رفتند و در تفتیح و توسیع راه ید طولی مینمودند چنانچه
در اندک فرصتی تا اقصای کشمیر و کوهستان تبت سیر فرموده طنطنهٔ کوس عزیمت
بجانب کابل بلند ساختیم و مجدداً عرصهٔ لطافت سرشت کابل را مخیم جنود افضال
ساخته طرح قلعهٔ جدید که حصن حصین حفظ الٰهی تواند بود بنفس نفیس خود انداختیم
و پنهان نکهوان خاطر و در اندیش بود که جمعی از بهادران شجاعت پیشه را پیشتر
تعیین فرموده ولایت بدخشان را مستخلص ساخته بمیرزا شاهرخ مرحمت فرمائیم
لیکن درین اثنا ایلچیان حکومت پناه شجاعت دستگاه عبدالله خان اوزبک
باتحف و هدایای متوافره مکرراً بطریق تواتر و توالی بدرگاه عالم پناه ما رسیدند
چون مطمح نظر بلند بین غیر از موافقت و اخلاص ارباب دین و دول امر
دیگر نیست لاجرم بدولت و اقبال مراجعت نموده بدار الملک لاهور که مرکز ممالک

محروسه است نزول اجلال فرموده ایم و تنبیه و تادیب افغانان کوه نشین
کوتاه بین بنوعی شده که اکثری حلقهٔ بندگی در گوش کشیدند و آنانکه سر از قبلهٔ
اقبال ما تافتند هزار هزار اسیر حبال سطوت و جبروت ما که ظلال قهر و جلال
کبریای الهی است گشته در سمرقند و بخارا و ترکستان بفروخت رفتند چون ازین
ناحیه خاطر اشرف بالکل جمع شده به مشیت الله تعالی درین زودی در ساعت مسعود
و زمان محمود که منتخب بلند بینان زوایای نهانی و مختار دقائق شناسان جداول
آسمانی باشد بدار السلطنت آگره مراجعت می فرمائیم و بر منتظران مقدم عالی ابواب
فیض و افضال میکشائیم و پیش از انتهاض الویهٔ موکب عالی چون اندیشه
انتظام بخش جهان بمزید ترفیه و تعمیر صوبهٔ مالوه مصروف گشته شاهزادهٔ کامگار
برخوردار غرهٔ ناصیهٔ دولت و اقبال قرهٔ باصرهٔ عظمت و اجلال درة التاج
فرخی و فیروزمندی واسطة العقد سعادتمندی و حق پسندی فرزند ارجمند
شاه مراد را بآن صوبه می فرستیم لائق آنکه همعنی را عین نزول رحمت الهی
و محض ورود سعادت نامتناهی دانسته در لوازم اطاعت و اخلاص مساعی
جمیله تقدیم نماید و بتازگی خود را مورد عنایت خسروانی گرداند و چون مسافت
بعید راه و نموده هموارهٔ کسان را با عرائض اخلاص فرستاده مراسم یکجهتی بتقدیم
می رسانیده باشد و هرگاه آن زبدهٔ ارباب اخلاص را در آمرای از امور احتیاج
بامداد و کمک شود حقیقت احوال مشروحاً بعرض گرامی شاهزادهٔ کامگار رساند

که سفارش آن زبدهٔ مخلصان بحضور اشرف فرموده‌ایم که آن مخلص هواخواه را از یکجهتان خاص و ثابت قدمان شاهراه اخلاص دانسته در همه ابواب انواع امداد و اعانت نماید درین هنگام که نسبت آن عمدهٔ ارباب عقیدت باین درگاه بنوعی درست شده که بالتماس و استدعای او مهمات دیگران ساخته و پرداخته آید چه جای مطالب و مقاصد آن مخلص هواخواه باید که هیچ گونه اندیشه بخود راه ندهد و قرب خود بشاهزادهٔ جوان بخت از مقدمات دولت روز افزون خود دانسته در هر اسم اطاعت اهتمام نموده منشرح خاطر و مسرور بال باشد بر هوشمندان پوشیده نیست که سلاطین عالی مقدار که تسخیر عالم و عالمیان پیش نهاد همت والانهمت ایشانست از حکام دیار و ولات اقطار جز اخلاص و اطاعت مطلوب و مقصود ندانسته اند دولتمندی که بمقتضای دوربینی و کاردانی خود همین معنی را منظور داشته در تاسیس مبانی اخلاص و عقیدت رسوخ نماید هر آئینه ننگ و ناموس او بحال خود مانده موجب اعزاز و ترقی گردد آن عقیدت پناه خود از مخلصان قدیم و هواخواهان مستمر الاخلاص ست و آنکه در رانم شته اِعتضاد المَمالِک العُظمیٰ اِعتمادُ الخلافتِ الکُبریٰ قدوةُ الخَواقینِ العِظام عُمدةُ الاُمَراءِ الکِرام رُکنُ السَّلطنتِ العالیه مُبارِزُ الدین اَعظَم خان بدان حدود رفته بود و لوازم خدمت ازان خیر اندیش بوجود نیامد بواسطه بعضی امور که محتاج شرح نیست بوده نه آنکه در اخلاص آن راسخ الاخلاص فتوری رفته باشد لهذا درباره او انواع

عنایات فرموده میان عالمیان امتیاز بخشیدیم و از جملهٔ مراحم شاهنشاهی آنکه
بامارت پناه عُمدة الملک مستشار الدوله موتمن السلطنة قدوهٔ مقربان سریر
زبدهٔ محرمان اسرار ضمیر مقتدای ارباب علم و حکم مظهر فضل اوفی و فیض اتم جامع
کمالات صوری و معنوی ناظم مآثر دینی و دنیوی علامی شیخ ابو الفضل که از دمسازان
بزم عرفان سرشت ماست نسبت قرابت فرمودیم تا چنانچه علامی مشار الیه
نقاوهٔ مخلصان درگاه است آن مورد حق پسندی نیز مجموع باطن و مطمئن خاطر
گشته در سلک کمال ارباب اخلاص درآید و او را هموارهٔ بنظر محرمیت دیده و
از یکجهتان صمیم القلب تصور فرموده عنایاتی که در خاطر صلاح اندیش او خطور
نکرده باشد بظهور رسانیم تا موجب امیدواری عالمیان گشته دستور العمل اخلاص
جمیع بزرگ نژادان عالم گردد و در ینولا مخطور خاطر قدسی شده بود که چون آن
خیرخواه قدیم مجددا مصدر خدمات پسندیده شده از روی اعزاز و اکرام بحضور
اشرف اقدس طلبیده مشمول انواع عنایات ساخته رخصت فرمائیم تا من بعد هیچ
احدی در بارهٔ آن وافر الاعتقاد سخن ناشایسته بمسامع عالی نرساند و بازار ارباب
غرض کساد پذیرد و بواسطهٔ آنکه آن حدود را خالی گذاشتن و بمسافت بعید
طلب داشتن لائق نبود عنان اراده ازین وادی منحرف ساخته بخاطر اشرف
رسید که کسی را باید فرستاد که دیدن او حکم دیدن ما داشته باشد تا حقیقت اخلاص
و عقیدت صمیم آن مصدر آداب خیر اندیشی فهمیده بعرض اشرف رساند بنا بر آن

افادت و افاضت مآب حکمت و معرفت نصاب جامع معقول و منقول حاوی
فروع و اصول عمدۂ مخلصان درگاہ زبدۂ مخصوصان بارگاہ مقرب حضرت سلطانی
اعتماد الدولۃ الخاقانی المخاطب بملک الشعرا ابوالفیض فیضی را کہ در ظلال
عنایت ما تربیت یافتہ و ہرگز از بارگاہ والا تجویز دوری او نفرمودیم و رموز دانی
و نکتہ سنجی و دوربینی و آدم شناسی و مراتب اخلاص فہمی و مدارج اعتقاد شناسی
او در حضرت ما ظہور تمام دارد پیش آن نقاوۂ ارباب اخلاص فرستادیم کہ صنوف
عنایات ما را کماہی خاطر نشان ساختہ آن خیرخواہ سعادت انتباہ را بجلائل
توجہات بادشاہی و مکارم عنایات نامتناہی وثوق نماید و سخنانی کہ مرکوز
خاطر اشرف ارفع است بتمام رساند و سرائر حقیقت عقیدت و اخلاص و دقائق
ارادت و اختصاص او را نیز فہمیدہ و بہ عیار دانش سنجیدہ بموقف سمع عالے
معروض دارد باید کہ آن مخلص خیراندیش سخنان حقائق بنیان ما را چہ از آنچہ
در فرمان عنایت نشان مشمون و مندرج است و چہ آن کلمات قدسی سمات
کہ زبانی با فادت مآب مشارالیہ در خلوت فرمودیم بسمع دانش اصغا نمودہ
مراتب الطاف خسروانی و مدارج اعطاف خاقانی را بعقل دور اندیش خود
دریافتہ آنچنان اہتمام مخلصانہ و کارآگاہانہ نماید کہ حکام دکن کلہم علے الخصوص
حکومت پناہ امارت انتباہ منظور انظار خاقانی مشمول الطاف سلیمانی برہان نظام الملک
کہ بمجدد تربیت یافتہ این درگاہ است لوازم نیکو خدمتی و قوانین حق شناسی

بروجه اتم واکمل بظهور رساند وسخنان کوتاه اندیشان ناعاقبت بین از جادهٔ
اطاعت وعقیدت انحراف نورزد چه همعنی باعث اعتبار آن مخلص حقیقت گزین
وهم موجب امن وامان خلائق آن دیار خواهد بود و چون مدتی بود که وکلا و عرائض
حکام دکن بدرگاه گیتی پناه رسیده بود درین مرتبه بخاطر اشرف نمی رسید که کس بحکام
دکن فرستاده شود ولیکن از انجا که عنایت پادشاهی عام است وآن مخلص
خیرخواه را با آنها ارتباط تمام آنرا از علاوهٔ عنایت بآن هواخواه حقیقی دانسته
چندی مقربان درگاه را که بمزید عنایت والتفات مخصوص اند همراه افاضت پناه
مذکور فرستادیم باید که در سامان وسرانجام آن جماعت وبزودی روانه ساختن
بدرگاه معلی کمال سعی لازم داند وبمقتضای ظهور الطاف عالیه اظهار ما فی الضمیر
نموده هر مطلبی ومهمی که باشد بوسیلهٔ افاضت پناه مومی الیه معروض درگاه معلی
سازد که از انجا که کمال عنایت قدسی سرایت درباب آن خلاصهٔ مخلصان هواخواه
مرکوز باطن اقدس است همه در معرض قبول وانجاح مقرون خواهد بود وبموجب
وفور عنایت والتفات که بآن اخلاص شعار داریم خلعت خاصه وشمشیر مرصع
ودو راس اسپ عراقی ودو رهوار ویک قطار شتر ولایتی جهت آن مخلص
خیراندیش فرستادیم باید که از جمیع وجوه خاطر خود جمع داشته توجه باطن اقدس
را شامل انتظام احوال وکافل حصول مقاصد وآمال خود داند وچون همواره
توجه عالی در تربیت وترفیه مستعدان طوائف انام سیما طبقهٔ ارباب علم وحکمت

مبذول ست مردم حکمت وحذاقت مآب فضائل اکتساب جالینوسی الزمان حکیم مصری وغیر اوراکه دران حدود اند چنان کند که بالکل بدرگاه معلی رسیده بحکمت مآب مشار الیه ملحق شوند وبعضی کارها که مشار الیه در انجا دارد به نیکوترین وجوه انصرام یابد که از مرضیات خاطر اشرف اقدس خواهد بود وپیوسته خاطر ملکوت مناظر را متوجه حصول آمانی وآمال خود دانسته امید وار عنایت گوناگون باشد

فرمان حضرت شاهنشاهی ببرهان نظام الملک مسند نشین احمد نگر نگارش یافت

حکومت وایالت پناه اخلاص وعقیدت دستگاه عمدهٔ اعاظم حکام زبدهٔ اماجد انام اسوهٔ مخصوصان درگاه نقاوهٔ مخلصان خیرخواه منظور انظار خاقانی مشمول الطاف سبحانی مهبط عنایات متوالی مطرح توجهات متعالی کامل الاعتقاد وافر الاعتماد برهان نظام الملک بجلائل مکارم شاهنشاهی وجزائل مراحم ظل الٰهی مفتخر ومباهی بوده بداند که چون شوکت دستگاه از صدق طویت التجا بدرگاه گیتی پناه ما که موطن صاحبان ناز ونعیم وملجاء مستعدان هفت اقلیم است آورده بود وهمواره مرکوز ضمیر الهام پذیر میگشت که ولایت دکن با وتفویض یابد وظهور این امر جلیل موقوف بسعادت وقت بود بحمد الله آن طور فتحی که خاطر اقدس میخواست وبخیال کس درنمی آمد بتوجه اقدس صورت یافت وعمدهٔ اماجد عظام راجی علیخان که مکرر بفرمان عنایت ومنشور التفات سرفراز گشته بآن خدمت مامور شده بود بوسیلهٔ ظهور آن مورد مزید اعتبار واعزاز شاهنشاهی شد باید که برهنموئی بخت

قدر آن داند و همیشه حضور اشرف ما را بخاطر داشته در اظهار آثار اخلاص و
حقیقت که سرمایهٔ دولت دو جهانی و پیرایهٔ آبروی و جاه و دانی است جهد موفوره نماید
و درین هنگام که اندیشهٔ انتظام بخش جهانیان بمزید ترفیه و تعمیر ولایت مالوه
مصروف شده شاهزادهٔ کامگار برخوردار غرّهٔ ناصیهٔ دولت و اقبال قرهٔ باصرهٔ
عظمت و اجلال درة التاج فرخی و فیروزمندی واسطة العقد سعادتمندی و حق پسندی
فرزند ارجمند شاه مراد را بآن صوبه فرستیم آنرا ورود سعادت انکاشته بمشورت
عقل دوراندیش در استحکام مبانی هواخواهی فراوان کوشش بکار برد و پیوسته
عرائض اختصاص فرستاده گلشن یکجهتی را تازه دارد که هوشمندی و حقیقت شناسی
حرز متین و حصن حصین ملک و ننگ و ناموس ست و بر ارباب دانش و بینش
ظاهر و باهر است که سلاطین عالیمقدار که تسخیر عالم و عالمیان پیشنهاد همت والا
دارند از حکام و یاوران و ولات امصار جز اخلاص و اطاعت مطلوب مقصود نداشته اند
و چون باطن اقدس متوجه ازدیاد عزت آن سعادت پناه است امین الدین
را که از ملازمان خاص ست و مریدان با اخلاص فرستادیم که تهنیت آن فتح
گفته فرط توجه اشرف اقدس را مجدداً خاطرنشان او سازد باید که بگوش هوش
اصغا نماید و انتظام و انتساق آن ولایت از کمال خردمندی و حق پسندی چنانچه
در ملازمت اقدس ما فهمیده است بتقدیم رساند و قوانین را بدستوری که در ممالک
محروسه جاری و ساری است رائج گرداند و کریزات شعاران کوتاه بین را که

خبر پشت پای نه بینند و غیر از فساد و اختلال نکوشند در مهمات و خلل نه دهد و در رعایت خانه‌های قدیم و پیش آوردن اصحاب اخلاص که براست گفتاری و درست کرداری مشهور و موصوف باشند کوشش نماید و در اعتبار ارباب علم و فضل و اعلاے اهل دانش و حکمت سعی موفور بجای آورد و شبانروزی را در مرضات الٰهی معمور داشته آنچنان آگاه باشد که دست اقویا از ضعیفان کوتاه بوده زیر دستان در مهاد امن و امان مرفه الحال و فارغ البال باشند و چون منشور عاطفت بآن عمدهٔ مخلصان شرف صدور یافت بخاطر ملکوت ناظر مقتضای شمول رافت که احاطهٔ عموم خلائق دارد رسید که فرامین قضا جریان نصایح تبیان به عادل خان و قطب الملک نیز عز اصدار یابد که اگر توفیق رهنمون آنها شود و در لوازم اطاعت بر خلاف سوالف ایام سلوک نمایند چه از ان بهتر که عنقریب بتائید دولت ابد پیوند ما باهم اتفاق نموده باعث فتوحات فرنگستان و سائر بنادر شوند و مورد هزار گونه عنایات گردند اگر بواسطهٔ غرور دستاویز هجوم کوته بینان بُعد مسافت را حصن خود خیال کرده بغفلت گرایند نیز بتوفیق ربانی و تائید آسمانی در اندک فرصتی تمامی ملک آنها بآب بیت کرده ما تعلق خواهد گرفت باید که عنایت اعلی خاقانی را منتظم احوال سعادت اشتمال خود دانند

فرمان حضرت شاهنشاهی در طلب یکے از فضلاے شیراز

المنة لله که از آغاز ابتسام صبح اقبال که مبدأ جلوس بر اورنگ سلطنت است تا امروز که اعوام سعادت انتظام خلافت باربعین پیوسته و در نظر دور بین عنفوان

ریعان بہار دولت و اہتزاز ریحان حدیقۂ افضال است ہمگی مقصد ہمت فلکے
اعتضاد بہ تکمیل و تربیت مستعدان ہر صنفی سیما مستغرقان بحار علوم و حکم بوده
وعلی الدوام مستکملان ہر فریق در حواشی سریر والا بہ مطالب عالیہ رسیده
کامیاب صوری و معنوی اند و جریان حکمت الٰہی بر آن صورت پذیر گشتہ
کہ چنانچہ پادشاہان عظیم القدر توجہ عالی باین فرقۂ گرامی می گمارند ہمچنین
این گروه نیز جویای مطالب انسی و وصول بہ محفل عالی کہ محفوف مفاخر و معالی
است میباشند و درین ہنگام کہ صیت فضائل و کمالات کسبی و وہبی افادت
انتصاف مرضی الشمائل جامع الکمالات چلپی بیگ مکرر بسمع اشرف رسیده
ہمانا کہ حسن اخلاص ذاتی او بر باطن الہام مواطن ما پرتو انداختہ توجہ معلّے
بہ طلب او شرف ظہور یافت مستحسن آنکہ بقاعدۂ الطاف الٰہی و سائق مکارم
شاہنشاہی محل امید باینصوب صواب بر بندد و بزودترین وقتی باستلذاذ
حضور فائض السرور مستسعد گردد و در آمدن و آوردن ارباب استعداد
اہتمام نماید و بسعادت منش فتحا جا شیرازی در باب سرانجام راه حکم اشرف
صادر شده بجلوۂ ظہور خواہد رسید

تمام شد دفتر اول

آغاز دفتر دوم

عرضداشت کمترین بندها ابوالفضل توجه شاهنشاهی وعنایت ایزدی
شامل حال اولیای دولت است ودکنیان بیدولت بحال تباه گرفتار امید
که جمیع سرکشان ونخوت فروشان بباد افراه خود گرفتار آیند صاحب من
روز خور ریاز دهم خورداد ماه الٰهی لبسواس رای وسوریا رای اونانابهای که قولنامه
طلبیده بودند آمدند واینها تاحال بملازمت شاهزاده نیامده بودند ومرا نیز
نیز ندیده ودر حوالی تلتم وپٹیاله وانتور میباشند خلعت داده مستمال گردانید
روز گوش قاصدان چاندبی بی آمدند واز شنیدن سانحهٔ ناگزیر شاهزاده
ملول شد چون آمدن ما شنید استکشاف احوال نمود اگرچه بر حرف وحکایات
دکنیان اعتماد نیست اما کار بر وقدری دشوار است واز غلامان حبش در آزار
هرچند بعادلخان وقطب الملک کس فرستاد اتفاقی بهم نرسیده اگر مرزا شاهرخ
برسند ویک سردار دیگر که بجز نغار وبرنغار شائسته باشد مثل شاهباز خان
نزدیک است که کشایش احمدنگر بجبر وبرآمدن ستارهٔ سهیل میشود وجزوی خزانه
ناگزیر انچه من فهمیده ام کار دکن بسی آسان است اگر از همراهان دلی وحوصله
می یافت احتیاج اینهمه نبود که کارهای این دولت جاوید طراز را همیشه ایزد تعالی
بخوبترین وجهی کرده است شادمانی وداد گری ودولت روز افزون باد

عرضداشت شیخ ابو الفضل بحضرت شاهنشاهی

کمترین بنده ها ابو الفضل حقیقت روان شدن بعزیمت سجود قدسی آستان
عرضداشت کرده بود روز سروش بیک کروهی گذشته بر آمو بره سعادت ملازمت
شاهزادهٔ والا اقبال دریافت واز دید ماند و بود ایشان چشم و دل روشنی
پذیرفت از هوشیاری و آگهی چه برنویسد یا از عقیدت و اخلاص بدرگاه مقدس
برگوید الله تعالی آن نونهال دولت را در ظل عاطفت بکمال صوری و معنوی
رساناد بجهت معلوم فرمودن اطوار و اوضاع سه روز دیگر نگاهداشتند فهمیدهٔ
خود را باد ستور العمل آبادی ملک نوشته واو قریب نه لک روپیه نقد و اسپ
ویراق و خلعتهای که سرانجام یافته بود تمام را بدیشان سپرد و صاحب من از روی
کرامت فرمان اقدس در باب فرستادن لشکر و خزینه صادر شد اگرچه بعنایت الهی
برای فتح احمدنگر لشکر فراوان هست لیکن تا تهانه نشینند ملک برار و ملک احمدنگر
ضبط نمی شود و باید که جمعی در ملازمت شاهزاده هم باشند تا اگر جای مدد در کار
شود گروهی رخصت یابند و مردم را جاگیر بسیار تغییر شده در خواست دارند و
ملک تقسیم یافته است و هنگام برابر ساختن نشیب و فراز خاصه شاهزادهٔ والا
را از تغییر و تبدیل جاگیر خبری کم بدست آمده و خرج توپخانه و احدیان و
مردم نو آینده بحال خود اگر خزینه عنایت شود گنجایش دارد و توپچیان معتمد
و گوله انداز آن طرفها بجهت قلاع نیز در کار اند و سنگتراشان درینملک

بس کم بهم می رسند ازان هم اگر خبری عنایت شود بر جای خود است بستم اسفندار ماه الهی رخصت یافت صبح متوجه مقصود حقیقی می شود امید که بزودی خوبی بدین دولت که سرمایهٔ سعادتهاست مشرف گردد و از گوناگون غم و اندوه رهائی یابد دولت و شادمانی جاوید باد

عرضداشت ابوالفضل بحضرت شاهزاده

عرضداشت خیرخواه حقیقی ابوالفضل همواره بظاهر و باطن و صورت و معنے بدعاگوئی دوام دولت جاوید طراز قیام دارد امید که همیشه بصحت و بهجت کامروای جهانیان باشند و گرامی اوقات خود در صید دلها گذارند و خواهشهای مردم را بشایسته پاسخ ناچاره گر شوند می شنود که مردم برخاسته میروند و آنانکه هستند آزرده اند و عرائض بدرگاه والامی نویسند و التماس طلب میرود بسیار ازین معنی حیرت روی داد از برای خدا خود متوجه مهمات شوند و یک یک را در خلوت طلبداشته بزبان خود دلاسا نمایند و اگر از کسے لغزشی رود اغماض فرمایند و گروهای گروه خلق را خاصه بزرگ منصبان و خدمتگذاران نزدیک را آبا شند احسان کردن و سرمایهٔ دل بدست آوردن چند چیز است انعام اگر مقتضای وقت کم باشد پنهان دادن و اگرنه بعلانیه از خلعت و اسپ و زر و جز آن و الوش نشاندن در مجلس و سخن فرمودن و نزدیک استاده کردن و منصب افزودن و جاگیر دادن اندک و بیش و اگر کسی حاضر نشود بالتفات یاد کردن و بمنازل مردم رفتن برخی باشند که جمیع اینها به نسبت آن

ظاهر باید فرمود وبعضی را درخور این امور هنگام فراخی نباید انداخت دولتمندان
کارآگاه بیک قاب طعام چندین نیکوان را بدام کشیده اند و دیگر چندے
از خاصان که براستی و درستی امتیاز داشته باشند باید فرمود که احوال رعایا
در خلوت بعرض رسانند و واقعات بابری را در نظر دارند و آن زیست و
روش پیش نهاد همت باشد وهمواره نیایشگری بدرگاه ایزدی خاصه سحرها
نمایند و از مجذوبان و درویشان کنج نشین استمداد همی نموده باشند و چنانچه
بعقل روزافزون وبخت بیدار از کیفیات گذرانده اند از خواب اول روز هم
بگذرند یقین من است که اینها بر خاطر صافی می گذرد لیکن بمقتضاے خیراندیشی
بتیابانه آنچه معقول می داند معروض میدارد و سره کردن کار ایشان است
دولت وصحت وبهجت روزافزون باد

به بیدار بخت والا اقبال شاهزاده دانیال

عرضداشت خیرخواه حقیقی ابوالفضل همواره خیریت صوری ومعنوی و دولت
ظاهری وباطنی آن نوباوهٔ گلشن واقبال را از ایزد توانا می خواهد و از شادیاے
دولت جاوید طراز شاهنشاهی می داند امید که آوازهٔ هشیارخرامی و کارشناسی
و قدردانی ومعدلت پژوهی آن بخت بیدار سعادت آمود روزگار را عطرآمیز
ونشاط انگیز گرداند ظاهر است که گرامی اوقات را قسمت فرموده باشند وهر قسمے
را بنگاه گزیره بایست آن آباد ساخته بجو و همان قدر پرداختن شایستگی دارد که

پیکر استخوانی منتظم باشد برخے خلاصۂ اوقات در پاسبانی خلائق گذرد و
در معنی آن نیز کار خویش ساختن است لیکن هر کس چنین آشکار را از خوابیدگی
نه فهمیده توقع که در شبانروزی لختی بشنودن داستانهای هوش افزای پاستانیان
نامزد فرمایند کتاب بسیار و افسانه بیشمار است همان پایه شنید که بکار آید برای
عبرت پذیری وطرز دانی شاهنامه و ظفرنامه و واقعات بابری و کلیله دمنه را بشنوند
نه شنوائی که کلانان آنرا سرمایۂ خواب دانند برای آنکه سررشتۂ نیک و بد بدست
افتد در هر زمان درونی و بیرونی چهره دستی نمایند اخلاق ناصری و جلالی و نصف
اخیر کیمیا سعادت را مقصود انگاشته اندک اندک یاد گیرند و مثنوی معنوی و حدیقه
و جام جم نیز در محفل همایون باشد دولت و صحت و بهجت روز افزون باد

بشاهزادهٔ عالمیان نگارش یافت

عرضداشت خیرخواه حقیقی ابوالفضل مهمات مالی و ملکی تا امروز صورت نگرفت
و چون درین سر سال هم نشود بسال دیگر خواهد کشید اصل آنست که خود بر سم
شکار جریده بجالناپور تشریف آورند تا خانخانان و بنده هم بملازمت سعادت
اندوزند و یک یک اقرار داد و مدار شود تا صلاح دید آنحضرت نباشد اعتبار را
نمی شاید و مردم هم دل نهاد نمی شوند آنکه حضرت منع فرموده اند آنست که
بی تقریب بانبوه و لشکر نیایند اگر باچندی شکار کنان تشریف آورند هیچ قصوری
ندارد و کار بسیاری شود و فراوان سود حاصل و اگر بهیچ وجه پسند خاطر شریف

نیست خواجه ابوالحسن را با مکنونات قدسی خاطر روانه سازند هر چند می داند
که در ملازمت کسی که از ته دل اخلاص دارد او ست جدا کردن او چه صورت دارد
اما او هم جریده در ده روز کار کرده باز بملازمت می رسد در شش روز می آید
و میرود و اگر بسیار باشد چهار روز و اگر نه دو روز و اگر این دوشق بخاطر نرسد پس
امر عالی صادر شود که کمترین جریده بملازمت بیاید صاحب بن باز نفرمایند که
چرا عرضداشت نکردی اگر بهمین نهج بگذرد نمی دانم که کار بکجا کشد شیر خواجه
را هم ضرور است ورنه میرفت همچنین میرزا علی بیگ و مردم دیگر چون وقت
گذشت و در گذشتن است بیشتر ازین تغافل گنجائی ندارد تفصیل مهماتی که باید کرد
بازبتازگی جدا نوشته است برای خدا ساعتی متوجه شده نغزک وارسیده پاسخ
فرمایند صحت و دولت و معدلت روز افزون باد سیزدهم محرم سنه هزار و ده
بر ساحل گنگ دکن تحریر یافت

نامه بوالاشراد شاهرخ میرزا نبیرهٔ سلیمان میرزا فرمانروای بدخشان

التفات نامه که نامزد این خیر خواه حقیقی شده بود در بهترین زمانها شرف ورود
یافت چون متضمن بر مژده صحت و عافیت بود بهجت افزود الله تعالی از انچه
نباید در حفظ خود داشته در محاسبه شبار وزی مشغول دارد و در ملائم و ناملائم روزگار
که زمانه بی این نباشد توفیق بر داشت و آگاهی و فراخ حوصلگی کرامت کناد
عرضداشتی که بدرگاه گیتی پناه فرستاده بودند بمسامع همایون رسید مستحسن افتاد

مناسب بل لازم آنست که در هر ماه عرضداشت ایشان می آمده باشد هر چند
امری ضروری العرض نباشد شرح آرزومندی و خیریت آن دیار همواره
باید نوشت و دیگر آنکه اگر من در ارسال قاصد و نامه مقصر باشم در یادکردن و
حفظ الغیب مقصر نیستم و همیشه ذکر شریف در مجلس معلی بوجه احسن میشود عاطفت
و عنایت شاهنشاهی درباره ایشان روزافزونست العاقبة بالخیر

بمقتدی خداشناسان حق بین و قدوهٔ ایزدپرستان حقیقت گزین زبدهٔ
رموزدانان وقایع بین عارف کامل شیخ مبارک بن شیخ خضر

بموقف عرض حضرت مخدومی قبله گاهی مدظله العالی می رساند که احوال
این مسکین بر نهجیکه متکفل نظام کل و خبر که خبیر و قدیر و رحیم و کریم است می وارد
چه در اطوار شدت و چه در اوضاع رخا مستوجب شکر است اما از انجا که نفس
مقتضیات طبیعت بشریت است اگر از اسباب حرفی گوید یا زبان شکوه دراز کند
چه ملامت توان کرد اگرچه بنظر حقیقی فاعل اینهم کسی است که در بارگاه او خس و خاشاک
امکان را راه نیست ملامت کی می گنجد و چون و چرا کجا راه دارد ای پدر بزرگوار
و ای دانای اسرار از احوال نفس و بدن خود چه گوید و چه تصدیع دهد اما عام بیماریست
بقدر قوت و قدرت استعلاج مینماید و شرح اطوار مینویسد در نشاء صوریه بدنیه
قطع نظر از اتعاب و آلام و مشاق که فوق الطاقت است تالمی که وارد و تحسری
که واقع است آنست که در لباسی که بحسب تقدیر محسود عوام شده است ازین گ

کاہی بظہور نمی آید که حق این نشاء از ذمت ہمت خود ادا نموده باشند اگر اینقدر ہم
میسر نمی شود این مقدار خود می خواہد که بتوفیق ایزدی در لوازم سپاہگری تردد چند
واقع شود که صاحب و مربی انکس را در تربیت و رعایت بر عوام حجتی باشد و از طعنهٔ
کوته نظران که طالب علمی را چندین رعایت چه مناسب باشد نجات یابد ہر تعبی که
میکشد و المی که می رسد باقتضای حال اگر درین راه بودی شمرده این نشاء عنصری
نمی بود از عالم نفسانی نفس الامری که انسانیت یا خلاصهٔ انسانیت عبارت
از انست که چه گوید و چه نالد که از بدو صبح یوم التمیز تا حال که مسای شام غفلت و
آغاز شب دیجور معصیت است چه بمکر و تزویر و چه به علانیه بستم و تعدی سلطان قوای
غضبی و شهوی دست جور دراز کرده خان و مان این مظلوم را بتاراج برند
و کالبرق الخاطف اگر از مستی و خود پرستی افاقتی تا دست میدہد در سالف زمان
که اسباب طغیان و ابواب عصیان چندان آماده و کشاده نبود تجرد نفسی و
خیر اندیشی که بزمان حال و مقال مذکور بود ملاحظه کرده میشود از خدایع بدایع
نفس اماره بود مجملاً از اصول اصلیه اخلاق حسنه بهره ندارد و فروع آنرا که
نتایج اصول است کجا داشته باشد و سرابی چند که در بیدای انسانیت گاہی
بمقتضای رعونت نفس متیقن این کس و مظنون دیگران میگردد ہمه آئینه چون
مشوب باغراض دنیه است از قسم اشتباه باطل بحق خواہد بود و ہرگاه خرابی
باطن درین درجه باشد از اعمال بدنیه چندکه در ظواہر شرایع عامه مندرج است

اثباتاً و نفیاً و وجود او عدم اگرچہ گویدا ذا لم یکن راس المال فکیف یربح آ ے
سالک مسالک طریقت از کجروی ہا و نادرستیہای این نفس امارہ خود چہ نویسید
کہ بہ تلبیس مے خواہد کہ عیوب خود را خود ہم نداند تا بدیگران چہ رسد و معالجۂ
بیچارہ واشتہ باشد سبحان اللہ و اغیثاہ و اغوثاہ زیادہ چہ نویسد و تصدیع
آن قبلہ گاہی چہ دہد امید کہ توجہ بر حال این بیچارہ دریغ نفرمایند و دیگر ملاطفات
گرامی مرۃ بعد اولیٰ و کرۃ بعد اخریٰ مے میرسند و باعث مسرت و بہجت می گردند
اللہ تعالیٰ سایۂ بلند پایۂ آن قبلہ گاہی را بر سر مخلصان خصوصاً این بندہا سالہای
بسیار دارا د بمقتضاے عطوفت و التفات فرمودہ بودند کہ در بعضے امور بے تکلفانہ
نگارش میرود قبلہ گاہا آنرا محض سعادت و عبادت خود میدانند بخاطر ناقص
میرسد کہ در بنی نوع چہار مرتبہ متحقق می شود و ہر مرتبہ چند درجہ دارد حق بنی نوع
وحق تعارف وحق قرابت وحق محبت و ایصال نفع و دفع ضرر از لوازم مرتبہ
او تا حقوق کہ از مشارکت در نوع واحد تواند بود در نظر خردہ بین محقق و مبرہن
است فکیف مراتب دیگر الحمد للہ و المنہ کہ این شکستہ را نسبت بایشان حقوق
اربعہ کاملہ متحقق است و بآن نازان یازدہم شہر جمادی الاولےٰ سنہ نہ صد
و نود و چہار نگارش یافت

بشیخ مبارک در پرسش واقعہ والدۂ خود

بموقف عرض حضرت مخدومی مخدوم الانام قبلہ گاہی مدظلہ العالی میرسانند

که چنانچه متوجه شدن حضرت والدۂ ماجدۂ مغفورۂ مبرورہ ازین خاکدان
کدورت و زندان ظلمانیت بسوی شهرستان ضیا و گلستان نورانیت من سرگردان
هیچمدان کوی بیخردی را آزرده دل ساخته تلخی از زمانه در جزع و فزع داشته
کامروای نشاط طبیعی عنصری داشت و شطری از اوقات را بصبر تلخ کام دارد
ظاهر است که آن رموزدان کارخانۂ تکوین و ایجاد که از بدو صبح تمیز تا حال
وجدانی المطلب بوده همت را صرف در مرضات الٰهی نموده اند گردے
ازین باد تند حادثۂ عظمےٰ بر چهرۂ همت علیای ایشان نه نشسته باشد و مقتضاے
خدادانی و خدابینی در مواقف رضا و تسلیم بوده از دل نورانی حقانی خود
جمعی را که در نشیب طبیعت و گو بشریت مانده در بی صبری و جزع افزائی فرو
رفته اند دلداریها داده باشند که عطوفت پدری زیاده از رافت برادری
است و چون آن اخص الخواص بزم حقیقت بعلم الیقین میداند که این سرائے
بیوفا که خاک تودۂ مذلت و انبارخانۂ هواست گذشتنی و گذاشتنی است و
دلبستنی و همت آویختنی نیست و گام نخستین آن سیاح بیدائے ناپیدائے خداآگاهی
و ایزدشناسی و قبلۂ صورت و معنی و مجموعۂ علم و عمل آنست که امثال این حوادث
جانکاه معرفت آزما عیارگیر هوشمندان حیرت افزای بخت بلندان را بصبر
رفتن قطع نظر از آنکه عمر را بعبث صرف کردن و انفاس قدسیه را در نامرضیات
الٰهی مصروف داشتن است با آن مسافر عالم قدس ضرر میرساند چنانچه

محققان ملت و نحلت با ایما اکتفا نفرموده تصریح فرموده اند حیف و بس حیف که آن مساوی قدسیه منزل ایران سرزمین الهی نورانی از فرزندان و منتسبان خاص که چشم امداد و معاونت دارد مضرت و آزاری رسد یقین است که آنحضرت هیمینی را منظور نظر دوربین خود داشته این منتسبان را درو لازاری آن سبک روح نگذاشته باشند بالفرض و التقدیر اگر ناشکیبائی و جزع افزای آن ارتحال فرموده ملک مقدس را سود مند آمدی از انجاکه این معامله مخالف رضای خدای جان آفرین است خواهی نخواهی مانع سلوک آن جادهٔ غیر مرضیه خواهند شد و بآن راه یافته سرائر معنی و دانائی اسرار نهانخانه مشیت امثال این مقدمات نگاشتن مقصود نه آنست که القای کلمات قدسیه حقیقت نمود تسلی خاطر فیض تاثر نماید حاشا و کلا بیت خر و نبود بمعدن زر فگندن + بدریا دُر بکان گوهر فگندن + بلکه مقصود این حیران انجمن آفرینش آنست که مبادا خاطر اقدس از استغراق دریای ژرف انوار الهی فرصت یاد آمدن قضیه تسلی این گروه کوتاه معرفت کم عمل نیابد پس همانا که این تذکره است از برای ماتم زده های اسیر طبیعت و دریوزه گری است از برای این نادانان نابینائی چند که هم چشم و هم سرمه و هم آئینه می خواهند یعنی علمی میخواهند که بدار الامن عمل رساند و عملی می طلبند که به نزهتگاه بی تعلقی و فراغ خاطر برده محو مطلق ساخته اتصال حقیقی بخشد و در مفاوضهٔ شریفهٔ ایمائی بزیارت

قبور انبیا و اولیا رفته بود حقیقت شناسا مسافران ملک معنی و قاطعان فیافی
معرفت را اکجا اذن زیارت اطلال فرموده اند و عاکفان مواقف قلوب
را اکجا اجازت طوف آب و گل داده معهذا اگر وقت مساعد بودی هر آئینه
این مسکین در لم او خوض نکرده سرانجام این سفر می‌نمود و بدانچه رضاے
خاطر اشرف می بود می کوشید العاقبة بالخیر

بشیخ مبارک

بموقف عرض مقدس حضرت قبله گاهی ملاذی امیدگاهی دامت
برکاته میرساند الحمد لله که مفاوضات قدسیه آنقبله خدا آگاهان درچنین مصیبت
صبرکسش و مجمعیت عقل برهم زن مرهٔ بعد اخری مراسم عواطف بل لوازم طبابت
بتقدیم رسانده این سرگردان بادیه وجود را بما من صبر بل رضا آورد امید که
بتوجه اشرف اقدس به نزهتگاه تفویض و تسلیم نیز خرامش شود و الله تعالی ذات
ذات الکمالات آن پیشواے خداشناسان را درین نشاء صوریه بسیار دارد و ما
بیماران صورت و معنی را پذیرای نصایح ارجمند داشته صحت ظاهری و باطنی
روزی کناد و انچه در هر باب ایما شود در انجاح آن سعادت خود مے داند

بشیخ مبارک

سلامی چو اخلاق تو مشکبوے	سلامے چو الفاظ تو دُر فشان

بآن قبله راستان می رساند نه می دانم چه نویسم انچه از محرومی صوری ضرورے

آن یگانهٔ آفاق در دل ست قلم بزبان عاجز و تقاصر چه نویسند و چه گوید ای گره کشای بسته کاران و ای آرام بخش بیقراران احوال این مستهام بیاد آن سرور دنیا و دین مستوجب شکر است امید که احوال و اوضاع آن رهنمای سرگشتگان بادیهٔ حیرانی و آن جمعیت بخش آشفتگان کوی نادانی

برحسب دلخواه دوستان حقیقی باشد العاقبة بالخیر

بمقدمة الجیش معارک جهان ستانی خانخانان سپه سالار

بُشریٰ لقد انجز الاقبال ما وعدا	وکوکب المجد من افق العلی صعدا

بعد از دعائی که فاتحهٔ کلام دلبستگان سلسلهٔ مودت و خاتمهٔ کار حلقه بگوشان دائرهٔ محبت است مقرون بالوف تهنیت و مبارکبادی مشحون بصنوف خرمی و شادی مشهود خاطر آن نور حدقهٔ دولت و بختیاری و نور حدیقهٔ نصرت و کامگاری اللّهم حصّل آماله و یسّر وصاله میگرداند که تلاطم امواج اشتیاق را چون توالی مسرات فتح نهایت نیست و تراکم افواج فراق را چون تکاثر تمنای محبت انجام و غایت نه الّمنة لله که نقش خاطرخواه صورت بست و صورت مراد بوجه احسن بظهور پیوست رباعی

زین مژدهٔ اقبال کزان سو آمد
دولت ز نشاط تهنیت گو آمد
چه گل بوی که باغ عشرت از سر بشگفت مدعی تو
که آب رفته در جو آمد

اللّهم کما نوّرت العالم الجسمانی بنصره نوّر العالم الروحانی بطول عمره — از نگرانی خاطر فاطر که درین مدت ایام داشت چه

گوید وچہ نویسد نظم ز فرقتِ توچہ گویم چہ رفت بر سرِ ما ✢ ز غیبتِ توچہ گویم
کہ چون بود احوال ✢ ز آرزوی توسالے بقیمتِ روزی ✢ ز انتظار تو روزے
بقامتِ صد سال ✢ خصوصًا روزی چند کہ زمانہ در مقام گوشمالی شدہ
یکطرف اخبار وحشت آثار از جانب گجرات رسانید ویکطرف بدوری تنہا
اکتفا نکردہ در ہاویۂ بعد المشرقین انداخت وضمیمۂ این حال کثیر الاختلال
محنت امتداد ایام نارسیدن قاصدان آن اقبال آثارے کہ از ہمہ جانکاہ
تر بودہ شد وعلاوۂ اینحالت پُر ملالت شماتت اعدا ومقالات لاطائل اشقیا
خدا شاہد است وکفیٰ باللہ شہیدا کہ تشتت خاطر وتوزع باطن بجائے رسیدہ بود
کہ بے شائبہ تکلف بچندین وجوہ ممات بر حیات تفوق جستہ مرغوب طبائع
مخلصان شدہ بود ہیہات ہیہات من کجا واین ہرزہ درائی کجا جائے کہ
اقبال شاہنشاہی مقدمۃ الجیش آن دولت پناہی بودہ باشد از قوافل
توجہ وعساکر ہمت دیگران چہ نام توان برد الحق این لطیفۂ بود غیبی ومژدہ
لاریبی کہ باحسن اوقات واسرع ساعات تدارک شدائد ایام دوری وتلافی
نکابت آلام مہجوری نمود انصاف آنکہ بتائیدات سبحانی وامدادات آسمانے
کمال جانسپاری وسرداری ونہایت مردانگی وفرزانگی بتقدیم رسانیدند مرا
کجا قدرت آنست کہ شرح یکی ازین جلائل امور کہ بعنایت الٰہی در منصۂ ظہور
آمدہ نمائم نظم خوش کارنامہ ایست کہ آمد بروی کار ✢ این کار از تو آید ومردا

چنین کنند * یا بند دست اگر بسجن خنجر و کمان * بر دست و بازوی تو هزار
آفرین کنند * از میامن محاسن اتفاقات آنکه بعد از تطاول مقامات اہل شورش
و ارباب کنکاش از دوست و دشمن که شاید شطری ازان بوسیلهٔ مکاتبات
دوستان معلوم شده باشد شانزدهم بهمن ماه جلالی موافق هفدهم محرم الحرام
بندگان حضرت بدولت و اقبال از همن آباد و اله آباد عنان عزیمت بصوب
صواب انتمای فتحپور منعطف فرموده ند که باسرع اوقات بدار الخلافت رفته
تخفیف اسباب زیادتی نموده برسم ایلغار متوجه احمد آباد شده اعانت و تقویت
اولیای دولت قاهره نموده دمار از روزگار اشرار آن دیار و فجار روزگار برآورده
باقرب اوقات مراجعت فرموده در مستقر خلافت نزول اجلال فرمایند معلوم
عارفان بصیر و مستبصران خبیر است که غیر از ذات قدسی سمات حضرت ظل الٰهی
که مقرون بکمال صدق نیت و صفای عقیدت است با وجود چندین هرج و مرج
غباری بخاطر اشرف راه نیافته در نهایت شگفتگی و غایت شجاعت از روی حسن تدبیر
چندین مسافت راه را پیش نظر دوربین خود در نیاورده اتکا بجلائل مواهب حضرت
واجب جل شانه کرده بیشائبهٔ تکلف مثل خیابان باغی خیال فرموده از روی
کمال شوق و آراستگی خرامان متوجه بودند چندی دیگر از هواخواهان درگاه و مخلصان
بارگاه که قابلیت و حقانیت و نورانیت این والی عالی مدظله المتعالی را دریافته
بقسم وافی از ولای والای این ارشاد پناهی بل بقسط اوفی این خدیو جهان

احتظاظ وافر یافته از اغراض دنیه نفسانیه خود بقدری نجات یافته اند آنها
هم بموجب یک نحو رابطه معنوی که بوسیله جبهه جمعیت مرضات این رفیع الدرجات
متحقق و ثابت است از روی آزادی و کمال شادی در رکاب نصرت قباب
بوده طی مراحل و قطع منازل مینمودند الحمد لله که راقم صحیفه اخلاص و رسلک
آن سعادتمندان بحظ وافر محظوظ شده تماشای احوال تذبذب انتمای خواص
و عوام و برادران ظنی نموده منتظر بارقه عنایت بیغایت حضرت واهب العطایا
عظمت آلاده بود که یکمرتبه بغتةً در سلخ بهمن ماه مطابق غره غرای صفر که مواکب
انجم ثواقب ظل الهی در کوره کهاتم پور نزول اجلال فرموده بود قاصدان چوری
کشته این مژده غیبی و نوید لاریبی رسانیدند و بندگان حضرت سجدات شکر
بتقدیم رسانیده حکم عالی فرمودند که کوس عشرت و نقاره شادی بلند آوازه کنند
چندان خوشحالی و فارغ البالی راه یافته بود که بشرح و بسط راست نیاید ازینجا
قیاس باید کرد که در اصل کمال بهجت و مسرت دوست و دشمن مساوات پیدا
کرده بود و بعد ازان مکرراً بوسیله عرائض کلیان رام و اعتماد خان و نظام الدین احمد
علی الترتیب المذکور حقیقت کمال جلادت و تهور که ازایشان ظاهر شده بود
معروض پایه سریر عالی شد از وفور عنایت و التفات صد هزار آفرین و احسنت
فرمودند و بخطاب موتمنی و خانخانی و سایر جلائل عنایت خاقانی اختصاص یافتند
الحمد لله حمداً متوالیاً و متواتراً و الشکر له متوالیاً و متکاثراً که خدمتی بتقدیم رسید که ازبرای

بزرگی نفس پیش اخوان زمان و داغ شدن ابنای روزگار و سایر معمورهٔ عالم
که بحسب صورت فوق حالت داشته باشد چه جای مساهم و مقارن بی ضمیمهٔ
خطابی و اضافی منصبی باحسن وجوه و بهمین طرق صورت بست فکیف که بعنایت الهی
بالیسر اوضاع خطابی که منتها و تمغای پنج هزاریان حال و ماضی بود ضمیمهٔ آن شد
والحق این لطیفه بود که سبقت این بر پنجهزاری شدن و نزد عقلای زمان در مزاج
فاسد روزگار مستبعد بوده بی شائبه تکلف باین عالم آورد و در عالم اسباب
خدام حکمت پناهی شریک ندارند اگرچه در اتمام و انصرام آن شاید که بعضی
دوستان صمیمی دیگر را مدخلی باشد و سخن همانست که بیدرقهٔ توفیقات الهی
مصدر امری شدند که باتفاق اصحاب نفس الامر و ارباب عرف در نفاست
و شرافت و علو رتبت و نباهت بامثال این جزویات نفس الامریه که در نظر بالغان
نابالغ عرفی منتهای جلائل آمال ایشانست هیچ وجه احتیاج گونه ندارد و همانا
وقت آن رسیده که حضرت واهب العطایا اظهار آثار بدایع شعار استعدادهای نهانی
آن اقبال دثاری را که از نظر دوربین عقلای زمانه محتجب بود ظاهر ساخته
اهل حسد و اعتساف را بر شاهراه انصاف آورده غیب دانی حضرت خاقانی
را بابلغ وجوه بر اقاصی و ادانی خاطرنشان ساخته وجوه تفوق ایشان را
در درگاه عرش اشتباه بر سایر ارباب دولت و انتباه مشخص و مبین سازد
سخن کوتاه که مقاصد بسیار است که بذکر آن مصدع اوقات گرامی شدن

بمقتضای عقل ناقص از مستحسنات بل ضروریات میداند و قطع نظر از موانع دیگر زمانه و حصول فرصت بغایت بخیل بصد شعبده و حیله اندوزی بکمال التماس و دریوزه گری اینقدر فرصت دست داده که از بسیار اندکی و از هزار یکی مسطور میگردد و بالجمله بعد از انتظار بسیار بست و پنجم شهر صفر سال نه صد و نود و دو معتمد فولاد بیگ دیوانه رسید و ملاطفهٔ نامی موشح بتوقیع حصول آمانی رسانید باعث فارغبالی و معدث خوشحالی شد رباعی این پیک خجسته کز آن سوی رسید + چون باد بهار عنبرین بوی رسید + دستش بوسم که نامه در دست گرفت + در پاش فتم کز آن سر کوی رسید + بعد از آنکه از مطالعه و فحاوی آن انشراح تمام و ارتیاح ما لا کلام حاصل شد مقتضی المرام بخاتمة الکلام رسیده شد از مضمون آن که موشح بتاکیدات قسمیه بود هر چند بنظر امعان ملاحظه رفت مخدرهٔ مقصود از نقاب احتجاب روی ننمود هر قدر که بدیدهٔ بصیرت منظور گشت امریکه کشف غطا از آن نموده یک نحو تسلی بخش خاطر متردد و متحیر تواند شد نشد چه هرگاه بعنایت ازلیهٔ صمدیه مرکوز خاطر چند ساله آن اقبال آثار بسے نحو تیرین وجوه صورت بسته بامدادات غیبی فتحی چنین رو داده باشد هنوز ناگرم کرده جای اظهار آمدن این حدود نماینده در نظر عقل دقیقه شناس و فهم معامله گذار آنرا چه محل تواند بود خصوصاً در وقتیکه دران صوبه و در هر خانه بالفعل کسی که متکفل مهمات آن صوبه تواند شد نباشد باقی حال چون از آگاهی احباب برین شد

که اظهار این معنی مضر نیست و احتمال نفع دارد آنرا بر فرط شوق فرود آورده بعرض اشرف اقدس رسانید موجب و مورث استعجاب عظیم و استغراب جسیم شد هر چند خدام جالینوسی بموجب اخلاص حقیقی داد سخنوری داده انشای عبارات دلپذیر فرموده اند اگرچه بعقیدهٔ ایشان آن مقدمات نافع افتاد اما بمقتضای فهم ناقص این مسکین چنانچه رفع تعجب نکرده مضرتی هم نرسانید ظاهر است که در ضمیر منیر آن مخلصان اعتضادی که خلعت صواب خلعتی نپوشند و غیر از جام سداد کاسهٔ ننوشند وجهی وجیه مرکوز شده باشد که بخاطر این مخلص نمیرسد تا آنکه بعد از دو سه روز معتمد فولاد بیگ واجب العرض متضمن بر التماس توجه رایات بجد و دگجرات و فرستادن راجه و امتثال آن که دلالت بر نهایت توزع خاطر باشد بنظر اشرف اقدس در آورد بحضرت الله سبحانه وانه لقسم لو تعلمون عظیم هر چند در نظر اخلاص آیین این مسکین اعتقاد امثال این مقدمات از جمعیت آباد خاطر غرائب مآثر ایشان مستبعد بل متعذر می داند و قوع نتایج این اندیشه در عالم کون و فساد از قسم محال می شمرد و بیقین می داند که رای کهینه عمله ابنای روزگار که در بعضی محال در بادی النظر صورت رواجی پیدا میکند مستدعی این امر شده است چندان تفرقهٔ باطن و انقسام خاطر دست داده که از احاطهٔ تحریر و تقریر بیرون است هر چند که مبادی عالیه باعلام روحانی و الهام ربانی تسکین این مسکین می دادند که چون از مهب الطاف

الهی ریاض دوحه سلطنت اکبرشاهی را لفوحات شمائم ازهار اشجار صنایع ازلی آراسته اند واز مکمن اعطاف نامتناهی حدائق عرصه مملکت جلالی را به نفحات نسائم انوار الطاف آثار بدایع لم یزلی زیب وزینت داده هر آئینه مخلصان حقیقی این دولت عظمیٰ ومنتسبان تحقیقی این سلطنت کبریٰ از حوادث روزگار وشدائد لیل ونهار محفوظ ومصئون بوده همواره در کنف حمایت الهی مرفه الحال وفارغ البال خواهند بود اما بمقتضای هیچ صلگی وکم تجربگی از قید آزردگی واز کش مکش این خاطر مشوش نجات نمی یابد واو از مکارم اخلاق ومحاسن اشفاق آن یگانهٔ آفاق که دست تعدی در معمورهٔ آبادضمیر احقر دراز کرده نقود عهود آشنائی را که بدرگاه کبریا اسے بهم رسانیده بود در روزی چند به مکر وتزویر یا بحسب تقدیر در سلک عشاق دنیا منسلک شده است بتاراج بروند والامن کجا وآشنائی شما کجا وامثال این توزعات کجا بار باتی حال چون بآن معروض داشته اهتمام بسیار نموده بودند بالضرورت فهمید گیهای خاطر فاتر خود را یکسو نهاده سمت اعتنا بظواهر آن مقاصد زده باتفاق دوستان صمیمی بعد گفتگوی بسیار وحرف وحکایت بیشمار که شاید تفصیل آن از مکاتبات بعضے احبا معلوم شده باشد رسے اعاے بر توجه رایات ظفر آیات بصوب مالوه بعد جشن نوروزے وفرستادن خزانهٔ عامره وسائر مطالب که در مطاوی فرمان عطوفت نشان که مصحوب ابوطالب

برادر عبد الرزاق معموری و فولاد دیوانه ارسال یافته هست و شاید که از عرائض و کلامی ایشان شرح آن مفهوم شده باشد قرار یافت رجا بجلائل مواهب الٰهی واثق هست که قبل از وصول ملتمسات مذکوره ناظوره مراد صورتی پیدا کند که با حسن وجوه لباس اتمام و خلعت اختتام پوشیده در نظر عیش و عشرت جلوه گری نماید و مخلصان از بار لوازم آشنائی بر آمده از شدائد مکاید خلاصی یابند ای هوشمند خبیر وای ناقد بصیر قطع نظر از حرقت فرقت و کربت غربت که از مضرات لازمه ذاتیهٔ انیکس ست فریاد وصد فریاد از آنکه بعضے مطالب عالیه مرکوز خاطری شود که بے اعلام آنخاطر هیچ وجه اطمینان نمی یابد و حال آنکه انسداد مسالک اعلان از وجوه متحقق چه از رهگذر لطافت و علو رتبت آن مآرب عالی مرتبت که در حوصلهٔ ایماءات بیانی و اشارات تبیانی نمی گنجد و چه از حمر احتیالی روزگار کم فطرت و ناتوان بینی و حسودے زمانه کم همت بعز عرض نمی توان رساند و از تکثر مشاغل لا یعنی و توفر شدائد روحانے و بدنی وقت بآن مساعدت نمینماید باری بمقتضاے منطوق لازم الوثوق ما لا یدرک کلہ لا یترک کلہ بدل جهد نموده انچه برمز و ایما ممکن بود بآن اکتفا نموده تتمه را بوسیلهٔ عبارات کلیته بمساعدت وقت انچه جائز التقریر و ممکن التحریر بود مرقوم ساخته مصدع اوقات گرامی شد امید که مشاغلے نفسانے و شواغل جسمانی مانع مطالعهٔ این مقالات نشود و در از نفیسها بادی النظر

بانضمام انقسام خاطر از رهگذر این و آن متعرض رال آدمی میشود و باعث
عبور بسیر و دلانه نگردد و هرچند که اعتماد بر آن بانی مبانی کرم و موسس اساس مکارم
شیم بیش آنست که از امثال این امور اندیشه اما چه کند که دست روزگار بسا المرآج
داغ اندیشه بر جگری می نهد و مرهم این داغ جگر سوز که ترکیب تجربه است نه می بخشد
بنا بر آن خواهی نخواهی می خواست که این طومار طویل الذیل را در نوردیده
ختم کلام بر دعای آن کمالات ارتسام نموده استدعای صحبت فیض بخش صوری
ایشان از درگاه عالم پناه حضرت واهب العطایا نماید که بوسیله قاصد و نامه
که هیچ کدام لیاقت محرمیت ندارد پیش از انکه نظلمت آباد عدم که جهلستان
عالم معقولات است برود اندکی ورود ول ظاهر ساخته در عالم بیحوصلگی از کشاکش
اضطراب یک نحو نجات باشد که عرائض گماشتهای چودری کشنه
وشهاب الدین احمد خان و نواب اقبال آثار زینخان که پنجم ماه ربیع الاول در نواحی توت
مصحوب ریباریان مرقوم شده بود علی النسق المسطور رسیدند و مژدهٔ فتوحات
تازه و مسرات بی اندازه رسانیدند نظم منت خدای را که علی الرغم روزگار

منصور گشت رایتِ خانِ بزرگوار	عمرت دراز باد و جهانت بکام باد
دولت ملازم در و اقبال یار غار	پیوسته دشمنان تو زینگونه مستمند
یا کشته یا گریخته یا بسته در حصار	اگر چه پیش از وصول این نوید بهجت بخش

روح افزا قصهٔ فرار نمودن آن ملاعین از کنهایت و تعاقب نمودن عسا کر

عساکر منصوره که از خطوط بعضے مردم اطلاع یافته مقدمة السرور فوادے شده بود اما تکمیلاً للبهجة و تتمیماً للمسرة این بشارت عالی اشارت رسید و آزردگیها و پریشانی ها بکامرانی ها و شادمانی ها مبدل شد نظم

رفت آنکه روزهای الم تیره رنگ بود	و اندوه را به نزد دل ما درنگ بود
وان شد که گفتے از در و دیوار روزگار	خورشید تیغ آخته با ما بجنگ بود
آخر بسان تابے به شادی دمے بزد	آن دل که در کشاکش نالش چو چنگ بود
آخر دهان چو گل به شکر خنده باز کرد	آن را که همچو غنچه دل از غصه تنگ بود

مامول از حضرت جواد مطلق و مسئول از درگاه کریم برحق آنست که همواره فتح و نصرت مقارن احوال خجسته مآل ایشان بوده ابواب شادمانی بر دلهاے دوستان مفتوح باشد بلطفه و عطفه از فرط توجه و کثرت التفات خاطر دریا مقاطر حضرت خلافت پناهی ارشاد دستگاهی صانه الله تعالی عن الآفات و الدواهی که به نسبت آن مصدر خدمات لائقه و مظهر ترددات فائقه هست چه نویسد و کماً و کیفاً بیرون از عالم بیان است و بالجمله سراً و جهراً و خلوةً و جلوةً در مجالس انس و محافل قدس جلائل مفاخر و شرائف شمائل ایشان مذکور میشود و اعداء بکمال کلفت و داغ شدن و دوستان از روی نهایت فهمیدگی منشرح همه بوده اند بکرات و مرات بندگان حضرت متوجه شده فرموده اند که مناسب بندگان درگاه که بصوبه گجرات متعین اند بعرض اشرف اقدس ساننند

که هر کدام را فراخور حالت و خدمت و اخلاص و عقیدت بزیادتی مناصب و سائر تفقدات خسروانه مخصوص ساخته فرمان عطوفت نشان محتوی بر صنوف عنایات خاقانی و منطوی برالوف رعایات سلطانی فرستاده شود لیکن بواسطه لوازم سلطنت کبری و مراسم عدالت عظمی که رعایت ضابطهٔ الاهم فالاهم راپیشنهاد نظر کیمیا اثر خود ساخته انصرام مهام کافهٔ انام میفرمایند فرمان عنایت نشان خاقانی که بسبب جدا کردن خلعت فاخرهٔ خاصه و کمربند و خنجر و اسپ چه قدر در پردهٔ توقف مانده بود و کیفیت فرمان تلطف نشان ثانی سیما که در آمدن نوروز مبارکی و خرمی و بتقدیم رسانیدن رسوم و عادات جشن پادشاهانه داشتن خصوصاً در روز بهجت افروز نوروز و درجهٔ شرف خواص و عوام و شریف و وضیع را باندازهٔ منزلت و رتبت بمقتضای عدالت و نصفت بجلائل مواهب پادشاهانه و جزائل مراحم خسروانه شرف اختصاص و عز امتیاز دادن و مائدهٔ اکرام و احسان بر کل عالمیان کشودن و هر کسی را زیاده از آمال ایشان بهره مند گردانیدن ضمیمة الحال بنده شدن باشد انشاء الله سبحانه تعالی بمقتضای الٰهی چون نزدیک رسید که فراغ تمام ازین مشاغل دست دهد بزودی این فرمان دوم بسمت ارسال موسوم خواهد شد بر ضمیر منیر که آئینهٔ صور تقدیر و فهرست کتاب حسن تدبیر است محتجب و مخفی نخواهد بود که همیشه دوستان حقیقی آنست که همواره از احوال و اوضاع یکدیگر بواقعی حاضر بوده نظر بر محاسن

ومعائب اندا ختہ از نقائص وعیوب یکدیگر اطلاع نبخشند وہمگی ہمت وتمامی
نہمت مصروف آن وارند کہ دوست ایشان بر عیوب کلی وجزوی خود حاضر
بوده ازالہ انجالت نماید نہ آنکہ مثل خوشامد گویان دوست نما و دوستان
منقصت انتما اصلا حرف وحکایت از عیوب نگویند چہ از نافہمیدگی ونفاق
وچہ از دانستگی واتفاق نخیت طایفہ نادرست چندکہ بملاحظہ فوائد دنیہ
وہمیہ فانیہ یا بسبب مخاطرہ جسمانیہ بدنیہ خود کہ زمام حصول آن بدست دیگریست
کہ یَستَوِیْ عِندَہُ الاَمِیرُ وَالفَقِیرُ جلت قدرتہ قبایح ورزائل بعضی ارباب دول
راکہ از ممر اشتغال لذات صوری وانہماک در مستلذات ظاہری نفس امارہ
ایشان بنحو وہیچگونہ منقصت راراہ نمیدہد بفضائل شمائل وجلائل فواضل
تاویل مینمایند وخوشامد کہ در طباع ونفوس اکثر ابنای روزگار الذ اشیا است
خصوصا در مزاج بعضے از روسائے اخوان الزمان ہرگاہ بسمع جمع این طائفہ
مرجوعہ میرسد بی اختیار کمال شادمانی بہم رسانده خوشامد گویان مذکور را از جملہ
ہواخواہان درگاہ بل فدویان این راہ می دانند وبہ اندک روز آثار غریبہ
برین مترتب شده انواع نکال ووبال حاصل احوال ایشان شده خسر الدنیا
والآخرۃ می شوند عیاذاً باللہ تعالی چنانچہ حقیقت انجالت بر ارباب فطنت و
بصیرت از شاہراہ معقول وسائر طرق منقول بطناً بعد بطنٍ معلوم بل مشہود است
بنا بر آن ہرگاہ کہ بآن عمدہ اصحاب خبرت وانتباہ مجالست صوری دست داده

...طری از ان دقیقاً لآثار تِلکَ الطّائفۃِ العَلیّۃِ وَابتِغاءً لِمرضاتِہِم وقت سعادت رخت در استماع معائب گذرانده و بعضے را در اصغائے آن صرف نموده هر چند این دو حالت مطابق نفس الامر هم نبوده اند لیکن چون منشاء آن کمال دلسوزی و نیک اندوزی بود که از حسن سیرت و لطف طبیعت بعکس بروز آمده بغایت خوشحال و فارغبال می بود در پنولا که ازین سعادت محروم است توقع آن دارد و ایشان هم این را می خواسته باشند که این طریقۂ انیقه و شیمۂ کریمۂ مکاتبات که از اعظم طرق مخاطبات و مکالمات است مسلوک باشد و دقیقه از دقائق برخوشامد مطارحات عرفیه روزگار مبنی نباشد بنا بر آن مے خواهست که درین عریضۃ الشوق اولاً فصلے چند از حقائق حکمت خلقیه که باتفاق ارباب ملل و نحل اشرف علوم و مقصود بالذات از جمیع مقاصد علیۂ حکمیه است در سلک عبارات در آورده مرقوم سازد که از عجائب سوانح روزگار ما آنست که باوجود اهمیتے علماً و عملاً منسوخ شده است و ثانیاً التماس نماید که بنظر انصاف و بصیرت ملاحظۂ تمام فرموده یک مرتبه تامل فرمایند که قطع نظر ازینکه این مطالب علیه متفق علیه عقلای روزگار است فی الواقع بخاطر خطیر چه می رسد بعد ازانکه معلوم شود که در نهایت معقولیت است و آنچه خلاف اوست نهایت بطلان و خذلان دارد و ثالثاً استدعائے آن که اگر هر روز نباشد در هفته و اگر در هفته نباشد در ماہے و اگر ماہے نباشد در سالے سطالعۂ عمر

گرامی گذشته را که حکم تقویم پارینه پیدا کرده از عنفوان شعور و تمیز تا حال نمایند و بی تصدیع ممیزے و آزار استادی بی حجابانه در خلوتخانهٔ دل ملاحظه فرمایند که در سنین و شهور ایام سالفه چه قدر موافق و چه قدر مخالف را مصدر شده اند اگرچه تدارک و تلافی ماضی از قسم مستبعد بل از جنس محالست اما اینقدر میشود که شاید از خواب غفلت بیدار شده زمان استقبال را در ضلال نگذارند و این تتمهٔ زندگانی را محصور در مستلذات نفسانی نگردانند اما چه توان کرد که این غریق بلا و حریق ابتلا را نه حوصلهٔ آنکه ازین مقدمه نویسد و نه وقت آنکه کرتًا و جبرًا خود را برین داشته مطرح مطاعن لیام ایام ساخته تصدیع ایشان دهد اما رابطهٔ معنوی بنحوی نمی گذارد و کشان کشان بعالم بیان می آرد بنابرآن بالضرورت آنچه مناسب حال نشاء تست است که بقصد یا باتفاق دران منسلک بل منهمک اند مذکور میشود خصوصًا تا توقع ما که در بر باطن کیش ملتبس نخواهد بود که حکیم علی الاطلاق جلت حکمته صلاح هر کثرتے بوحدتے بازبسته که انتظام آن بی او سرانجام پذیر نیست چنانچه نظم امور دار الخلافت پیکر انسانی که بعالم صغیر شهرت یافته بتدبیر نفس متعلق گشته ثبات و قرار اجتماعات عالم کبیر منوط و مربوط بوجود حاکم بارے است که اگر تدبیر نفس و افعال و اعمال قوای طبیعی و حیوانی که گماشتگان اوینه از روے روبیت و عدالت باشد احوال بدن و اوضاع تن بر نهج سلامت

و استقامت گذر و والا از دار الملک صحت و عافیت بر آمده تا لش بفسا و و
زوال انجامد همچنین مالک مملکتی یا والی ولایتی اگر تمامی همت مصروف
آن دارد که بحسن تدبیر و رزانت رای بمکارم اخلاق متحلی گشته و به محاسن
صفات موصوف شده از راه سویت متوجه سرانجام مهام انام شود و هر آئینه
خواطر جمهور انام را در حیز تسخیر در آورد و دشوار دوایام را بر روابط اهتمام در حوزه
حراست نگاه دارد و اگر نه زود باشد که اختلال در مبانی احوال او راه یافته
قواعد امن و سلامت متزلزل بل زائل گردد و عنقریب مستاصل و مستهلک
یا کسائر الناس بل او و نها شود نعوذ بالله من الحور بعد الکور و عمده محاسن
اطوار و مکارم اوضاع که تحصیل و تعمیر و تبقیه این دولت عظمی با آن مرتبط است
پنج چیز است اول هشیاری یعنی حاضر بودن بر نقیر و قطمیر و شریف و وضیع همواره
بوسیله ثقات یا بوسیله چند کس که حاضر یکدیگر نباشند و هم دیگر را نشناسند از
ولایت و شهر و دربار و درخانه خبردار بودن و صدق اخبار و کذب آنرا بعقل
دوربین تمیز کردن دوم تغافل و بردباری و زلات و تقصیرات فرودستان را
اغماض نمودن و اگر نتوانند بر نقصان عقل او حمل نموده از جرائم ر دو عفو را از
جمله ضروریات خود داند سوم داد مظلومان دادن و غم ظالم و قرب قرابت
آن منظور نداشتن چهارم جوانمردی است که دنیا را بنظر دشمنی منظور ساخته
استدال هیچی آنرا خاطر نشان اخوان زمان ساختن و بوسیله سوال و واسطه

التماس حوائج مردم دانستن و انجاح مرام انام نمودن و بهیچ طریق در اموال مردم نظر طمع نه انداختن و زیادتی جاه و مال را از قسم کمال نشمردن پنجم راه انصاف سلوک کردن و ترک تعصب نمودن یعنے طائفه را که براین دین و روش مذهب او نباشد بچشم حقارت و عداوت نه بینند و از روے رفق و مدارا اگر تواند خاطرنشان او کند یا از روی استدعا و التماس استفسار مقاصد از ان نماید و باتی حال مخالفت ملت و مذهب را وسیله بغض نسازد و املاک و اموال او را از دست تعدی و تصرف محفوظ و مصئون دارد آے عزیز این کلمه چند خلاصه افادت حکماے پیشین است که از فرط مهربانے بجهت انتظام احوال کثرات و اجتماعات در حکمت عملی مرقوم کلک جواهر سلک ساخته اند ماعلی الرسول الا البلاغ بیت پند حکیم عین صواب است و محض خیر فرخنده بخت آنکه بسمع رضا شنید ﴿ والحق امتثال بامور مذکوره سرمایه شیر مردان راه است که بدستیاری آن خارستان بنی آدم را گلستان ارم ساخته با دوست و دشمن بسر برده اند چنانچه حکیم انوری مے فرماید قطعه

هیچ دانی که شیر مردی چیست	شیر مرد زمانه دانی کیست
آنکه با دشمنان تواند ساخت	وانکه با دوستان تواند زیست

و این را وسیله تحصیل ذخیره عالم باقے دانسته خوش آسوده اند همان بهتر که از گفتن امثال این مقدمات که اولا خود را بآن مهذب نساخته است بس کند

و پیش ازین خود را و مردم را که عادت الله برین جاری است که کلمات صدق آیات حقیقت سمات ما داعم که از مهذب الاخلاق صدور نیابد تاثیر نمی بخشد و فائده معتد به بر آن مترتب نمیشود بر خرد خرده بین سر این سنت الله مخفی نیست الله تعالی به محض عنایت بی غایت شمار البشر راه مقصود برده بمقام وصول رساند عمرت دراز باد برین ختم شد سخن بیرون ازین نهم زره اختصار پای

مراسله بخانخانان

این خذف ریزه چند که در خلال احوال تشتت خاطر و توزع ضمیر بهم رسیده بود میخواست که خود را از اتحاف آن گذراند چه با وجود رداءت متاع و دنائت اسباب چون اندک از خواب غفلت بیدار شد بر خلاف عقیدهٔ خود نجو شامد و مطارحات عرفیه بهمیزهٔ روزگار آلوده یافت و در زیر بار خجالت پیش خود که اقبح افراد خجالت است درماند و الحق که این مرحوم منصبغ بانصباغ مطارحات رسمیه چه کند و چه چاره سازد که علمک ناقصک این وضع ناپسندیده این گرفتار هواجس نفسانی و وساوس شیطانی را سود مند نیست و قوای عملی این علم بے حاصل را بهیچ وجه مخالفت و مزاحمت نمیرساند تا آنکه بعضے از احبه اخلاء و اخلاص اصدقا بمقتضای عموم نیک اندیشی و شمول یار فروشی و یا بموجب پاس لوازم حقوق آشنائی و مراعات مراسم اختصاص نسبت گدائی یا بملاحظه آنکه چو اهر زواهر مدحت و لآلی متعالی محمدت که معدن دانش و بینش ایشان

برآمده و بسمت تحفه مجلس عالی آن اعتضاد الانامی موسوم شده است
بابلغ وجوه مودی گردد یا بسبب امری دیگر که در خاطر حقائق مآثر ایشان
رسیده باشد آن حرف مزخرف را بگرانبهای دُرِ غرر ابتیاع نموده بعد چندین
آرایش آن مشتری نکته دان عیب پوش فرستاده اند بالضرورت این
دو کلمهٔ پریشان که هم از آن مقوله است مرقوم شده هرچند قوت علمیه
این متردد متحیر را در مقام آن می آرد که سر رشتهٔ انصاف را محکم گرفته
بعضی سخنان صدق آیین نگاشته تلافی آن بقدر نماید اما چه توان کرد که
بواسطهٔ کم فطرتی و دون همتی از دولت حکمت اشراقیه محروم و مهجور مانده
بصد احتیاج محتاج قوای عملی که غریق بحار رسم و عادات شده است
هرچند این وضع علماً و عملاً ملال دست داده اما چون تحریر امثال این مقالات
و تقریر این مقولات یک نحو مکالمه ایست روحانی و مذاکره ایست نفسانی
رابطهٔ معنوی نمی گذارد که ازین وادی خود را بگذراند و می خواهد که چند کلمه
از درد نایافت مقصود و بوقلمونی احوال خود مرقوم ساخته ضمیمهٔ آن شرح اندوه
تنهائی و بهم نرسیدن همدمی که اقل مرتبه از استماع سخنان که از دیار باطن غمگین
بموجب بی بضاعتی و بی استطاعتی نگاهداشت آن در نهانخانهٔ خاطر نتوانسته
و در عالم ظهور بی اختیار سر میزند متنفر و متاذی نشود و فقدان محرمی که از
مشاهدهٔ ظهور یک نحو خلاف عادتی که در خفایای سلوک طوائف انام متحقق

باشد و فی حد ذاته در نهایت معقولیت و حال آنکه انیمعنی مورث مضرتی که طاری اطوار او تواند شد نباشد بیگانه وار راه سلوک پیش نگیرد و انیکس را هدف سهام ملام نسازد و املا نماید و شمه از آلام و اسقام این قصه پر غصه که راقم سطور در هاویه مشاغل لایعنی منهمک شده از عبد اللهی بعبد الطبیعی در آمده و بصدد آن شده که عیاذاً باللہ از عبد اللهی بعبد الدراہم والدنانیر موصوف گردد در قید عبارت در آورده ماتم زدگی خود را ظاهر سازد و اندکے از ترددات و محاربات ناقصانه بی توزکانه که در فطرت و طبیعت درین سی و چهار سال دنیا خصوصاً درین دوازده سال که در کشمکش ابنای زمان افتاده است نه قدرت شکیب و نه قوت گریز و نه طاقت پرهیز وارد بعبارت در آورده اعلام آن استظهار الانامی نماید رباعی صبرے نه که از عشق بپرهیزم من + بختے نه که با دوست درآمیزم من وستے نه که با قضا درآویزم من + پائی نه که از میان بگریزم من + و نبذی از تحارب و تباغض قوای روحانی و حیوانی و غالبیت و مغلوبیت هر کدام مرةً بعد أخری و کرةً بعد أولی مرقوم ساخته خاطر نقاد و قاد آن اعتضاد الگرامی را اطلاع بخشد اما چون در حالات افاقت و شعور یقین و ست میدهد که بی آروای و شفای غلیل هر آئینه اظهار این شکوه و ابراز این کلمه باعث ملال و کلال نشاط آباد باطن شریف ایشان خواهد شد خود را ازین نعره زدن بجوصلگانه و نالیدن بیجر وانه نیز میگذراند بیت بدرد مردن و لب ناکشودنم به از انست

که نالهٔ کنم آن موجب ملال تو باشد + و اگر از حدیث دلسوز جانگداز خود اعراض نموده اظهار دردمندی که از رهگذر ماتم داشتن این مرده دلان زنده تن که از مستودعات ضمیر این حقیر است نماید و اندکے از اوضاع عجائب آثار و غرائب شعار طوائف انام رقم زدهٔ کلک بیان شود و سلیم دلیهاے دانشوران روزگار و بیان حلقهٔ اقبال نا ممکن زدن مدعیان معرفت مذکور گردد و طرفگیهاے که در ضمن خرسندیهاے منتسبان عقل و کیاست و منهیان غیب و شهادت که برغم اکثر ابنای زمان سر حلقهٔ پیشوایان منهج سداد و راس و رئیس راه نمایان سبیل ارشاد اند فلکیت حال نامرادی تهیدست هیچدان سرگردان وادی سائر الناس مندرج است آشکارا ساخته تحفهٔ مجلس عالی سازد بالضرورت اولاً باید که اگر تفصیل میسر نشود برمز و ایما بطریق اختصار بمسامع علیه رساند که باتفاق خدا مشربان عالم ذوق و شهود و دریا کشان تشنه لب بزم سخن و وجود اتحیه تحقیق بوضوح پیوسته آنست که عمدهٔ مطالب و خلاصهٔ مآرب برهنه پایان خارستان راه محبت دریافت نایافت حقیقت حضرت واجب الوجود و منزه داشتن اذیال عزت او از غبار صفات حدوث و امکان هست و بقدر طاقت و توان مهذب الاخلاق شدن و تشبه بحضرت واجب پیدا کردن که از فحواے آغرّاے امر جلیل القدر تخلقوا باخلاق الله که از زبان پیغمبر بانی برآمده بسمع جمع روحانے اصغا فرموده اند ثانیاً باید که شرح حقیقت انسانے نموده وانماید اگرچه دریافت

حقائق کونیہ خصوصاً حقیقت جامعۂ کاملۂ آدمی اصعب امورات است ومجرد ان
مسالک حقیقت ومفردان ممالک طریقت بمقتضای انحای استعدادات واختلاف
ازمنہ واوقات بموجب صفای سریرت ولطف طبیعت داد دانشوری داده
انواع سخن فرموده اند وانچہ از جمیع تفاصیل مذکوره بظهور خوشخرامان راه تحقیق
تیقن یا مظنون میشود آنست کہ لطیفۂ الیست آلہی وشریفہ ایست نامتناہی سوای
این ترکیب عنصری ومعجون ہیولانی کہ دران باب باخس بہائم شریک و
مساہم است وبعد ایضاح این دو اساس فیض اقتباس بر ضمائر اولی البصائر
ہوشمندان دوربین حق گزین حقیقت آئین ظاہر وہویدا می گردد وروشن
میشود کہ اخیار وابرار روزگار ما در مسلک نقیض مقصود سلوک نموده در تقویت
وتربیت مغائر نشاء آدمیت سعی می نمایند سیما وقتی کہ پرده از روی کار
برداشتہ شرح عمده مستلذات مروم از مشارب ومطاعم ومناکح وملابس و
سائر لذائذ وحظوظ بنی آدم نماید ومتاعب وآلام آنرا کہ بجہت کثرت ممارست
واعتیاد از نظر کوتہ آدم صورتان پنہان مانده بعالم ظہور آورد واضح گردد کہ
بچہ قدر خیر دل بباد تباہی داده اند وحمل اثقال واتعاب قوای بدنی را عمده
لذات دانستہ اما چون پیش از اصلاح اوضاع خود کہ لازم وقت وفرض
حال ست از فساد سائر عباد گفتن از قانون میمون نصفت وعدالت برآمدن
ومنہج اعوجاج سلوک کردن است ازین بو الفضولیہا وبوالہوسیہا نیز خود را

بازآور و سخن پناها هرچند که خزینهٔ سینهٔ بی کینه این مسکین از نقود حیاه محصول فصول اربعهٔ معتبرهٔ متعارفهٔ اقلیم سخن و کشور مراسلات که عبارت از شرح آداب دعا و بسط اسباب اشتیاق و تفصیل مناهج اخلاص و تبیین لوایح افتراق است مالامال بوده اما عجوبگیهای خاطر آزرده برهم خورده از رهگذر مشاهدهٔ شواهد ریا و خساست شرکا که در شارع قدیم اینعالم کهنه متعارف و متراکم اندنه تبدل بودن و بی تمکینهای این وضع سوده روزگار را در یافته نگذاشت که بسبر وقت این مطالب جلیه رفته کلمهٔ چند درد آلوده برهم زن قوافل قافله سالاران وقار و تمکین نویسد که از جان غم مدان نازنینان ملک آسودگی نهار ناله فلک در وعرش گداز برآید سه چشم دارم که هم ز روی کرم * کرمت عذر خواه من باشد * و چون ایضاح اوضاع و اطوار در خانهٔ عالی و کلیات و جزویات انجد و دراسائر دوستان بد ماغ پرحوصله و وکلای ایشان که بجهت همین خدمت متعین اند و متکفل و متعهد هستند و ایضا تفاوتیکه در بعضی احوال مذکوره که پیش ازین باندک فرصت مشهور بود و الحال در ضمیر خرده دان ایشان متصور است و متخیل اگر سانح شده باشد از ده نه یا ازده یازده کم و بیش نخواهد بود در ان تا شروع نمیکند و فتوحات تازه و مسرات بی اندازه که در ممالک بنگ بظهور آمده است چه از جانب شهباز خان که بتوفیقات الٰهی از کهوره گهاٹ تا دریای شور در حوزهٔ تسخیر در آورده و ولایت و جزایر آن صوبه بتمام و کمال متصرف شده است

ومقهور و منکوب شدن عصات آن جهات است خصوصاً عاصی عیسی خان
و بردن او کشتی خود را در گرداب غرقاب دریای شور و چه از طرف وزیر خان
و صادق خان که بامدادات سبحانی از تانده و بردوان تا اوڈیسه و آن نواحی
را بتصرف خود آورده دست تعدی ظلمه و فسقهٔ آن دیار را از زیر دستان کوتاه
ساخته بقلاع و قلاع را دار الامن گردانیدن و چه در حلقهٔ بندگی در آمدن
قتلو خان لوحانی که سر فتنهٔ افغانان آنحدود بوده است و فرستادن پسرزادهٔ
خود را با پیشکشهای لائق و فیلان مست بدرگاه عالم پناه مصحوب شیخ ابراهیم
سیکری وال و چه خبر متواتر مرض الموت محمد حکیم مرزا که دست آویز واقعه طلبان
روزگار بوده است قطع نظر از تکفل آن طائفه مذکوره شرح و بسط آنرا بانضمام
کمال شهرت فی حد ذاته احتیاج بنوشتن آنها نیست که سنت الله برین رفته
که امثال این اخبار مسرت آثار از مسافات بعیده در اندک مدتی که قوای بشری
در ایصال آنها وفا نمیکند باولیای دولت قاهره میرسد و دیگر رحمت خدای بر
خدام معالی مقام محبت اطوار اخلاص آثاری نظام الدین احمد قلیچ خان که
در عرضداشت مفصل فتح ثانی که بدرگاه عرش اشتباه فرستاده بود اظهار
اخلاص و یکجهتی خود را بجلا زمان ایشان نموده داد لوازم انصاف داده بود
و بتاریخ سوم اردی بهشت روز جشن یازدهم ربیع الآخر که بندگان حضرت در
نهایت شگفتگی بودند عرضداشت دیگر ایشان که متضمن شرح احوال نصرت مآل

فتح ثانی بود در رسید هزار تحسین و آفرین فرمودند و مجدداً در باب مناصب خاصه
و جمعی که همراهی ایشان خدمات پسندیده بتقدیم رسانده بودند حکم عالی شرف
نفاذ یافت و متصدیان مهمات را در تاخیر و تسویف مخاطب و معاتب ساخته
در انصرام مهام مذکوره تاکید بلیغ فرموده اند امیدواری از حضرت باری بنهایت
وثوق است که جمیع مقاصد و مطالب ایشان بر وجه دلخواه دوستان حقیقی
میسر و محصل گردد سبحان الله مباعدت صوری مخلصان استظهاری قطع نظر
از آنکه مورث انواع برهم خوردگی و اصناف آزردگی شده است در ارقام
مخالصت انجام بجهت تحفه سده علیة المقام شمه ما لا کلام بخشیده است اما انقدر
هست که هرگاه که می خواهد که این رساله شوق را اختتام نماید باز از عالم غیب
امری ظاهر می شود که موجب حرف زدن و نوشتن میگردد و در ذیله شمه لباس نیکو
پوشیده بصورت جمیله ظهور می کند قصه کوتاه که بیست و چهارم اردی بهشت
ملاطفه شریفه که بخدام حکمت پناهی جالینوس الزمانی بقلم مشکین رقم نگاشته بودند
مطالعه افتاد هر چند که از هوای کلام و فحوای مرام پیدا بود که این معاطفه نامه
پیش از ظهور فتح دوم که از اجل جلائل نعم الهی بوده است صدور یافته بواسطه
آنکه بعضی مقدمات بغایت الغایت جانگاه نوشته بودند و برخی سخنان غم اندوز
بطوری رقم یافته بود که بظاهر معقولیت آن مخصوص زمان دون زمان باشد
فنون غموم و صنوف آلام بخاطر فاتر راه یافت که شرح آن بطومار ها در نگنجد

مصرع نمی شدم بتو ای کاش آشنا هرگز + ای زیب و زینت بخش عقل معاش
بنظر امعان و تامل در اوائل دعوا ئب امور ملاحظه فرموده بمقتضیات حوصله
دریا کش خود که مرکوز ضمیر دوربین آن دانش آئین است عمل نموده بے آنکه
نظر بر خارستان این بوستان افتد از مشاهدۀ لطائف این چمن و عجائب این
گلشن و دریافت فوایح روایح انواع بدایع عنایات الٰهی خرسند و محظوظ
باید بود و مضائق روزگار را در ساحت عرش مساحت باطن خود جا نداده عمر
گرامی را که دو اسپه می رود و بدل ندارد خوش گذرانده و در شکوه و شکایت
که رسم مترسمان روزگار است شریک نشده هر چند میداند که در وقت توزع خاطر
و مشاهدۀ احوال پر اختلال روزگار امثال این مقدمات ناخوش می آید و در
مذاق اخوان روزگار خصوصاً وقتیکه اندکے زمانه در مقام غنج و دلال بود
آزمایشگی می کند بسیار تلخ مینماید و در اقتحام امثال این مقال را ابید رو دانسته
مطالعۀ این سخنان موجب مزید کلفت خاطر میشود اما چون مبرهن و مبین است
که آن زبدۀ ارباب دولت و اقبال و گزیدۀ اصحاب فضل و افضال از بیخ الت
بی حلاوت بغایت دور و از استماع کلمات نفس الامریه مسرور اند هر آئینه
ابراز ہمعنی نمود و هر چند قرار داد خاطر آنست که راه مراسلات که غالباً شارع عام
است مسدود سازد و اکتفا بر روابط روحانی که محض حرف و حکایت مترسمان روزگار
نها شد نماید با وجود ہمعنی بمقتضیات صغر سن و خامی از نارسیدن ملاطفۀ شریفه

تالم بسیار دست داده بود و هرچند از مکتوب نامرغوب که بجالینوس الزمانے ارسال داشته بودند ظاهر بود که این مخلص هم یاد شده لیکن چه کند که محبت مقتضے غیرت است العاقبة بالخیر

مراسله بخانخانان

قطعه اَلَا یَا نَسِیمَ الصُّبحِ بَلِّغ تَحِیَّتِی	اِلیٰ من فداهُ فُؤادِی وَمُهجَتِی
وَقُل یَا وَحِیدَ الدَّهرِ مُذ غِبتَ اِنَّنِی	غَرِیقٌ حَرِیقٌ فِی دُمُوعِی وَلَوعَتِی
فَلَیسَ لِقَلبِی غَیرُ وَجهِکَ مَقصَدٌ	لِقَاؤکَ مَقصُودِی وَوَصلُکَ مُنیَتِی

هرچند برین می شوم که از شوق و محبت که داعی عقل و مستدعی حال مستلزم کتمان و موجب اختفاست حرفی نگویم و زبان قاصر البیان و قلم و زبان را اتر چهانے نفریایم اما چه کنم که بیتابانه سر مے زند نظم

لَئِن عِشنَا اِلیٰ زَمَنِ التَّلَاقِی	لَاَشکُو مَا اُقَاسِی فِی الفِرَاقِ
قطعه گهر نثار کند بر سر زبان چشمم	مرا چو نامه شریف تو بر زبان آید
بجست و جوے خبر جانم از دریچه گوش	زمان زمان بسر راه کاروان آید

و آنکه سابقاً کلمهٔ چند هم ازین منقوله در باب ملاطفهٔ گرامی و عریضهٔ خود مرقوم ساخته استدعاے ترک تصدیع نموده بود حاشا که در حواشی آن قصه ابراز گله را مدخلے باشد یا قلم مشکین رقم از مکامن باطن اخلاص مواطن اجازت شکوه فهمیده باشد هرگاه خود بعلم الیقین می دانند که مراسلات صوری شعار مترسلان روزگار

شده است وضمیمهٔ آن کثرت مشاغل جسمانی است چه گنجایش گله دارد و
عجب خوش طبعی که بخاطر شریف اخوت پناهی استظهاری مسیح انفاسی رسیده
است بصورت وقوع در ضمیر اصابت پذیر آن محبان اعتضادی جلوه نموده
از راه کرم باعث معذرت شده است وآنکه درباب معرفت واجب ومطالعهٔ
کتب که بمبدا او نسبت آشنائی بخشد استعلام نموده بودند اگرچه فی الحقیقت
این بمنزلهٔ استعلام از جاهل و استعلاج از عامیست اما بموجب المأمور معذور
از فهمید گیهای خود می نگارد اصل کار آنست که بمساعی جمیله و لطائف خزلیه
آشنائی بهم رسانند که اگر حقیقت خداشناسی که باتفاق ملل ونحل حصول آن
غازهٔ وشواری بر روی دارد خاطر نشان نسازد بارے اگر انیکس همتے نفس الامارہ
داشته باشد در جلوات واگر آن حالت عالی مرتبت مفقود باشد در خلوات
عیوب نفس را بسیما عیوبے که بوسیلهٔ فرط تکرار مشاهدهٔ احوال اخیار بنی نوع
از اخلاق حمیده و افعال مرضیه اعتقاد وارد بمسامع رسانند واین طائفه
علیه را در زمرهٔ ژولیده مویان بسیر و پا و برهنه پایان صحرای ابتلا که نظر
علیل آشهار اعتبارے نمی نهد و بمیزان احترام نمی سنجد طلبد و اگر در نشاء کثرت
که بادهٔ غفلت است طلب این مفردان نزهتگاه وحدت بعید و بدیع مینموده
باشد نشان این بزرگوارانرا در سپاهیان ساده اتراک و در محترفهٔ
قلیل البضاعت که با امیر علی شیران روزگار نسبتے نداشته باشند باید جست چه از

اطلال دیار این بی خانومانان در محافل مشاهیر ارباب سجاده و اصحاب عمائم اثری نیست بیت جانان بقمارخانه رندی چندند +

با مردم کم عیار کم پیوندند	رندی چندند و کس نداند چندند
بر نسیه و نقد هر دو عالم خندند	و اگر در خلال احوال ملالی دست دهد

از رهگذر نایافت این یافتنها بعد از تقدیم شرائط طلب یا بسیار دوا فسردگی روی نماید در وقت افاقت و شعور از غم فقدان طلب این طبیبان حاذق و غمگساران صادق لاجرم دست تشبث باذیال محاسبه احوال خود باید زد و مهما امکن محاسن و مقابح خود را بوسیله فکر و رویت خود احصا نموده تحسین و تقبیح نفس خود مطابق آن از روی سویت و اعتدال فرمود و اگر عیاذاً بالله اینهم میسر نشود بالضرور شطری از عمر گرامی را بهر وضعی که باشد از دست زمانه پر بهانه استخلاص نموده صرف مطالعه کتب اخلاق که مقصود بالذات جمیع علوم است نمود اگرچه کتب قدیم در روزگار ما نایافت است باری حال بمطالعه اخلاق ناصری و جلالی مشغول شد اگرچه پیش اهل خبرت انمعنی چندان اعتباری ندارد و بعینه بحال طالب علمی می ماند که سواد روشن و فهم تیز دارد و بی آنکه تجربه کند و روش آنرا از طبیب حاذق داند مطالعه کتب طبی نموده در مقام استعلاج مرض شود اما باری حال بهتر از انست که نقد زندگانی که مفقود البدل و معدوم العوض است صرف در تحصیل سایر علوم که فی الحقیقه

از اسباب تحصیل علم اخلاق اند نماید فکیف که عمر عزیز را محصور در جمیع زخارف
دنیوی و حراست ننگ و ناموس این عالم فانی که در معنی عمده بی ناموسیها
و زبده بی ننگیهاست دارد و آنکه در باب انجاح مقاصد و اختفای درر و لآلی
عرض مداشت در از نگاشته بودند المنة لله که اکثر آن موافق اراده امد و آنکه
از روی التفات از احوال این شکسته بال پرسیده بودند بحسب تقدیر اجل چندروز
مهلت داده است اگر اراده ازلی آنست که اینکس در مسالک نفس الامریه سلوک
خواهد کرد ولله الحمد و الا باعث مزید توزع باطن شده است و الحمد لله که نفس
ناطقه از آلام بدنی که در مدت سه ماه متالم بوده است تخفیف یافته در عنوان عبارت
نثر می موافق حال بنظر در امد بعینه نوشته می شود اکنون غایت نیت و قصوای
امنیت آنست که بقیه دردی که در ساغر حیات گمانست اگر بحسب مظنه واقع بوده باشد
چون صافی سوابق اوقات بجرعه ذهول بر خاک ترهات ریخته نشود و آنکه مقتضای
کمال عقیدت و اخلاص آرزوی در پای جهر دکه استادن با ضمایم شرائف دیگر
نموده بودند در برابر آن چه نویسد که لائق باشد الله تعالی الجمیع متمنیات دنیا ندی
و بسائر مقاصد صوری و معنوی فائز گرداند محبت پناها می خواست که کلمه چند از
خصوصیات در خانه و خوبیها و نیکذاتیها و یار فروشیهای برادر الهی دانش پناه
حکمت دستگاهی ادام الله تعالی کما له و ادام لنا وصاله و جرست و برست
بر آمدن از و منه که در عنوان در مخاطبات دوستان صمیمی تعبیر از و بعباس بوده

می رود و منخادعات واہیۂ او نویسد و بعضے از اوقات را در مذاکرات عرفیہ و مطارحات عامیہ صرف نماید اما وقت مساعدت نمود انشاء اللہ تعالے اگر وقت وفا کند و موانع نباشد دفتہ حقائق احوال را بشرح و بسط خواہد نوشت زیادہ چہ نویسد۔

مراسلہ بخانخانان

رباعی در گردش این دایرۂ بے پایان	برخورداری دو نوع مردم راوان
یا باخبرست از خود و از ہر کہ بود	یا بیخبرے از خود و از ہر دو جہان

اللہ تعالیٰ در ہر چہ بہبود نشاتین باشد دارا و درین مدت کہ نگارشنامہ بجہتی تقاعد داشت نہ آن بود کہ در نزہتگاہ خیراندیشی اینکس غبار فتوری رفتہ باشد چہ دران باب اغراض این جہان ناپایدار کہ خواستگان غنودگان غفلت را منظور نبودہ نیز در گلشن سرای دوستی بی طراوتی راہ نیافتہ چہ آن برہو اجس نفسانے اساس نیافتہ است از روی فہمیدگی و دریافت تجربگی نہال نشاندہ ام نظم

دل صد گاہ و ہر بینش بہا گوہرست	وخل ابد عشر آن فیض ازل کان او
شمۂ از سر دل حاصل خاقانے است	کز سر آن شمہ خاست جنبش ایمان او

حاشا کہ بزبان چیزی رود کہ در دل نباشد ظاہرا در مراتب آشنائی دریافتہ باشد کہ از مبادی صبح تمیز اینکس از گروہ تجرد گزینان بود و از صحبت جہانیان دل آسودہ و افسردہ خاطر چون بسر نوشت آسمانے بہ بارگاہ تعلق درآمد از انجا کہ آنخوے

شده بود درین هنگامه دوستی و مدارا همان حال را غازه چهره خود ساخته
بکنج خموشی دامن کشیده میداشت هرچند زمانیان در آشنائی و مصادقت
لطائف می انگیختند انیکس تنفر میکرد درین قافله بزرگ دو کس همتگاپوی
بخت من شوریده رمیده را بدام دوستی کشیدند نخستین برادر فطرت که آهنگ
رستن از قید طبیعت داشت حکیم سبکروح گشاده پیشانی فراخ دانش
ابوالفتح گیلانی او را پیمانه عنصری لبریز گشت دوم آن گوهر سعادت نقشی
که نسخه مکارم اخلاق است و با قابلیت سترگ در زبان گویائی بزبان خموشی
تخم یکجهتی و صداقت را در زمین دل این حیران مشکل پسند دشوارگزین کشاورزی
نموده چندگاه که گام فراخ در کامرانی زدند و زمانه ابتسام متابعت نموده
بعضی سخنان حقیقت آمود که بر مذاق زبان تلخ آمد اگر بشورش آورده باز عنان
دل گرفته طلب کاری فرمودی و هرچند گاه بوی از آن معنی بمشام معامله دریاب
راست فهم نرسیده باده خوردن و مستی کردن بدیع نیست آنرا از نتائج باده آشامی
و نیا اندیشیده همت در اصلاح ایشان بسته دارد اما بظاهر خود را از نوشتن
باز آورده چه داد دوستی گذاشته بکوچه مدارا شتابد چگونه درخور باشد دیگر اگر
حقیقت از گروه تعلقیان بودی ناگزیر چنین کردمی لیکن همانطور که ارباب تقلید
بزی هر گروهی درآمده بازار عشرت را گرم دارند ایشان هم جلیسان کثرت
بردوش وحدت دارد و بقدر توانائی در لوازم آن میکوشد چون استاد این

فن نیست ناچار لوازم آن متروک میشود خصوصاً درینولا که برادر صوری و معنوی شیخ ابوالفیض فیضی روی در نقاب اختفا کشید تار و پود این ساز تعلق روی در پراگندگی نهاد و افسردگی و رمیدگی اصلی در برآمد چه گویم چه رفت شیشهٔ ناموس فطرت بر سنگ افتاد منکه باخود یقین آن داشتم که همیشه بهار تسلیم خرسند باشم بدین صبرے پردهٔ کار دریده آمد مثنوی

مرا این غول نفس دیو کردار	فگند اندر خرابی هاے بسیار
کنون زین بادیه تا کار روانم	مگر کرگس رساند استخوانم

داستان من دراز است بگفتن و نوشتن راست نیاید تا بفهمید آن چه رسد عواطف شهریار دانش پژوه قدردان من آرے گوی را انختین از سفر آن جهان باز داشته خواهی نخواهی در گروه تعلقیان آورد رباعی

کی باشد و کے کزین قفس پروازم	در باغ الٰهی آشیان سازم
این دیو سرآے استخوانے را	در پیش سگان دوزخ اندازم
این خانهٔ نیمکار آدم را	در کارگه کمال لطمه ازم

درین شورستان ضمیر عربدهٔ باخود داشتم و سر از خود باز گرفته بودم کجا فرصت آنکه سخن سرایم و حرف گویم و صحبت افزایم یا مدارا کنم در نیکار بودیم که بعد از سه ماه و کسری محمود خان رسید و کار ساخته شده آسان صورت یافته راجه آن دشوار نقل کرد که انچه لوازم دوستی و خیرخواهی باشد مساعی جمیله نمود

وچون حقائق احوال آنجا از قرار واقع خاطر نشان درگاه مقدس شد
از آنچه هر باره از جانب ایشان گفت وشنود کرده می و بهای گران فروختمی شهر مند گی
کشیدم چرا نکشد که شمار از خلاصه مخلصان یکتا دانسته ودانانده بود و برای
چه کار باینجا کشید که عتاب صوری و معنوی رسید وچون خود کرده بودم بدین و
دل کشیدم می دانم که جماعتی صحبت ساز چنین نرد دغا باختند و شاهزاده از
شراب جوانی وبزرگی راه مدارا رفت عقل زد و فنون تواهی دانای یکتا چه شد
چرا بر خود لرزید و از بار گران کلان عاریتی در پایه پندار ماند چه قدر کار بود
که بتوجه او نمی شد دل شاهزاده را بر آخاطر صاحب خود چرا بدست نیاورد
وبعد از انکه در غیبت سه سال از بد مستی سخن نشنود وخود در راه راست گذاشتی
هنوز راه راست نه میگیری می خواهم که بجو شم و هزار دشنام دهم و دل خود را
خالی کنم اما زبان جوهری است شریف هزار حیف که بدشنام آلوده گردد گرفتم
که ابله بود و عقل نداشتی اخلاص کجا شد و آنهمه حرف فدویت چه شد چرا
کار را بر طرح انداختی تا آنچنان شد که شد سوگند خوردن اگر پیش شناسای
این حیران انجمن هستی گناه نبود هزار قسم خوردمی که ماتم اینکار سترگ بود
و با اینهمه دشمن کامی ما جهانیان چه دشمنان و چه دوستان زمانه گرددو
از انجا که اوراف‌همیده بودم ویقین میدانستم که اگر دیوانه و مست باشد بدین
من هوشیار گردد وسخن من کارگر آید مکرر رخصت از درگاه طلبیدم که اکنون

بمقتضای بشریت گذشت آنچه گذشت رفته در اندک فرصت بزم صحبت گرم
سازد و چنان همت گمارد که خانخانان از مصلحت دید شاهزاده بیرون نرود
و خدمت ایشان را از صمیم دل بتقدیم رساند سودمند نیامد با این که در تعریض
هم معاتب ساختند اما هرا در دل اثر نکرد و بر همان عقیدهٔ خود بود مقتضای ما
صلاح این خیرخواه حقیقی آنست که پاس دعوی خود نموده خاطر مقدس را
از گرانی بر آرند که آنحضرت از ایشان آن چشمداشت دارند که از هیچ فرزند خود
نداشته باشند اکنون التماس طلبیدن بر طرف سازند و از بزرگی یکسو شده دلنهاد
آن خدمت شوند بالفرض اگر حضرت طلبند هم مناسب آنست که التماس خدمت
نمایند فکیف که خاطر مقدس آن می خواهد که این خدمت از پیش ایشان شود
اگر فی الواقع آمدن مرا مناسب می دانند معروض دارند تا وسیلهٔ کوشش من
بار دیگر شود من کجا و سرانجام کار کجا لیکن همگی همت آنست که بار خاطر اشرف را بردارند
هزار شکر که برادر در تصرف ماند و این را از آثار توجه ایشان می دانم و آن بار
تخفیف یافت امید که بالکلیه بر طرف گردد و بدخواهان خوشی کنند و به غم
گرایند اگر در جوهر شناسی یک جا غلط کردمی در فهمیدگی خود بدگمان شدمی
دانم که اینها عارضی است بر دامن قدر حقیقت گردی نمی نشیند قطعه

عاشق آن نیست کو بسوی وصال	نقد جان را بدلستان بخشد
عاشق آنست کو بترک مراد	هر چه هستی است رایگان بخشد

دو جهان را دو شاخ گل داند	دسته بند و بدشمنان بخشد

سخن بسیار و وقت اندک و زمانه مانع و دل تجرد گزین بهمین بیت اکتفا مینماید

بیت ترا دیده بینا و دل هوشیار	زخود از همه بیشتر شرم دارد

بخانخانان

اندر میان جمع چو جان ست آن یکی	یک جان چه خوانمش که جهان ست آن یکی
سوگند می خورم بجمال و کمال او	کز چشم خویش هم نهان ست آن یکی
دل موج می زند ز صفاتش بسے و خمش	زیرا فزون ز شرح و بیان ست آن یکی

ایزد جان بخش جهان آفرین مرادات آن خلاصهٔ خاندان اهلیت برآرد و بزودی کامهاے صوری را برآورده در تحصیل مقاصد معنوی سرگرم گرداناد و امروز که آن آرام دوست حلیش گزین را بحسب سرنوشت آسمانی که در عالم عنصری سبب آن مخالفت رایے روشن خیرخواهان حقیقی باشد یا آرزوی تنا هم اهان معاملهٔ نافهم که آن نیک اختر را از یورش قندهار بازداشته تسخیر ته پیش نهاد همت عالی گردانید ند یا بسببے دیگر آن نیکذات خوش نیت را محنت تردد و شدت فطرت و توزع خاطر و تشتت باطن بسیار باشد چگونه دل دانا و عقل دوراندیش رخصت می دهد که داستان گاهِ منِ‌دے را که در قرطاس نامهاے گذشته ایمائے بدان رفته است شرح دهد و وجوه آنرا خاطرنشان مخاطب منصف خود نماید اگرچه بشهادت خاطر پاک این نیازمند که تجربه کردهٔ من است

و بشارت تجرد گزینان کم تصنع که درست نیتی آنها مظنون انکس ست آ نزدیک
رسیده که خاطر شریف آن گلدستهٔ معنوی از هر رنجی که درین زمان ممتد دیده آست
یکبارگی آسایش یابد و در عشرت و کامرانی و مسرت عجب افتد و سه خوشی
گوارائی و درازی عمر و فراخی حوصله و عزم درست و تدبیر صائب [illegible]
و ثبات قدم آن رزم افروز بزم افزای صورت و معنی را از بارگاه [illegible]
جلت آلاؤه عطا شود و درینصورت آنچه از کوری و فرط محبت و معامله نشناسی
رعونت نفس از نزهتگاه دل بشورستان کاغذ آورده او لا نقد دل خود را
بقلاوزی بخت بیدار که نشانهٔ رضامندی داد ار است از حب و بغض دوست
و دشمن آلوده امید و یاس نه میسازد و ثانیاً باطن مخاطب خود را که موطن
هزار اندیشه است و از اختلاط جمهور انام و دید حالات ایشان کمال نیکی در آنجا
کساد بازار دارد و ازین جهت تمیز میان دوست و دشمن که اعتماد را شاید کم
بدست می افتد لیکن از حسن طبیعت و لطف سریرت خوبی هر دو طائفه و
خیریت آنها را بالکلیه فرو نمی گذارد و در عین مشاغل که افتراق و امتیاز
میان خیر و شر کمتر می شود تا تفاوت نهادن و خیر یاد و شر را کجا امید داشته آید
در شورش انداخته بود و اگر در ایضاح آن کوشد گنجایش دارد و در آئین کاردانان
به نشناسی وقت مطعون نخواهد بود لیکن آن شکوه ازان قسم نبود که به محبتی که
ایشان در نیکی فهمیده باشند یا محبتی که نیک سیرتان زمانه از درست کرداران

روزگار چشم داشته باشند مخالفتے داشته باشند تا در ازالهٔ آن سعی نماید لیکن چون دوستی اینکس از متعارفات نیک سیرتان زمانه فراترک افتاده خواهش چند بخاطر بوالفضول راه می یابد که از نارسائی آن آزرده میشود بیت

گر خواهشی کند دل شیدا مرا چه جرم عشق است و صد هزار تقاضا مرا چه جرم

یقین آن دوربین باشد که درین تصنع بکار نبرده ام آنجاکه روز بازار مردمی است و متاع دوستی رواج دارد از پیش خود شرمنده نیستم و خوی خجالت بر جبین ندارم و نظر بعالم و عالمیان امروز نزدیک بایشان کسی را نمی دانم و غباری در خاطر همیشه بهار من نیست و نخواهد بود و چرا باشد ترازوی انصاف بدست داشتن و غبار آلود این دشت پر وحشت شدن شعار عربده جویان ملک ناحق شناسی است حاشا ثم حاشا آنجاکه اسم مردمی و نام اهلیت باشد امثال این امور پیرامون آن مرزبوم تواند گشت چه جای آنکه کار از ان گذشته باشد که شرح و اثبات آنرا به کردار سگذارد و لله الحمد که از مبادی احوال تا حال چنانچه آن بزرگ زمانه در خبرت ذاتی افزایش دارند در محبت این حیران دبستان دانش افزونی دارد و درین روز بازار خود فروشان اگر شرم از خود نداشتمے داستانی چند واقع از یار فروشی ها و کوششها و کششها و دلسوزیها با جهانیان برای برآمد کار آن دانا دل هیچدان به بیکار رفتن و از مضرت خود نه اندیشیدن از هزار یکی و از بسیار اندکے نوشتمے اما چه کنم مرا دیده بینا و دل هوشیار

خجالت خود نمیگذارد که ازین باب در بازار رائج این جهان اگر درو غے گفته آید که مشتریان معامله دان بهائے گران می خرند حرفی زند هر چند طبیعتم که شناسائے مزاج زمانه است می گوید که دوست نداری که شرح حال ترا بدوستدار تو گوید و نیکوکار خیر اندیش در نقاب احتجاب و کنج عزلت متواریست تا بغیر ضانه آنچه ببیند وا گوید و روزگار معاونت دان معاون چرا در پردهٔ شرمندگی خود فرو ماندهٔ و حرف سرائے نمی کنی خاصه وقتیکه اصحاب شرارت و ارباب افترا و احباب حسد فراوان بود و برائے اظهار نیت بد نیک را بد و امینمودہ باشند و دوست معامله نافهم پذیرا باشد لیکن چه کنم که مرا معامله با فطرت افتادہ و طبیعتم را قدرے بیش فطرتم پدید نیست سبحان الله من وحشی صحرائے را پاے بند مدینه ساختن و درچنین گفت و گوانداختن چه حکمت است تا گزیدهٔ روزگار خود را چندین تصدیع داده کاغذ را سیاه باید کرد و چندین سخن را نوشت اما چه توان کرد لباسے که از کارخانهٔ تقدیر با نیکس عطا شده است ناگزیر لوازم این لباس بجا آوردن و شکر این لباس کردن اساس ضامندے را استحکام دادن ست پس همان بهتر که ازین وادی حرفی چند گفته آید که توجه و التفات ظاهرے و باطنے بندگان خلافت پناهی زیاده ازان است که باین نامها بیان کرده آید و خدمات و ترددات پسندیدهٔ ایشان همه مجرا است و چگونه مجرا است که جمیع امرا و منصبداران که خدمات ایشان را بشرحے لائق مکرر نوشته اند همه در معرض

خود جاهی کرده است وعنقریب آثار آن عائد روزگار ایشان می شود و کشتیهٔ جنگی حکم شده که در هر دریا موجود سازند بزودی سرانجام می یابد و توپ و لوازم آن متعاقب خواهد آمد هارا یک لحظه از خود غافل تصور نفرمایند و چه گنجایش این دارد و دولتخان را سفارشهای خوب کرده شد انشاء الله تعالی بمقاصد خود برسد اولیای دولت از اطراف ممالک محروسه فتح نامها فرستاده سرور سراچهٔ خسروانه شده اند امید که عنقریب ایشان نیز این کار عظیم را باتمام رسانیده کامیاب صورت ومعنی شوند از احوال کثیر الاختلال خود چه نویسد که از کثرت مشاغل و فرط مهمات خدیو عالم فرصت آن نیست که بآن هادی علی الاطلاق از سخنان قدسیهٔ نفس الامریه گفته شود و حضار درخانه در هوا و هوس و حرص چنان فرو رفته اند که اگر احیاناً حرفی از معدن حقانیت گفته آید چندان ناخوشی دیده میشود که خاطر که طلبگار التیام و انتظام و خیریت مردم است آنقدر ندامت بهم میرساند که بگفت درنگنجد و بدرویشان و منزویان کم صحبت رومیدهد چه اگر اظهار میرود از شور و شغب و تهمت ایشان تیره میشود و اگر تنها بشبها چنانچه عادت است رفته می شود صاحب کار یاد می فرمایند و حاضر نمی یابند بقدری گرانی میشود و ارباب غرض وقت یافته این حق را وسیله چندین باطل میگردانند نیکذاتی و خوب سیرتی بدعه اینجا منحصر در برادر گرامی حکیم همام است که اکثر اوقات

بدیدن او خورسندم اگرچه آن عزیز نیز در مشاغل چنان فرو رفته است که
گاهی حرفی از خدایع نفس و حقیقت کار گفته آید و نکوهش یکدیگر کرده این
نفس اماره را هیچجای پدید آورده سود از فیل و اسپ و سائر اسباب دنیوی
مسرت ندارم که زمانی شگفتگی می کند را نیاره باشم برادر گرامی حکیم ابوالفتح
را گم کرده و از شما جدا گشته خیال باید کرد که بر دل معامله فهم این بیچاره چه میگذرد
بلیت از حال خود آگه نیم لیک اینقدر دانم که تو هر که بخاطر بگذری آنکه
زوال آن بگذرد ای هوشمند آگاه دل امروز کار صورت بمشاغل صورت
افتاده است و مکرر از فرط خیرخواهی نوشته ام که در منولا ظفرنامه و چنگیزنامه
و شاهنامه مطالعه فرمایند غرض آنست که هنگامه گفتگو بران اساس باشد
اما چیزی محاسبه احوال خود و مطالعه کتب اخلاق علی الخصوص نصف آخر
احیاء العلوم اشتغال نمایند که نفس اماره در کمین است مبادا فرصت یافته
کاری برای خود سرانجام نماید که علاج آن دشوار باشد و پیوسته در جوی باید
آدمیان بی غرض کم خوشامد گوی باشند آن نفس کجاست که بگوید که بمن خلاف
حاضر ساخته نگذارید که ناشائستگی در غضب و غفلت بظهور آید اما اینقدر کوشش
کردن ضروری است که امثال این مردم را اینحالت باشد که در خلوات حرفی
چند از راستی توانند گفت زینهار اشرار چرب زبان را که بچرب زبانی کفایت
و دولتخواهی خود وانموده هزار کار تباه سرانجام نمایند راه نه دهند اهل دولت را

وقت کم و کار بسیار و خوش آمد گو فراوان و منهیان راستگو ناپدید و بدذاتان
خود دوست از مگس و مور زیاده پس بهوش باید بود تا کار ساخته شود
زیاده چه نویسد الله بس باقی هوس

بخانخانان

رقیمه والا ورود یافت و بوی اهلیت و مردمی بمشام خاطر رسید
الله تعالی بمقاصد صوری و معنوی رساناد آنچه در باب هم‌نوفی و بهبودی نشاء این
ایما رفته بود ای هوشمند مهتدی نشده در هدایت زدن دیده وری راه کوری
فروختن و نابینائی را ابر و دو رهبنی گزیدن است من کجا و ارادامن اهتدا
کجا تا دعیته به‌تراعی هدایت حرامی چند آدمیانه توانم کرد لیکن چون طلب
و تپش باطن صادق و اندیشه ضمیر بخیریت کونین مقرون بود تائید الهی
این سرگشته وادی خمول را دستگیری نموده بشهرستان اهلیت یعنی باستیلام
عتبه خلیفه زمان پیشوای جهان آورد و بخت دوستی بجا آورده بعروة الوثقی
ارادت این خدیو صورت و معنی مقتدای ظاهر و باطن رسانید و قاید دولت
تفقد نموده من نابینا را سرمه تحقیق در چشم کشیده دیده دوربین کرامت کرد
تا به پشت گرمی آن از تعلقات صوری و معنوی که حجاب جوینای مقصود است
بیرون آورد تا در پس پرده کثرت جمال وحدت بنظر در آمد و جمال جهان آرای
این خلیفه وقت که در نقاب کثرت و حجاب سلطنت از نظر ساده لوحان

ظاهر بین ونگار خاطران کجدان مختفی بود مشهور خاطر حق پرست گشت
این بیراهه براه افتاد امید که سر رشتهٔ مقصود بدست افتد وهمدمی گردد اکنون
بعضی از فهمیدگیهای که ببرکت صدق ارادت روشنی افزای خاطر تیره من
گشته است بآن برادر می نویسد امید که این داستان را از خوشامدگوئی
وسخن آرائی بیرون دانسته در خاطر جای دهند که ابر اور باران رحمت الهی
فراوان همه جا وهمه کس فرا رسیده است لیکن مبدع جهان آرا این را بجهت
مصالح از نظر مختفی داشته اکنون اول پایهٔ اہلیت آنست که با طبقات انام
طرح آشتی انداخت وبساط صلح گسترد که هیچکس دانسته زبان دنیوی اختیار
نکند ضرر اخروی چون خواهد گزید پس همانا هر که راه باطل رود بمثابهٔ کوری
باشد که در شب تار در چاهی افتد سالکان طریق اہلیت را جز رحم بر آنکس
چه تواند بود دوم آنکه نجات هر طائفه وسعادت هر گروهی در وضعی معین نهاده اند
ارباب تجرد را بریاضت واصحاب تعلق را بعدالت وشرح مراتب این بسیارست
ومجملاً این را بیقین شناسد که نجات سپاهیان نصرت شعار وغازیان
حقیقت آثار در اخلاص صاحب خود است هر چند که آن ولی نعمت از اہل ظاهر
باشد نه که در عبادات بدنی ومالی که آن سرمایهٔ تجارت دیگر انست سرگرم
باشد بلکه خوبی آن از جهت انتظام عوام است جمعی از مخلصان کوته بین را
درین راه خطائی افتد وکار شان ازینجهت هر روز زبون تر شود وآن آنست

که پیوسته نظر بر اخلاص داشته باشند و چون انجالت در مردم کمتر یابند دست
نوازش و افتخار بر سر و دوش خود نهند و صاحبان چون معشوقان حقیقی اند و استغنا
لازمهٔ آن خصوصاً که راست اندیش بسیار نباشند بی نیازی ایشان افزون خواهد بود
ازین جهت کوته حوصله‌ها بخیال تباه افتند که مگر صاحب نمی‌رسد یا اخلاص را اثری نیست
و اندیشه‌های نادرست آشنایان معامله نافهم خوشامدگوی ضمیمهٔ فساد شان گشته عنقریب در
گو خسران در مانند پس باید که باقصای مراتب اخلاص مشرف گشته مقصود خود را در رضای صاحب
محو سازند نه که بمجرد اندیشهٔ اخلاص یا زدن شمشیری متوقع تمام از نخوت در سر انداخته در مقام
خواهشهای گوناگون شوند سوم آنکه در اظهار رنج و کار رسازی ولی نعمت خود دوستی و دشمنی در
منظور ندارند بلکه اگر با کسی دلگرمی در میان باشد و آن شخص بکار صاحب
آمده باشد این را بخاطر نیاورده در رواج کار دشمن خود باشد و اگر نه او
دوست مقصود خود هست از را از اهانت چه بهره چهارم خدمت فروشی
اخلاص افشا کن نباشند که بوی مشک پنهان نتوان کرد و اگر فی الواقع از
فروغ صدق روشنائی دارد بظهور خواهد شتافت گو ظاهر نشود و مخلصی دیگر است
و سوداگری دیگر گوهر اخلاص بها ندارد و اگر همه عالم را در برابر اخلاص دهند
لعل را بخزف فروخته باشند اسباب دنیوی و اخروی و تمتعات و وجوه چون علف
مرکشا و رزابی قصد بدست افتد آدمی از سوداگر کمتر نباشند که جوهر بی بها
بد آنچه بی قصد بدست افتد بفروشند پنجم از غضب و شهوت که دو پای بند

نفس بد اندیش اندر هوش باید بود که شاهزاده خرد را با سیری اینها ندهد بلکه پیوسته این سگ و خوک را از نجیر خرد در گردن و مهار دانش در بینی انداخته نگذارند که عربده نمایند کار غضب بجائی میرسد که بیک ترک ادبی تا بدشنامی چه رسد به کشتن قبیله دل می نهند و معامله شهوت بجائی می کشد که چاه حرص او بانبارهای عالم پر نشود و اندیشه باید کرد که آنها که جمع کردند چه شدند و آنها که جمع میکنند چه می کنند ششم پیوسته نیازمند باید بود و در یوزه دلهای شکسته و تجرد گزینان هر طائفه بر خود لازم شمرد هفتم مطالعه کتب از اخلاق ناصری و جلالی و منجیات و مهلکات احیا بر خود فرض وقت دانسته بترهات اوقات شریف را ضایع نسازند هشتم از صحبت خوشامد گویان بقدر امکان احتراز نمایند که پهلوانان این راه از تیرگی این شور بختان هلاک شده اند پیوسته عاشق صحبت راستگویان که ظاهر شان تلخ و باطن شان شیرین باشد باشند اگر از همراهان اینکس بود خود چه دولت و اگر نه هر جا که ازین گروه نشانی یابند بملازمت او شتابند سخن بسیار و فرصت کم و مخاطب ناپدید و ارباب زرق فراوان اگر عمر وفا کند و شوق مخاطب در افزایش باشد سخن حق بمدارج گفته آید الله بس باقی هوس

بخانخانان

نامه بدست خط خود چنانچه ایما رفته بود ننوشت چه مشاغل بسیار و در انصورت بایستی خود آمده خواند امثال این حکایات را اهل عالم از شرندپوشان

وریش سفیدان بعشیرہ قبول نمایند تا از امثال ما مردم که بجز لباس تعلق چندین طیلسان بدنامی بر دوش افگندہ نظارگی اند کجا گوش کند لیکن چون از مبادی احوال آثار نیک ذاتی و اخلاص فراوان بہ نسبت خلیفہ وقت دیدہ می شود و آثار رشد و کاردانی از ناصیہ احوال سعادت ایشان خواندہ می گشت این دو کلمہ نوشتہ والا از تارسائی روزگار و کج بینی احولان زمانہ سر و برگ حرف زدن نماندہ است العاقبۃ بالخیر

بخانخانان

قطعہ اگر نقوش مصور ہمہ ازین جنس اند	مخواہ دیدہ بینا خنک تن اعمی
دو گونہ رنج و عذاب است جان مجنون را	بلای صحبت لیلی و فرقت لیلی

مخلصی کہ در حضور و غیبت و در وصال و فرقت از دور بینی دوستی و درستی خود از دوست بسیار دوست خود را از دوست دیر ہوشیار شوتند از خود آزردہ است بمطالعہ منشور محبت کہ محمود خان آورد ہمقرین شادی شد و ہمقران غم گشت شادی نخستین آنکہ نظر این غریب خاکدان دنیا کہ نہ دوست سزاوار دارد و نہ دشمن لائق بر خدمتگار مخصوص آن دوست بیگانہ خوی کہ مرا چون من دوست ندارد و من بیک دیدن او را بہزاران جان خریدار افتاد غم اول آنکہ بر زمان زمانہ ساز او کہ تعلیم یافتہ مکتب خانہ آن ذو فنون وقت است گذشت کہ مرا محض از برای دلجوئی خاطر شما فرستادہ اند شادی دوم آنکہ نظر

برنامهٔ دلکشائی که خاطر آرزومند آن بود واقع شد غم دوم آنکه آتش مهاجرت از مشاهدهٔ آن اشتعال گرفت و خوکردهٔ هجران را بتازگی در شورش آورد شادی سوم آنکه حظ روح پرور سرور افزا در برآمده غم سوم آنکه مضامین مختلفه که منبع آن دوستی با ضطراب آمیخته است معلوم گشت اگرچه از جنگ و صلح و دوستی و دشمنی متعارف روزگار فراترک شده سخن کرده اند اما چون مشحون بتکلف بوده اندوه افزا گشت شادی چهارم آنکه قاصد و نامه باخبار مسرت آثار آمده بود از صحت ذات و توجه بسپاهی دو اهتمام مهمات اشتغال داشتند غم چهارم آنکه انحراف از توجه تسخیر قندهار و عزم جزم بصوب ناصوبیت کرده و شادی پنجم آنکه اسباب فتح و فیروزی این یورش سرانجام شده غم پنجم آنکه بواسطه بسیار آب یا باندیشهٔ دیگر این امنیت دیر بحصول می انجامد شادی ششم آنکه بمجرد رسیدن محمود خان بخاطر رسیده بود که در معروضات بادشاهی معتذر چند در آئین اخلاص و روش عقیدت مستحسن بپوران و دوربین باشد نوشته و گفته باشند غم ششم آنکه درین باب بموقف عرض مقدس چیزی نرسانیده بودند و مع هذا استیفای آن حالت را از مخلصان خود استدعا کرده ای ابوالفضل بس کن قصه خوان و افسانه گوئی نیستی که تعداد شادی و تند کار غم نمائی رباعی

تو نقش نقشبندان را چه دانی	تو شکل و پیکرے جان را چه دانی
تو خود می نشنوی بانگ دہل را	رموز سر سلطان را چه دانی

هرچند فطرت این حیران انجمن هستی مشتاق رسیدن خط شما نیست لیکن
اینقدر میدانم که خاطر مدارائی مدارا بدوستی فروش شما از نوشتن نامه و فرستادن
پیغام بر جزمستی فراوان چگونه باز آمده بود و عجب که مقدمه قدسیه که در اصلاح
احوال آن یگانهٔ روزگار گفته بودم بکار من مسکین معامله فهم برده اند و آن
آنست که بمخاطب خودمی گفتم که مرا اندیشه که بود از اخلاص وافر شما بود که مبادا
انکار آن نموده در مراعات خواطر فرستادنها و فرستادن مرسوم خود اهمال
نمایند و ضمیمهٔ آزردگی طبیعت آنکه قرة العین دولت میرزا ایرج را بگمان اسلام
و ملاحظهٔ کفر نا پرسیده و رزرخانه فرستاده اند هرچند کفر نفس الامری داشته باشد
در مذهب یکجهتی گنجایش امثال این امور نیست نه میگویم که مراد دوست نمیدارید
یا دوستی خود را که به نسبت من است بسیار اعتقاد ندارید این می گویم که معاملهٔ
دوستی و رخورنیک اندیشی من نیست فلیکف که در برابر محبت من باشد و
چون عالمیان را بدشمنی انگیس تر می یابند محبت ناقص که خود را اعظم اشیا
خیال میکنند بارها گذشت آنچه گذشت اکنون همگی همت جاه و اعتبار و فتح و
نصرت و صحت و مسرت آن وحید الدهر را از خدای مهربان مسالت می نماید
و در لوازم دوستی از خود شرمنده نیست حضور و غیبت یکسان چون گویم که دروغ
گفته باشم چه بسا خوبیهای آن یگانه محبت در غیبت گفته می شود که در حضور مذکور
نبود که مبادا رعونتی بخاطر راه یابد المنة لله که توجه ظاهر و باطنی حضرت

خدا یگانی در درجه اعلاست نحتی ازین گرم تر و نیازمند تر وزود تر عسد الفض
فرستند که شجاعت و دانش و هجوم عوام و التجای مردم مردانه و فراهم آمدن
اسباب دنیوی ست لکن آدمی است بیت اصل تمیز است اندر آدمی
تا فزونی را بداند از کمی . الله تعالی توفیق محاسبه و شکستگی دل در فتوحات
مقارن روزگار خجسته آثار آن یگانه زمان وارادہ محمود خان خدمتگار اخلاص گزین
است این بار با ونظری دیگر شد توقعات او اختیار نبود در گفتار و کردار
از ورای ششی ام و السلام در مهر ماه سی و شش نوشته شد

بخانخانان

بیت گر غمی آید گلو ... او ...	... دوستان و میر داو باش

از مطالعه نسخه جامعه کونیه الهیه سر ... پیرا خاطر خرده دان بوده از نقوش
... الغم که صفحه بهمان ... ازان ... ... و الحق از اسباب و آلایش و شناسی و از
... در یافت اسرار عبودیت است در وسعت سرای دل و دور بین آن معشوق
را فراز و آن عاشق به خوردار من که جز عاشقی من معشوقی کونین را
... او از نیست تنگی چه معنی دارد که گنجایش همه پدید نیارد چه دوست دور بین من
اگر از کینه کد و حسد اخوان دنیای گوید آن خود در روز بازار مردمی شیوع داشت
و بزرگان صورت بر پی بقا آن پی برده بزم عیش خود منغص نساخته اند
تا به پیشوایان معنی چه رسد امروز خود که حال او معلوم است حاشا که گردی

بر دامن حوصلۂ جهان پیمای خاطر محبوب بسترامی من نشیند و اگر از یکرنگ نبودن فرمان روای زمان و زمین می فرمایند خود همین باعث ظهور عیار اخلاص درست که سود و زیان را دران گنجایش نیست میشود و در راه معامله با فرمانروای حقیقی مسلوک داشته هزاران مقاصد صوری و معنوی را دام گسترده می گردد و اگر از جدائی صوری دوستان عرفی و آشنایان ظاهری که از اسباب انتظام مهام صوری اند در تعب اند خود بغایت عجب است که همین اگر موجب شکر گذاری نباشد باعث کلفت کار شناسان درگاه ایزدی چون خواهد شد و اگر از دوری صوری دوست حقیقی آزرده دل اند خود از کم فکری و بی محاسبگی تواند بود چه محبت حقیقی روی هجران نه بیند و مفارقت ظاهری موجب اختلال احوال نشود چه در منزل اهلیت که محل نزول مودت تحقیقی است غم و غصه نمی باشد پس اید دوست وار پر حوصلۂ کم حوصله بسیار بر ادکم پرداز من امروز آن روز است که شما از خود بهره ور بوده بیدر تۂ خرد والا و بتائید نیت درست غم و غصه را بخود راه نداده تمشیت مهمات مرجوعه را سرانجام نموده داغ بر پیشانی بزرگان جهان نهاده بهجت آرای خواطر دوستان حقیقی گردند چون از نامۂ عطوفت پیشانی آن بزرگ جهان را گره آلود دریافت دل بدرد آمده کلمۂ چند نوشت در عمل آوردن آن یاد داشتها کوشش فرمایند که آنها بتدریج میوۂ گوارا بار می دهد از احوال خود چه نویسد لله الحمد که نفس اماره

خیلی در پے راه نفس مطمئنه تنگ و دو دار و طبیعت عنصری که از کور باطنی از
در وصوری در نالش است امید که چون صلح کل درمیان است او هم از
نالش باز آمده بصحت گراید و اشعار منتخبه که در بیاض علحده رقم پذیر شده بود
و انتخاب حدیقه و آنچه بعد ازان منتخب شده باشد نویسانده یکجا بفرستند
و بعد ازان آنچه که شود جزو جزو بفرستادن آن مهمانی دل ناتوان فرمایند
قرة العین دولت و سعادت و مسرت میرزا ایرج و داراب و قاران نجوار
صورت و معنی شوند وقت آن نیامده است که ایشانرا رخصت فرموده در ظل
حمایت الطاف ایزدی که کافل مهمات ایشان است گذارند میخواهم که
همواره از سمیات و حقیقیات ایشانرا که شبا روزی بگذرد مصحوب یکی از
حاشیه گردان بساط عزت نوشته می فرستاده باشند زیاده چه نویسد

بخانخانان

رباعی دل با تو هم و غم بداندیشان را	وز تو ببرم سستیزه ایشان را
در عمر من اندر سر و کار تو شود	مهر تو بمیراث دهم خویشان را

بخاطر قدسی نژاد حقیقت اساس ایشان چه حاجت که بگویم بخاطر آسوده شناسای
مزاج نادرست روزگار آن معدن نیکذاتی باید که نگذرد بلکه در صد هزار
فرسخی آن چمن همیشه بهار هم عبور نشود که در حرف معامله خلافی بخاطر حق گذار
من راه یابد فکیف در داستان دوستی سخن از عالم نار استی برزبان حقگوے

من به نسبت مدارا هم بگذرد چه جای آنکه مقدمات قدسیهٔ صداقت وانگاه تا آن
درازی سخن و با اینهمه امتداد زمان از مثل منی که در ترازوی انصاف و قدردانی
او جمیع اشرار روزگار رونیچه پیدا کرده از جهات شتی و طرق مختلفه از مغتنمات روزگار
اند نابسود دست داغ خاطر بر زبان هرزه گوئی دهد اما چه توان کرد که
مخاطب من نظارگی جمال شیوه و نیت و طبیعت او را از هجوم بدمعاملگان
فرصت مشورتی یا وقت شنیدن نصیحتی از فطرت بلند خودش نیست بیت

تو یوسف معنی را در چاه بلا دیدی	او در الشهنشاهی در مصر کجا دیدی

لله الحمد که بعد از نیامدن مفاوضات گرامی که یاد از فراموشی می داد و بعد
از رسیدن قوافل خطوط که نقوش پیشانی آنها گره آلود بدگمانی و نافهمیدگی
بود رقیمه کریمه که اگر در خور محبت اینکس نباشد باندازهٔ قدر نامناسب روزگار
ناسازگار نبود رسید بمقتضای بشریت طبیعت ملول مسرت آرا گشت و فطرت تلخ اندیشه
خورسند من از کوتهی حوصله دست نوازش بر سر دوش خود کشید بیت

شب غمهای من چون شد بصبح شادم بستن	شو و سامان نقب من همه برگنج شایانی

العزیز از تلخ گوئیهای من همیشه مسرور بوده غم را بخاطر راه نباید داد و اگر در بعضی
فرامین حسب الحکم که انهم خبر صوری ندارد حرفی چند درشت غم آور نویسد گلشن
خاطر خود را در عین بهار خزان نساخته و بدگمان نشده و در باب خالصه ساختن پرگنه
و معامله بقایا و آنچه عوض آن از جو نبود گرفته اند اینهمه سخن دراز نبایست کرد

که این طرز طائفهٔ دیگر است و شما از طبقهٔ دیگر بیت از جان و دل گوید کسے
پیش جنان جانانه + از سیم و زر گوید کسے پیش جہان اسکندرے + شکر که
آن عبارات به جنس مسموع نشد و بدو کلمه مناسب اداشد ہزاران شکر که
نسائم فتح و فیروزی وزیدن گرفت امید که عنقریب آن ولایت مفتوح شود
زینہار عزم قندہار و فتح تته در زمان و دیگر نمیداز مدکربس وقت می گذرد و
نہایت جمعی و یگر که درین ارد و بیکار اند طلبیده استدعای این خدمت
کرده تته را جاگیر خود قبول کرد و اینکس را تجربه کار ہزار ساله دانسته اگر انجیر
را گوش می کند ممکن که کارے شود بخشی الملکی نظام الدین احمد مجد و از حسن سلوکے
که با ایشان میکند در نزہتگاه خاطر خانه دل پذیر بہم رسانیده است و ولتحان
لودہی راچه شده است که در محافظت آداب آشنائی باعقل خداداد مشورت
نه میکند اگر خرد و ورِ اندیش ندار و نمیدا ند که بازار سو د و زیان است اگر چشم
معنی نه می بیند چشم ظاہر بین چه شد شانزدہم صفر نه صد و نود و ہشت در
نواحی جلال آباد نگارش یافت

به قدوهٔ خوانین بلند مکان خانخانان

قطعه ذات من نقشِ خیال خوش تست	من مگر خود صفتِ ذات توام
نقش اندیشهٔ من جمله زتست	گوئی الفاظ و عبارات توام

طبیعت عنصری با نیرو محبت صمیمی بر کار فرمایان جہان دل استیلا یافته

می خواست کہ من فراخ حوصلہ را در شرح شداید دوری و تفصیل فرط
شوق تنگ خاطر ساختہ بوسعت آباد سخن اندازد تا نفسی چند بکام دل بر آرد
للہ الحمد کہ سلطان فطرت بر پروردہ خاص خود نظر فرمودہ حمایت پدرانہ
خواہم یا و قایت بادشاہانہ نامم کہ من مغلوب طبیعت و محبت را غالب مطلق
ساختہ با طبیعت لجاج آرای و محبت الحاح پیرای مقرر ساخت کہ حکایت
اشتیاق و شکایت فراق را بعد از استماع فتح قندہار کہ مقدمہ فتح ملک
ایران است درمیان آرد اکنون ہمگی ہمت صرف بر آمد کاری کہ پیش نہاد ہمت
والا نہمت بزرگ جہان خیر اندیش زمان ست نمودہ حرفی چند می نویسد
امید کہ خردہ وربین بسمع شریف رساند سوداگر زر طلب و سپاہی کہنہ عمل
روز گذران نیستند تا دانم کہ خاطر شما مہتمہ را بر مہم قندہار ترجیح دادہ است
تا دران باب اشباع سخن نمائم اما اندیشہ کہ دارم از ہمراہان کوتہ نظر زر
بناموس خر کہ مبادا بمقدمات دلاویز خاطر پریشغلہ محبوب مزاج مرا باین وادی
آرند حال قندہار و قندہاریان از اخبار ثقات مجدداً بوضوح پیوستہ باشد
در آن چہ شرح دہد حاصل سخن آنست کہ قندہار را ہمہ وقت بسہولت نتوان
گرفت بخلاف تتہ باید کہ زمینداران ولایت را از بلوچ و افغان بزبان
دلاسا و دست عطا از خود کردہ ضمیمہ لشکر فیروزی اثر ساخت و وقت فرصت
را غنیمت دانستہ بچستی و چالاکی اعتماد بہ عروۃ الوثقای عنایت ایزدی

نموده متوجه قندهار شد و چندان دل نگرانی به مردم کمکی نداشت اگرچه اکثر مردم ملحق خواهند شد اما روش کار آن باشد که در داد و دهش کوشش خواهند نمود که ناموس در گرو اینهاست و بردباری و هوشیاری را دستدار یمین و یسار خود خواهند ساخت و مذاکرهٔ مجالس شما ظفرنامه و شاهنامه و چنگیزنامه باید که باشد نه اخلاق ناصری و مکتوبات شیخ شرف الدین منیری و خاقانی و حدیقه که آن گفتگوی تجرد است و با تعلقیان بزم کثرت که آن را می خواهیم از خدایع نفس اماره است که در راه ما گوی ظلمانی نتوانست کند چاه نورانی ترتیب داده که تا خود باز در آن افتد در خلوت زاری و تضرع بدرگاه ایزدی لازم شبا روزی شمرد و نشاط مفرط را از محرمات الهی دانسته دریوزه از دلها و گرد خاطر گشتن بیشتر کرد و هنگامهٔ ترکان آراستن و دل تاجیکان نگاه داشتن شعار خود سازد و شیلان وافر کشیدن و بپایهٔ کیفیت آن از کمیت او افزودن عادت کرد و خلوت کم نشستن طریق مستمره باشد تا باین زیست و نشست کارهای کلان برآمده خیر شود و دولت خان ملازم نیک است بالفعل دو چیز در او باید کرد هندوستانیت را از او کم ساخت و وقار در او افزود جان بیگ را تعلیم بزرگ منشی باید کرد که بس جوان کار آمد نیست ملا تقیا را در دعوی صلح کل استوار فرموده مرضیات خاطر را بی حجاب تعلیم باید کرد تا پیوسته بگشاده پیشانی بهم رسد چندی از نزدیکان معتبر در بار عام نشسته مقاصد

ومطالب مردم رامی نوشته باشد و در وقت می رسانیده باشد ملاشکیبی را
از روستا بشهر آورد که هم بکار بزم آید و هم در روز رزم مهر خموشی بر لب طاعنان
اہل شقاوت نهد زبان محبت نگار که ترجمانی دل دوستدار مقرر است از
سخن کردن سیری ندارد اما چه کنم که ناتوانی هنوز بر بستر افتاده وارد ولله الشکر
نامهٔ که مصحوب کس برادر گرامی حکیم همام فرستاده بودند رسید اولا از شنیدن
و پس ازان از دیدن و بعد ازان از فهمیدن آن خاطر گل گل شگفت
علی الخصوص استقبال نمودن و رسیدن ترکمانان از جانب قندهار و عزم
جزم آن بزرگ دانش بصوب ایران سرمایهٔ صد گونه شادمانی شد الله تعالی
همیشه آن والاگهر بزرگی را و تمشیت مهمات عظیمه سربلند دارد و عزیز من در
یورشی که پیش آمده است ناموس و نام بلند بزر خریده میشود امید که قرض
ده پانزده و وه بست کرده درین سر اکوشش بلیغ خواهند نمود و یقین که زر شیم
نام بلند است و خواهی نخواهی چون حلقهٔ اقبال بر در چنانچه علف کشادر زرا
فطرت بلند و همت والا ناصح و ندیم و همدم و همخانه شما باد العاقبة بالخیر

بخانخانان

رباعی دلِ معشوق شورید است بر من	وزان شورش جهان را سوخت خرمن
دهان بربند گوش فهم بست است	مگو چیزے که مے ناید به گفتن

از مطالعهٔ صفحهٔ انس آزرده خاطر شد چه از پیشانی الفاظ و حروف دلتنگی

آن رموزدان شورستان دنیا دریافت الله تعالی غم و غصه را پیرامون خاطر
آن نکته سنج دوربین راه ندهاد و نیز دانسته که از هرزه گوئی های من دوستدار
که فرط دوستی از نهانخانه خموشی بپارگاه گفت و گو آورده است ملول و رنجیده اند
چنانچه با یما اکتفا نکرده استدعای نوشتهای مهربانانه فرموده اند ای بزرگ زمانه
مهربانی نه آنست که مثل زنان یا مانند شعرا یا طرز ندما یا روش دوریان
دنیا مکاتبات خود را بمقدمات خوش آمد و مقالات ثنا آراسته اسباب
غفلت و ابواب مستی آماده و گشاده سازد حاشا که خاطر نکته دان من که
در گلشن فهمیدگی طراوت بخش و رنگ افزا و بوی آور آن هرزه ابهم است
از من خیرخواه دوستدار چنین طمع داشته باشد و آن خیال دیگر که سبکان
کوی جاهلیت روا نداریم بآن مقتدای کارخانهٔ اهلیت چگونه تجویز نمائیم که
بر ضمیر مهرگزین رسیده باشد که مقصود نویسنده آزار رسانی خاطر همیشه گلشن
آن معدن نیکوئی باشد بلکه مهربانی حقیقی آنست که بر آمد کار و بار خود را
منظور نداشته حقی چند تلخ نما و شیرین اثر در موقف ادا در آید مرا بس کار
دشوار پیش آمده است اگر گنج دوستی که در معمورهٔ دل است و جمعیت بی گم کردن
بصحرا به نشان داده اند از هجوم عوام و ازدحام بهام غبار بی تمیزی نگذارد که
بنظر مبصران روزگار در آید حرف محبت و یکجهتی که بزبان داده اند و گفتگوی
صداقت که بعلم و نقاره در میان افتاده است آنرا چه باید کرد محبانیستم

و عاشق مال نه که سپه سالار جهان روباه بازی نمائیم و در وغگوی هرزه سرا
نیستم که بی تقریب چنین بیهوده گویا شوم و دیوانه نیستم که سخن بی قصد ادا
کرده شود از شمائل معاملت و جلائل محبت که دریافت آن بخاطر فارغ هوش افزا
حواله یافته است برطرف شاید که تیره رایان عیب بین در نیکس بقدر رراستی
و مردانگی فهمیده باشند مرا چه پیش آمده باشد که نگهبانی حرمت سرای خود نکنم
و آرسی که گفته ام پاس آن ندارم و از خیرخواهی آن منبع خوبی ها باز آمده
در مقام آزردگی شوم حاشا ثم حاشا **بیت** گر بگویم زان به لغزد پای تو ؛
ور نگویم هیچ از ان آوامی تو ؛ ای برادر عزیز هرگاه خیرخواهی همگنان
پیشنهاد همت باشد شما که با صاحب خود اخلاص فراوان دارید و به نیکو رائی
و قدر روائی موصوفید و با صد خوبی دیگر این حیران انجمن هستی را دوست میدارید
اگر اندازه نیک سگالی را بمقیاس عقل دوربین خود گرفته کار دوستان یکجهت
را بر طبیعت خوش آمد دوست بیفکر حواله ننمائید گنجایش دارد ای قرة العین جود
و ای مسرت الصدر اهل شهود سوگند که کار نادانان کوهی ناهاییت است
چه خورم که درین نشاء تعلق بحسب سرنوشت آسمانی بد و کس رابطه محبت پدید آمد
دل از فروغ آن نورانی شد و زبان نگارین گشت اندوه جدائی فراخ حوصله
بلند بر داشت یار اول ابوالفتح آنقدر بود که مرا وقت فرصت نصیحت گفتن
یار دوم که دیر بما نا دنبود لیکن چه کنم که دوستی ما مرا خواهی نخواهی بگفت و گو

ور آورد و للہ الحمد آزردگی کہ از زوال مکتوب ایشان رسیدہ بود بی آنکہ
رنجۂ معذرت کردند عقل دوراندیش معالجۂ من کرد و مرا خرسند ساخت و از
شما راضی گردانید تفصیل آن چہ کنم کہ دور و دراز است اللہ تعالیٰ شما را خرسند دارد

بخانخانان

بیت ای خواجہ سلام علیک رحمت اچونی ای معدن زیبائی و ای کان وفا چونی
بیشائبۂ تکلف خاطر از دوری آزردہ است و فتح و مسرت شما را خواہندہ بیت

مارا بارِ غمِ تو ہر شب	ہمخوابۂ مغز استخوان است

و آنکہ از بی توجہی حضرت ظل الٰہی نگاشتہ اند و سخن دراز کردہ چہ
گویم کہ چہ کردہ اند و اللہ ہیچ باللہ ہیچ ہموارہ بخوبی و بزرگی و اخلاص
مذکور خلوت و جلوت اند ہرگز حکم نشد کہ در ہر فرمان حتی فرمان اعراض غیر از
یار وفادار نویسند و خدمت اعظم خان را کہ تازیانہ کار شما ساختہ بودند ہمہ
از جا نباید رفت و در امثال این اعراضات کہ صورتے بیش نیست سخن دراز
نکرد و زنہار و صد زنہار برآنچہ از اعراض کو نہا در ہم شد اگر اخلاص وافر از ہجوم
مشاغل پوشیدہ گشت عقل دوراندیش کجا شد و اگر خود بکنہ حقیقت این و قیقہا
نمی رسید چون نوشتۂ امیر سید چرا متنبہ نمی شوید گذشت آنچہ گذشت بر خاطر
آن دوست ہیچ چیز خرسند شو سوگند دوست سوگند می خورم کہ اینجا ہیچ قصہ
نیست و مشرب عذب شاہنشاہی در کمال صفاست محاسبۂ دائمی و تحسین

فطرت ونکوہش طبیعت ودریافت مدارج معامله وشناخت پایهای
مراتب روزی باو بست وچهارم آبان سال سی وشش نگارش یافت

بخانخانان

عزیمت سفر ورخصت بادشاهی ومنزل نوچون فتح قندهار وتته وغیر آن
خجسته ومبارک باد خیال نکنند که دل دوستدار شمار الخطیر از احوال خیر مآل
ذهول واقع شود الله تعالی از عمر وآبرو وفراخی حوصله برخوردار گرداناد
واز دوری دوستان زن طبیعت که نظر بر مقصود خود انداخته از جدائی
آزرده باشند متالم نشوند وبخبر سندی دوستان دوربین مردانه که آبروی
دوست وبرآمد مهم صاحب را مرهم جراحت طبیعت هجران زده ساخته
متوسل درگاه ایزدی اند نفس ناطقهٔ گرامی را مهمانی کنند والوشتی طبیعت
مرحوم که نیک ازبد ندانند فرستند اگرچه می دانم که با بخت بیدار خرد پیشبین
دارند اما دل محبت گزین بیتابانه می نویسد که درین یورش بکار دارند
اول آنکه زاری دل ودامن شب را چون غذای هر روزه دانسته تخلف
نورزند دوم در تخیل صحیح فتح آینده وتعقل آزادگی حال پاسبانی دل نموده
نگذارند که بشادی در آید که دولت ونصرت درکنار خاطر اند وهمگین
می نهند سوم عطوفت را بر غضب والی ساخته باندک چیز در شورش نیایند
چهارم جمیع همراهان را الفنون شتی سرگرم دارند منکه هر حرف زدن کونین

نداشتم محبت به گفت وگو در آورد العاقبة بالخیر

بخانخانان

مثنوی ای لقای تو جواب هر سوال	مشکل از وی حل شود بی قیل و قال
آزموده‌ام من هزاران بار بیش	بی تو ام شیرین نباید عیش خویش

کی باشد که نقاب مهاجرت برداشته شود که از نامحرمیت خامه و نااهلیت نامه و ناامینی شاهراه سخن و ناموتمنی پیغام گذاران معامله جای گون سخنی همراز دل هیچ که حرفی بمذاق عرف که از فروغ صدق بهای داشته باشد از نگمن بطون بمنصهٔ ظهور نتوان آورد و اگر نه کلمهٔ چند نوشتمی و مقدمهٔ وسوسه درمیان آوردمی که مخاطب من بطعم و اثر آن از بادهٔ بهجت افزای پیمان تهی فارغ شده خوش وقت گشتی اکنون که باین حالت سر سخن گذاری ندارم خود چه توان نوشت بهر حال دل شوریده بهیچ تسلی وا ده می نویسد که معاطفهٔ گرامی که اگر امثال آن مقدمات را در مکاتیب آشنایان روزگار مذکور نساختندی هر چند که بعد از فراموشی بسیار آمده بود سجل محبت نام نهاد میرسید بیت

تو آن نه‌ای که دل از صحبت تو برگیرم	وگر ملول شوی دلبر دگر گیرم

اگرچه رسید اما این نامه سروری نبخشید و از دیدن آن خوشحالی دست نداد اما بهر وضع که رسید . از [illegible] هم فرمان معاتبه را امتثال نموده جواب آن از انجا [illegible] لت تقصیر در مطارحت ساختن مایه الاعراض تسلی روزگار شورش یافته [illegible]

بار ها مذاکور شده که روشن رای ای که درین مسالک داشتند چرا از دست داده امر یکه موجب شغل سوء حضور بر زبان نیامده باشد مگر از دیدن جاه و هستی اعتبار مروت چندین ساله گذاشتن مصلحت دیده بودند چه آنچه بزبانیکه کس با آن ذو فنون وقت شریک نیست دو سه سخن بصاحب نکته سنج دقیقه یاب مهربان نگفتند اگرچه از طرز خواندن عرضداشتی که درباب گرانی مزاج اقدس نوشته بودند آن آزردگی صاحب قدردان و دربین از تمیز اریکی آمده اما آن باریک بین یکی را هزار دانسته در اصلاح کوشند دوم رمضان سنه نه صد و نود و نه در دار السلطنت لاهور مرقوم شد

بخانخانان

الله تعالی در لوازم نشاء تعلق استوار داشته بیش از تمامی لوازم این کار اندیشه تجرد و خلل انداز این انتظام نگردانا د عتاب و خطاب و مباسطت و ملاعبت در نزهتگاه طبیعت بغیر از ایشان نیست و مجالست روحانی و مطارحت معنوی در گلشن همیشه بهار فطرت هم بی آن خلاصه خاندان دریافت نی لیکن طریق مکاتبت را از رسمیات دانسته عمدا از ان تقاعد مینماید و منتظر و مترصد مراسلات معنوی که بزبان فعل ادا یابد میباشد و از انجا که قحط سال مردمی است اهلیت ذاتی چه که سوداگرے آوسیا غدرا هم آغوش عنقا نشان می دهند دانیکس بحسب سرنوشت در عصر که این

آمده میان جسم قبله افتاده است قطع نظر از آنکه مفاوضات روحانی پرتو ظهور داد وجود معنی رس ایشان را از مغتنمات عظمی می داند و در معاونت صوری و معنوی بی اختیار است هزاران شکر که در نیکار شگرف طبیعت با فطرت یاری داده است ششم جمادی الاولی امیر اعلی بها در رقیمه مسرت افزا آمد و رسانید و خاطر را که در بر شادی و غم بسته بود در عین اندوه یافت چه عزیمت آمدن نه موافق مضمون فرمان همایون است و نه لائق فطرت و دریافت ایشان و هرگاه آن منشور عاطفت در معنی تحریص بر آن خدمت بود طلب از محتملات عبارت و اشارت دانستن را چه نام توان نهاد اکنون عزیز من به هیچ وجه داعیه آمدن را بخاطر دقیقه یاب خود راه ندهند که این توقف که یک سال در حدود دار الخلافت آگره واقع شد نه مرضی خاطر بود و توجه والا شاهنشاهی را در فتح دکن عظیم دانسته زیاده درین باب سخن نکنند و هر گرم خدمت باشند و گشائش آن ملک را که قابو بهتر ازین نباشد چون بار دیگر از دست ندهند فیروزمندی صوری و معنوی قرین روزگار فرخنده آثار آن یگانه دودمان فطرت باد

بخانخانان

چاره اندوه از بیرون می طلبی و علاج آن در دل تست و آرزو در پیش تست و نوازدیگران طمع داری نصیحت گر تو خرد و در بین تست و تو بدریوزه گرد دیگر در هر دم می تنی این سنگ ضلالت بپا طلب در آمده تیز روان عرصه ارادت را

بسر ورآورده شیخ عراقی می فرماید قطعه آفتاب اندرون خانه و ما

در بدر می رویم ذره مثال	گنج در آستین و می گردیم
گرد هر کوی بهر یک مثقال	این نه تنها راهروان عرصه صحرای اول

و دلگشای معنی را پیش آمده کوه نوردان کریوه صورت را نیز پیش آمده که از حال خود غافل مانده چشم طمع در مال دیگران دوخته اند خانهٔ خود را جاروب نکرده خیال نقاشی کاروان سرای دارند و بموجود قناعت نکرده حریص معدوم اند اندوخته خود را ندیده در گرد آوردهٔ مردم دل بسته اند نفس اماره را که راهزن واهی و دشمن جانی است دوست صادق انگاشته غیر را که سوی او در نیک و بد اثر ندارد کیسه بر قدیمی و دشمن قومی دانسته با خود بزم صلح و با جهانیان هنگامهٔ رزم آراسته اند کجروشی و سرگرانی خود را که مدعا کار این شغب خانهٔ و شیاست بر اجرام فلکی و اجسام علوی می نهند و برادران بنی نوع خود را معذور میدارند و الا چون سباع و بهائم در هم آویخته در ریختن آبروی یکدیگر اند تا بجون چه رسد حاشا سباع و بهائم از هزاران یکی در همجنسان خود این ناخوشی که آدمی از تیره رائی و سیه درونی میکند بر خود می پسندد اگر بر جهانیان این حقیقت ظاهر شدی هر آئینه به نقد با دشمنان معامله ناهم جنسی که از بیعقلی در گرو انتقام اند براحت افتاده کوشش بی اثر نکردندی و تهمت فاعلی بر خود ننهادندی و چون دل رخصت این مکنون یقینی و ادکه

از خلوتسرای خاطر چه معرکه قلم و سیاهی و کاغذ در آرد برای هدایت عالمیان
از نوکر و آقا و فقیر و غنی دو سه کلمه مینویسد اول سموم خطائی که بر کشت زار نوکر
وزید آنکه سر رشته مسکینی و معامله فهمی و پیش بینی و خاطرداری و غمخواری که
در زمان کم تعلقی داشت در هنگام هجوم دنیا و رجوع ابنای او نگاه نمی دارد و
یکبارگی ورق گردانده چون گویم آن نامه اعمال حسنه خود را نشسته شروع در
بدمستی کرده توقع دیگر بر کونین تواضع و نیاز مندی از جهانیان چشم می دارد تا
کار از تبه رائی بجائی می رسد که حبل المتین اخلاص گسسته می گردد و با ولی نعمت
و صاحب خود تغیر روش می کند چه در اطوار خدمت و چه در اوضاع اطاعت
چه در ملا و چه در خلا تا رفته رفته بجائی میرسد که بدست خود در گرداب هلاکت مختفی
میشود و هر گاه نوکر که خمار احتیاج همیشه در سر دارد بر شحه باده خودکامی و دشمنی
از ان بدمست گشته چه عربده نا مینماید اگر صاحب با چندین اسباب مستی سر شورش
داشته باشد چه دور لهذا اگر صاحبان برکشید تا خود را بهمان نظر خردی که در
مبادی احوال دیده اند منظور داشته نگاهداشت اعتبار خود نمی فرمایند
آن تنگ حوصلگان که در بند سود و زیان خود در معنی سوداگری حرف
اخلاص بر زبان صورت بکار دارند از دیدن این حالت کور باطن گشته
سود خود را در زیان خود می انگارند و در اندیشهای تباه افتاده پامال حوادث
می گردند این کم خردان بدمست توقع تواضعات بیجا بی از صاحب خود داشته

در گوجران فرو می باشند تاریخ سوم شهر ذی حجه سال هزار

مراسله بخانخانان

بیت هیچ ندانم چاره فراق و نیست عجب + که هیچ زیرک خود کرده را ندانند چاره لیکن ایزد بیچون در چاره گری است اگر روزی چند بظاهر دوستان حقیقی را در گداز ش هجران می دارد اما در مبنی اسباب دوام مواصلت سرانجام میدهد الله تعالی از دوری محنت دوری سپری گرداناد که نه تاب بیان شدائد جدائی دارد و نه صبر خموشیدن حاشا اگر بیان توانستمی کردکی بزبان آمدی که نه در خور حوصلهٔ استعداد مستمعان زمانه است و نه خاطر مشغول بسیار دوست آن مستعد خطاب سخن شنیدن دارد و از جوشش بی صبری حرفی چند تراوش می کند قطعه

ز دوست دورم ازین زار تر چه باشد حال	ز یار دورم ازین صعب تر چه باشد کار
میان آتش و آب اندرون گرفتارم	که جانم آتش کاه است و دیده دریا بار

شکر ایزد را که مژدهٔ وصول رسید و خاطر را از بار گران رهانید یعنی در بست و سوم صفر ختم الله بالخیر والظفر گرامی قاصد رسید و مفاوضه که طراوت بخش دل پژمرده و نضارت ده خاطر افسرده بود در حین راه آورد که میرزا جانی بیگ بمقتضای سعادت ذاتی و بخت بلندی و دولتمندی آمده دیده و در استعداد روان شدن است چه گویم که چه خوشحالی روی داد که قدرت گفتار و کی قوت نوشتن و با این فرصت نایافت تا بندی از مسرت خود باز نمایم رباعی

وقت آنست که یاران طرب از سر گیرند	طرهٔ شب ز رخ روز همی برگیرند
مطربان وند مارا ز سر آواز دهند	تا سماعی خوش و عیشی بنوا برگیرند

المنة لله که ازان یگانهٔ زمان هم آثار حوصلهٔ عالی ظاهر شد که چندین مشاق و انواع محن را که ازان باز که هندوستان مفتوح گشته چنین واقعه نشده بود تاب آورده در ارتفاع معارج کمال کوشیدند و هم انوار شجاعت که بهترین سجایای ذاتیه است از لمعان سیوف بارقهٔ آن اقبالمند روشن گشت که نبرد های مردآزما فرموده مظفر و منصور گشته و هم فنون تدابیر صائبهٔ آن یگانهٔ زمانه بر خورد و بزرگ و دوست و دشمن پیدا آمده مراتب دانشوری خاطر شان ظاهر بینان گشت و هم مراسم مردمی و لوازم فتوت در پایهٔ اعلی بمنصهٔ بروز جلوه گر آمده چنانچه ولایت بدست آوردند و نوکر خوب بهم رسانیدند و با چندین پیکار طرح دوستی نفس الامری انداخته مقدسان عالم علوی را آفرین گر خود گردانیدند آری محبوب و الها گشتن مفت و بی تقریب نمی باشد اکنون بحسب مدعا فرمان عالی شان شرف نفاذ یافت نیکوی فروش نیستم که دران باشرح دهم اکنون هرچند زودتر میرزا را بملازمت آورند سومند تر و بهتر خواهد بود زیاده چه نویسد که وقت تنگ و قاصد مستعجل و خاطر در شورش الله تعالی در بادهٔ کامرانی هوش افزای النصب گردانیده در محاسبهٔ روزنامچهٔ احوال خود سرگرم تر گرداناد الله بس باقی هوس دوازدهم آذر ماه الهی سنه سی و هفتم برسم استعجال نگارش یافت

بخانخانان

بیت بحق آنکه بجز تو کسی گزیده نیم	که در فراق تو یک لحظه آرمیده نیم

من خود مدتی ست که درین تگاپویم که حرف دوستی و قصه اشتیاق و حدیث
محنت دوری بر زبان نرود و آنرا بر زبان معامله واگذارد اما چه توان کرد
ع می تراود و چه کنم انچه در آوند من ست * والحق از انجا که دوربینی و معامله دانی
و به غور کار رسیدن شیمه ایشانست و میدانند که آن متاع چرب زبانان خراب باطن
شوریده خاطر نیست ازین تراوش بی اختیاری آزردگی بخاطر راه نمی یابد
اما حقیقت کار آنست که صفیر قلم و ضمیر کاغذ و هرزه درائی زبان عنصری را در
بارگاه محبت گذار نیست هر چند این جنس بدیع بوسائط سمت ظهور یابد جلباب
خفا و نقاب استتار بیشتر پوشد و سودا گر قلاب اندوده فروش که ملتزم این
سرمایه می شود از خرافت یا ابله طرزی است که عیب آنرا نادانسته وا مینماید
هر چند می خواهم که اختصار رود اما شره سخن گفتن با دانش دوربین خویش
بیتاب داشته بدر از نفسی موصوف دارد وَیلاً مِن فُنُونِ النَّفسِ الاَمَّارَۃِ آمدیم
بر سر گذارش بعضی معاملات اول انچه احکام مقدس بود فرمان درست کرده
فرستاده شد و حکیم عین الملک نیز درین نزدیکی روانه آنحدود داست انچه در باب
مناشیر مقدسه که بایران و توران شرف نفاذ یافت رقم زده کلک تحقیق شده بتنیا بی
تکلف انچه این حیران مطمئن اندیشیده بود اگر در عبارت و لفظ بقدر

تفاوت داشت در معنی یکی بود

بخانخانان

منت خدائرا عزوجل که بتدبیرات شائسته وترددات بائسته الشان کار شگرف باتمام رسید شکر شادی ول آن یگانه زمان کنم یا سپاس سبکباری وتن سنگین خود نمائم آری کسی راکه نیت درست است کارش به بهترین وجوه بانجام میرسد چه حاجت که من مداحی کاری راکه بر وضیع وشریف حسن او پیدا باشد آماده شوم اگرچه جمعی از خودرایان تیره رای بطرز دیگر فهمیده یا بروش دیگر فهمانیده بودند اما کلمات باطل اساس حق نشناس چون شعله خس بقائی ندارد وهمان بی بقائی او جزای او کافی است چرا بهرزه دربیناب حرف سرائی نمائم وخود را بنقد دل بهیچ مضطرب مخاطب شریف الذات خود را به نسیه در اضطراب در اندازم عزیز من هر کاری را شکری قراری یافته نه قرار یافته مردگان پوسیده استخوان بل قرار داد خرد والا که هرگز نمی میرد وشکر امثال اینطور خدمات لائقه که بچندین تگ ودو وجنگ و جدل وبفنون تدابیر صائبه صورتی یابد آنست که ترازوی انصاف محکم تر به دست فطرت داده نگاههای نفس زود فریب شو باید کرد که مبادا دست نوازش بر دوش کشیده شوری اندازد والحمد لله آن نونهال اقبال را رایه محاسبه ومحاربه نفس داده اند وآنچه از قسم شکایت نوشته می شود آن ماجرا میان فطرت من وفطرت شماست والا طبیعت من وطبیعت شما نهایت موافقت وخرسندی

وارزو وآنرا در وقت ہجوم اندیشہاے صوری نخوانده میان فطرت وطبیعت
جنگ نیندازد ہ پنجم ذیقعده سنه ہزار نگارش یافت

تمت

خاتمة الطبع

لله الحمد که منتخبات ابوالفضل مطبع نولکشور واقع لکھنؤ بماه دسمبر
سنه ۱۸۷۹ء عیسوی زیور طبع پوشید



